

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۱۱۰۴۱

کتاب هفت آسمان

مؤلف مولوی آغا احمد علی احمد

مترجم

موضوع

شماره قفسه ۱۵/۵۹۴

کتابخانه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	حقوق آسمان	
مؤلف	عزیزالله آغا احمد علی احمد	شماره قفسه ۱۱۰۴۱
مترجم		
موضوع		
شماره قفسه ۱۵/۵۹۶		

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۱۵
۵۱۶	

هو العلي

کتاب مستطاب در تحقیق مثنوی و تعریف مثنوی گویان فرس



مسمی به

هفت آسمان

۱۱۰۴۱
ثبت

از تالیفات قدوة المحققین زبدة المدققین

جناب

مولوي آغا احمد علي احمد



بحکم ایشیاٹک سوسیٹي اف بنگال

در مطبع بیست مشن پریس

واقع شهر کلکته

در سنه ۱۸۷۳ ع چاپ شد

فهرست کتاب هفت آسمان



صفحه

۲		اوج (ای مقدمه کتاب)
ایضا		احوال طبع سکندرنامه بحری
۳		تحقیق مثنوی و تعریف آن
۵		ذکر اوزان مثنوی
ایضا		طرح مثنوی گوئی
۹		ذکر آدم الشعرا رودکی
۱۱		ذکر ابو شکور بلخی
۱۲		ذکر دقیقی بخاری
۱۴		ذکر ملک الشعرا عنصری
۱۵		ذکر شیر بیدش سخنوری اسدی طوسی



مفحه

- ۱۶ ذکر ابوالقاسم منصور فردوسی طوسی
 ۱۷ ذکر حکیم ناصر خسرو علوی
 ۱۷ ذکر فخرالدین اسعد گرگانی
 ۱۹ ذکر حکیم قطران الاجلی
 ۲۰ ذکر مسعود سعد سلیمان
 ۲۰ ذکر حکیم سنائی غزنوی
 ۲۳ ذکر عمیق بخاری
 ۲۴ ذکر نظامی عروضی سمرقندی
 ۲۵ ذکر فصیحی جرجانی
 ۲۵ ذکر شیخ بزرگوار حضرت نظامی گنجوی
 ۵۲ آغاز اوزان مثنوی
 ۵۳ آسمان اول در بحر سریع مطوی موقوف
 ۵۳ ۱ مخزن الاسرار نظامی گنجوی
 ۶۳ ۲ مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی
 ۷۰ ۳ قران السعدین خسرو دهلوی
 ۷۵ ۴ مثنوی جلال فراهانی
 ۷۶ ۵ روضة الانوار خواجوی کرمانی
 ۷۷ ۶ مونس الابرار عماد فقیه کرمانی
 ۸۰ ۷ گلشن ابرار محمد کاتبی

مفحه

- ۸۲ ۸ ساقی نامه مسیحی
 ۸۸ ۹ تحفة الاحرار ملا جامی
 ۸۸ ۱۰ مثنوی کعبه جامی
 ۸۹ ۱۱ مثنوی آصفی هروی
 ۸۹ ۱۲ منظر الابصار قاضی سنجانی
 ۹۰ ۱۳ فتوح الحرمین محیی لاری
 ۹۰ ۱۴ مظهر آثار امیر هاشمی کرمانی (ن) مظهر الاسرار
 ۹۹ ۱۵ گوهر شهوار عبدی جنابدی
 ۱۰۰ ۱۶ مشهد انوار غزالی مشهدی
 ۱۰۲ ۱۷ سرائة الصفات غزالی مشهدی
 ۱۰۲ ۱۸ نقش بدیع غزالی مشهدی
 ۱۰۴ ۱۹ قدرت آثار غزالی مشهدی
 ۱۰۵ ۲۰ منظور انظار رهایع مروی
 ۱۰۵ ۲۱ ۲۲ دوتا مثنوی نویدی شیرازی
 ۱۰۶ ۲۳ مشاهد داعی شیرازی
 ۱۰۷ ۲۴ مثنوی قاسم کاهی
 ۱۰۸ ۲ مهرو وفاي سالم محمد بیگ
 ۱۰۹ مظهر الاسرار حکیم ابوالفتح دوائی
 ۱۰۹ خلد برین مولانا وحشی کرمانی

۲۸	مجمع الابرار عرفی شیرازی	۱۱۱
۲۹	زبدة الافکار نیکویی اصفهانی	۱۱۴
۳۰	مرکز ادوار شیخ فیضی فیاضی	۱۱۵
۳۱	مثنوی زاهد	۱۲۶
۳۲	مثنوی میر محمد معصوم خان نامی	ایضا
۳۳	مثنوی مولانا علی احمد نشانی	۱۲۷
۳۴	تحفة میمنه محمد حسن دهلوی	۱۳۱
۳۵	مثنوی شانی تکلو	۱۳۲
۳۶	منبع الانهار ملک قمی	۱۳۳
۳۷	دیده بیدار حکیم شفقانی اصفهانی	۱۳۴
۳۸	زبدة الشعاع قاسمی گونابادی	۱۳۶
۳۹	دولت بیدار ملا شیدا	۱۳۸
۴۰	مثنوی شیخ بهاء الدین عاملی بهائی	۱۳۹
۴۱	حسن گلوسوز زلالی خوانساری	۱۴۰
۴۲	مثنوی باقر کاشی خرد	۱۴۳
۴۳	مثنوی قدسی حاجی محمد جان مشهدی	ایضا
۴۴	مثنوی سلیم محمد قلی	۱۴۴
۴۵	مثنوی حکیم حائق گیلانی	۱۴۵
۴۶	نار و نیاز نجانی گیلانی	۱۴۵

۴۷	مثنوی الهی سعد آبادی	۱۴۶
۴۸	مثنوی ابراهیم ادهم صفوی	۱۴۷
۴۹	مثنوی غافل محمد تقی	۱۴۸
۵۰	مثنوی فدایی محمود بیگ	ایضا
۵۱	مثنوی مولانا غیاث سبزواری	ایضا
۵۲	مظهر الانوار هاشمی بخاری	۱۴۹
۵۳	مثنوی صفا محمد باقر نایینی	ایضا
۵۴	مثنوی ملا صبحی بیدرم بیگ	ایضا
۵۵	مثنوی ملا محمد شریف	۱۵۰
۵۶	مثنوی فایز میرزا علاء الدین محمد	ایضا
۵۷	مثنوی طاهر وحید	۱۵۱
۵۸	مثنوی والهی قمی	۱۵۲
۵۹	مثنوی درویش حسین واله هروی	۱۵۳
۶۰	مثنوی سنجر کاشی میر محمد هاشم	ایضا
۶۱	مثنوی میرزا فصیحی هروی	۱۵۴
۶۲	مطالع الانوار میر باقر داماد اشراق تخلص	ایضا
۶۳	مثنوی میرزا جلال اسیر شهرستانی اصفهانی	۱۵۵
۶۴	مثنوی میر یحیی کاشی	۱۵۶
۶۵	مثنوی اشرف مازندرانی	۱۵۸

مفرد

- ۶۶ مثنوی خفاف ۱۵۹
 ۶۷ مثنوی ابو شعيب ۱۵۹
 ۶۸ مثنوی صادق تفرشي ۱۵۹
 ۶۹ مثنوی لایق میر محمد مراد ۱۶۰
 ۷۰ مطمح انظار شيخ محمد علی جزین اصفهانی .. ۱۶۱
 ۷۱ مثنوی حکیم میرزا حبیب الله شیرازی متخلص بقآنی ۱۶۴
 ۷۲ مثنوی درد و داغ اسد الله خان غالب ۱۶۶
 ۷۳ مثنوی رنگ و بوی از غالب مذکور ۱۶۷
 ۷۴ مثنوی یک ورقه او ۱۶۷
 ۷۵ دیگر مثنوی یک ورقه او ۱۶۷
 ۷۶ مثنوی تاج سخن از مولوی محمد عبدالرؤف وحید تخلص ۱۶۷
 ۷۷ مثنوی مشرق الانوار از مولوی عبد الرحیم گورکھ پوری
 تمنا تخلص عرف عام دهری ۱۶۸
 ۷۸ مثنوی چاره بیمار - از ابو العاصم عبد الحلیم عاصم تخلص ۱۶۹
 ذکر چند مص - گوید بسمله ۱۷۱
 تیار در مثنویهای این بحر ۷۳

* هفت آسمان *

* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *

الحمد لله رب العالمین * و الصلوة علی رسوله محمد الامین *
 و علی آله و اصحابه اجمعین * اما بعد فقیر کثیر التقصیر، احمد
 امی نماید که پیشتر ازین اهالی کمیته اشیا تک سوسیته کلکته
 نصف اول از جلد دوم سکندرنامه که درین دیار ببحری اشتهار دارد
 تصحیح جناب داکتر اسپرنگر صاحب و آغا محمد شستری بطبع
 آورده بودند - و درین روزها که سنه یکهزار و هشتصد و شصت و نه
 عیسوی (۱۸۶۹) و سنه یکهزار و دویست و هشتاد و پنج (۱۲۸۵)
 هجری می باشد از باب کمیته مزبور نصف اخیر آن بتصحیح فقیر
 طبع کردند - سپس خواستند که ترجمه مصنف آن شیخ بزرگوار
 نظامی گنجوی علیه الرحمه با نبد از بیان مثنوی که آن
 چیست - و از کی - و از کیست - و وزنش چند - و مضمونش چه -
 سیمای کیفیت پنج گنج او که بخمسه نظامی شهرت دارد و جوابهای
 آن نیز مرقوم و مطبوع شود - بنابراین از تذکرها همچو نفحات الانس
 و بهارستان جامی علیه الرحمه - و تذکرة الشعراء دولت شاه سمرقندی -

و تذکره هفت اقلیم محمد امین رازی - و مرآة الخیال شیرخان لودی -
و مرآة العالم بختاورخان عالمگیری - و تذکره میرزا طاهر نصرآبادی
اصفہانی - و ریاض الشعرای علیقلی خان والہ داغستانی - و آتشکده آذر
اصفہانی - و کلمات الشعرای سرخوش - و خزانه عامره آزاد بلگرامی
(که در ذکر شعرای صاحب صله است) و کتب عروض و قوافی
و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و جزآن آنچه تعلق بدین داشت
استنباط و التقاط نمودم - و درین اوراق بتحقیق که میسر شد
ثبت کردم - امیدواری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو
رساله ترانه ام پیرایه قبول یابد - و بنظر انصاف ملحوظ گردد - و چون
نزد محققان فن اوزان مثنوی هفت می باشد و این رساله بالاصاله
در بیان آنست این را هفت آسمان نام کردم - و براوج و هفت آسمان
و افق مرتب - و من الله التوفیق و علیه التکلان *

اوج

پیش از آنکه از اصل مقصود سخن رود چیزه از کیفیت طبع آن
برگذاشته می آید - در طبع این نصف اخیر التزام چند امر
کرده شد - فرق دریای معروف و مجهول وضعی که در آخر کلمه
بود بشکل مستوی و معکوسی - و ثبت تشدید - و کسره علامت
اضافت و اتصاف - و وصل در الفاظه که بترکیب بمنزله یل کلمه

(۱) چنانکه میرخسرو دهلوی رحمه الله در کتاب دو وزن دیگر
برین هفت افزوده نام آن کتاب نه سپهر نهاده - و ملا جامی علیه الرحمه
نام مثنویات سبعه خودش هفت اورنگ گذاشته - و هر یک می آید //

گشته - و فصل بعکس آن - و نشان دادن اختلاف نسخها *
و هنگام تصحیح این هفت نسخه از جلد دوم سکندرنامه
پیش نظر بوده - یک نسخه که بخط ولایت است - و درین نسخه
هر دو جلد سکندرنامه با رعایت قاعده مقرر در فرق دال و ذال (که
اگر بعد از حرف صحیح ساکن بود مهمله است و گرنه معجمه)
مرقوم ست - و بیشتر صحیح - دوم نسخه که خط این دیار است -
و این هر دو نسخه از آن کتابخانه اشیاتک سوسیٹی می باشد - سیم
نسخه که فقیر از نسخه که هم بخط ولایت بوده در دهاکه نویسانیده
بودم - و این در صحت قریب باول - و دو نسخه دیگر قلمی که بخط ملکی
و از کتابخانه دهلی است - و دو نسخه مطبوع سنگی یکی از مطبع
حسینی - و یک نول کشوری - این چار نسخه و نسخه دوم اکثر غلط
خاصه هر دو نسخه مطبوعه که در قافیه و وزن هم خلل داشته *

تحقیق مثنوی و تعریف آن

مثنوی منسوب بمثنی که (بفتح میم و سکون نای مثلثه
و فتح نون و الف مقصوره) اسم است معدول از اثین اثین
بمعنی دو دو - الف بقاعده مولوی در حالت الحاق یای
نسبت بواو بدل گشته - چون در هر بیت مثنوی دو قافیه
می باشد آنرا مثنوی نام کردند - مولانا قاسم گاهی در
رساله قافیه نوشته که شعرا گفته اند در غزل ردیف زیب است و در
مثنوی عکس آن - انتهی *

و مثنوی همچو رباعی و غزل از مخترعات عجم است - و پسینان عرب از ایشان فرا گرفته اند و مزدوج نام کرده - کما قال صاحب المیزان الوافی - ولم تكن للمتقدمين من العرب إلا القطعات والقصائد - والمتأخرون اخذوا سایر انواع الابیات من العجم كالرباعی المشتهر بالدبیت - و المزدوجة المعروفة بالمثنوی - انتهى *

و تعریف مثنوی در میزان الوافی چنین است - و المثنوی عند العجم ابیات متفقة الوزن - کل مصراع منها یوافق المصراع الآخر المحاذی فی القافیه - انتهى - و ملاحسین واعظ کاشفی نیز در بدایع الافکار رقم کرده - که مثنوی در لغت چیز را گویند که منسوب باشد بمثنی یعنی دو دو - و در اصطلاح شعر باشد که هر مصرع ازو مستلزم قافیه بود - پس هر بیت را دو قافیه لازم بود و این را مزدوج نیز گفته اند - و معنی ازدواج جفت گردانیدن است یعنی شاعر در یک بیت دو قافیه جمع کرده است - انتهى - و هكذا فی مجمع الصنایع و غیره *

و ملاحسین واعظ کاشفی افاده نموده که این نوع شعر (ای مثنوی) در قصص و اخبار و حکایات و تواریخ استعمال کنند از انجبت که نظم وقایع و مطولات احوال بر یک قافیه از قبیل مستحیلات است چون شاهنامه و امثال آن - تم کلامه *

(۱) در مصراع و غیره - ازدواج - جفت و قرین شدن با هم ||

(۲) ای بربك نوع قافیه که در غزل و قصیده می باشد ||

و نزد جمهور مثنوی را هفت وزنست چنانکه در میزان الوافی گفته - للمثنوی سبعة اوزان معروفة - اثنان من الهزج المسدس ، و اثنان من الرمل المسدس ، و واحد من السریع ، و واحد من الخفیف المسدس ، و واحد من المتقارب المثنی - انتهى - و همچنین است در مجمع الصنایع و هفت قلزم و دریای لطافت و مخزن الفوائد و غیره - و در کشف الاصطلاحات نوشته - و از استقرا معلوم شده که در بحرهای بزرگ مثنوی نگیند چنانکه بحر رجز تام و رمل تام و هزج تام و امثال آن - و اوزان مثنوی همانست که در خمسة نظامی ست کذا فی جامع الصنایع - انتهى *

من میگویم یک از رمل مسدس ای - فاعلاتن فعلاتن فعلات - (که بقول ملا جامی رحمه الله اول امیر خسرو دهلوی علیه الرحمه مثنوی بدین وزن گفته) در متأخرین هم کم مستعمل است - و دیگر شش وزن که در پنج گنج شیخ نظامی قدس سره السامی داخل است کثیر الاستعمال - و توضیح این می آید انشاء الله تعالی *

طرح مثنوی گویی

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا نوشته که علما و فضلا بزبان فارسی قبل از اسلام شعر نیافته اند و ذکر و اسامی شعرا را ندیده اند - اما در افواه افتاده که اول کسی که شعر گفت بزبان فارسی بهرام گور بوده است ، و نیز حکایت کنند که امیر عبد الله طاهر که بروزگار خلفای عباسی امیر خراسان بوده روزی در نساپور نشسته

بود شخص کتاب آورده و بتحفه پیش او نهاد - پرسید که این چه کتاب است گفت این قصه و امق و عذراست و خوب حکایت است که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده اند - امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم و بغیر از قرآن و حدیث پیمبر چیزی نمیخوانیم - ما را ازین نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تالیف مغانست و پیش ما مردود است - فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند - و حکم کرد در قلمرو او هر جا از تصانیف عجم و مغان کتاب باشد جمله را بسوزند - ازین جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم ندیده اند - و اگر احیاناً نیز شعر گفته باشند مدون نکرده اند - تا قول او - اما شعر فارسی بر روزگار شاهان سامانی رونق یافت - استاد ابوالحسن رودکی درین علم سرآمد روزگار بود - و قبل از او شاعر که در فارسی صاحب دیوان باشد نشنوده ایم - انتهای ملخصه در عهد اسلام نخستین طرح مثنوی هم از آدم الشعرا رودکی بود رحمه الله علیه - ملا حسین واعظ کاشفی در انوار سهیلی گفته که - دیگر باره ابوالحسن نصر ابن احمد سامانی یکی از فضایی زمانرا امر کرد - تا آن نسخه (ای کليلة و دمنه) را از زبان عربی بلغت فارسی نقل نموده - و رودکی شاعر بفرموده سلطان آنرا در رشته نظم انتظام داده - انتهای و در دولتشاهی نیز نوشته که استاد رودکی کتاب کليلة و دمنه را بموجب اشارت امیرالامرا نصر ابن احمد در رشته نظم در آورده - و او از اقسام شعر قصاید و مثنوی را نیکو میگفته - انتهای -

و هکذا فی مرآة الخيال - و والہ داغستانی در ریاض الشعرا نوشته که حکیم محمد رودکی السمرقندی - اسم اصلش عبدالله و کنیتش ابوجعفر و ابوالحسن بوده - از قدمای طبقه علیّه بلغا و از فصحا طایفه شریفه شعراست - جمیع شعرای زمان ریزه خور خوان بلاغت و خوشه چین خرم فصاحت اویند - الحق وی نادره دوران و اعجوبه زمان بوده - در شیوه سخنوری و آئین بلاغت گستری مخترع طرز و اطوار است - و اوست که زبان طعن عرب را از عجم کوتاه کرده - و عرب را بفصاحت عجم معترف ساخته - استاد رشید در حق وی گفته است *

گرسری یابد بعالم کس به نیکو شاعری * رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری شعر او را من شمرم سیزده ره صد هزار * هم فزونی آید ار چونانکه باید بشمری شعرای عالیمقدار اکثر مداحی او کرده اند - انتهای - و آذر اصفهانی در آتشکده آورده که استاد ابوالحسن رودکی در روزگار دولت سلاطین آل سامان بوده - و نخست در گنجینه شعر فارسی را او بکلید زبان گشوده - گویند بغیر شعر از بهرام گور و مصرع از خلف یعقوب ابن لیث صفار شعر عربی فارسی گفته نشده - و اگر هم شده بحتمل که بعلمت دولت عرب ضبط نشده - بهرحال تا زمان رودکی شاعر صاحب دیوان نبوده - نقل است که قصه کليلة و دمنه را بنظم در آورده و از امیر نصر نوازشات و صلات گرا نمایه یافته - انتهای - در بهارستان جامی مرقومست که - رودکی رحمه الله - وی

از شعرای ماورالنهر است - و از مادر نابینا زاده اما چنان ذکی و تیزفهم بوده که در هشت سالگی قرآنرا بتمام حفظ کرده و قراءت بیاموخته و دران ماهر شده - و نصر ابن احمد سامانی او را تربیت کرده - گویند او را دویست غلام بوده و چهار صد شتر در زیر بار رخت او میرفته و بعد از وی هیچ شاعری را این مکنت نبوده و اشعار وی (العهده علی الراوی) صد دفتر برآمده است - و در شرح یمنی مذکور است که اشعار او هزار هزار و سیصد بیت بوده است - انتهی - و محمد امین رازی در هفت اقلیم گفته که فریدالدین ابو عبد الله محمد رودکی از نوادر فلکی بود - و در زمره انام از عجایب ایام - اگرچه اکمه بود - اما خاطرش غیرت خورشید و مه بود - اگرچه بصر نداشت - اما بصیرت داشته - تولد وی از رودک سمرقند است که از مادر نابینا شده - گویند در هشت سالگی قرآنرا تمام حفظ نمود - و بعد از آن بشعر رغبت فرمود - و لوی آن بخوبترین وجهه برافراشت - او را حق سبحانه آواز خوش و صوتی دلکش عنایت کرده بود که هرگاه قفل زبانرا در قراءت گشود قدسیانرا قلوب ربوده - و اگر بکلید تلاوت دهانرا بانفتاح پیوسته اعلی و ادنی و پیرو برنا شیفته وی گردیدند - در آخر بمطربی افتاد و بریط بیاموخت - و کارش در نوازندگی بجایه رسید که آب دستش در مقام نواخت هم خاك ملال بباد داده و هم آتش در جگر کدورت زده - و چون آوازه او

باطراف رسید امیر نصر ابن احمد سامانی که امیر خراسان و ماورالنهر بود بقربت خویش مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت - و ثروت و نعمت او بحد کمال رسید تا بحدی که او را دویست غلام زخریده بوده و چهار صد شتر در زیر بنه او میرفته چنانچه مولوی الجامی اظهار بدان کرده میگوید * بیت *

رودکی آنکه در همی سفته * مدح سامانیان همی گفته
صله شعرهای همچو درش * بود در بار چار صد شترش
و عنصری بتقریب در یکی از قصاید خود میگوید * شعر *

* چهل هزار درم رودکی زمهر خوش * عطا گرفت بنظم کلیده در کشور *
انتهی - صاحب مفتاح التواریخ از هفت اقلیم این شعرا نقل کرده و بجای - بنظم کلیده در کشور - بنظم کلیده و دمنه - نوشته -
و صاحب مرآة الخیال مصرع ثانی آنرا بدین اسلوب خوانده * ع *

عطا گرفت بنظم آری بکشور خوش * و هم صاحب هفت اقلیم گفته - اگرچه در زمان آل طاهر و آل لیث شاعری چند مثل حنظله بادغیسی و حکیم فیروز مشرقی و ابوسلیم گرگانی برخاستند - اما چون نوبت بآل سامان رسید رایت سخن بالا گرفت و عالم نظم را نظامی پیدا آمد - قدوة شعرای آن دودمان رودکی بوده - و او اول کسی است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده - و از شعرای آل سامان دیگر شیخ ابوالحسن شهید است - و ایضا ابو عبد الله محمد بن موسی الفراءوی ؟ - و شیخ ابوالعباس - و شیخ ابوذر معمر الجرجانی -

و ابوالمظفر نصیر بن محمد النیسابوری - و محمد بن عبد الله الجنیدی
و ابو منصور عماره بن محمد المروزی - و دقیقی^(۱) - که هر یک در فن
خود تمام بوده اند - و اکثری از شعرا رودکی را مدح گفته اند و در
شاعری مسلم داشته اند همچو ابوالحسن شهید - و دقیقی - و
عنصری - و رودکی را سلطان الشعرا گفتند - انتهى - و آزاد بلگرامی
در خزانه عامره رقم کرده که رودکی سمرقندی کاروان سالار شعرا ست
و مقدمه الجیش فصحا - و اول کسی که بتدوین سخن پرداخت -
و الوان گلها را گلدسته ساخت - امیر نصر سامانی او را تربیت
کرد - و بفرموده او کتاب کلیله و دمنه بنظم آورد - و چهل هزار درم صلح
برگرفت - انتهى - در وجه تخلص او برودکی دولتشاه نوشته که بعضی
گویند بدان جهت است که در علم موسیقی ماهر بوده و بربط را

(۱) داکتر اسپرنگر صاحب از لب اللباب محمد عوفی آورده که شعرای

آل طاهر و آل لیث و آل سامان این دوازده کس بوده اند - یکم
حکیم حنظله بادغیسی - دوم حکیم فیروز مستوفی - مداح عمرو لیت.
سیم شیخ ابوالحسن شهید بلخی - چهارم ابوشعیب صالح بن محمد
هروی - پنجم استاد ابو عبد الله محمد رودکی - ششم شیخ ابوالعباس
الفضل ابن عباس - هفتم شیخ ابو ذراعه معزی جرجانی - هشتم
ابوالمظفر ناصر بن محمد نیشاپوری - نهم ابو عبد الله محمد بن
عبد الله جنیدی - دهم ابو منصور عماره بن محمد مروزی - یازدهم
ابوموید بلخی - دوازدهم ابوموید بخاری - انتهى *

نیکو نواخته - و بعضی گویند که رودک موضوعی است از اعمال بخارا و
رودکی از انجاست - انتهى و در شرع الشعرا نوشته که قبل از رودکی
هیچ شاعری که اشعارش متداول و مشهور گردیده باشد نبود - طرح
قصیده و غزل را بانی است - و طریق مثنوی نیز ازو بامثله فرهنگ
جهانگیری معلوم میشود اگرچه مثنوی ازو دیده نشد چنانچه این
بیت * شعر * داشته آن تاجر دولت شعار * صد قطار سار اندر زیر باره
انتهی - غالباً این بیت از کلیله و دمنه بود - و در جهانگیری از استاد
رودکی بعضی بیت مثنوی بوزن تقارب هم مسطور است چنانچه
بیاید - و در هفت اقلیم نوشته - با آنکه اشعار رودکی از حد و عد
متجاوز بود اما درین وقت بذابر حکم قلت از یاقوت اصفرو
کبریت احمر عزیزتر است - انتهى - و قاسم ایرانی در سلم السموات
گفته - حکیم رودکی اسمش ابوالحسن و اصلش از بخارا موسیقی دان
و فاضل بوده - از جمله حکما مدتی ندیم مجلس ابونصر
بن احمد بود کتاب کلیله و دمنه را در حدود عشرين و ثلثمایه
(۳۲۰) نظم نمود - انتهى - در مفتاح التواریخ آورده که وفات مقدم
الشعرا رودکی در سال سیصد و چهل و سه (۳۴۳) از هجری رو داده
انتهی - این است در بیشتر کتب تذکره *

اما واله داغستانی گوید که استاد ابوشکور در قدمای حکما
و استادان معتبر بلخ بود و در تقدیم زمان از رودکی و شهید گوی
سبقت برده - کلام او را جسته جسته استادان بسند آورده اند شعر او

اگرچه بسیار بوده اکنون کمیاب است و کتاب در سنه (۳۳۰)
ثلثین و ثلثمایه تمام کرد - این چند بیت از انجاست * شعر *
تو سیمین تنی من چو زرین ایغ * تو تابان مهی من چو سوزان چراغ
بدشمن برت زندگانی مباد * که دشمن درخت است تلخ از نهاد
انتهی - و شمس الدین فقیر نیز در حدایق البلاغت همین آورده -
من میگویم اگر این (ای تصنیف کتاب او در سنه ثلثین و ثلثمایه)
ثابت شود پس رودکی بخاری و ابو شکور بلخی هر دو معاصر باشند
بلکه رودکی در اتمام مثنوی کلبله و دمنه که در سنه عشرين و
ثلثمایه زیور اختتام یافته (کما مر آنفا) اقدام بود بر ابو شکور *

دیگر از مثنوی گویان قدیم دقیق است - در هفت اقلیم
مسطور است که دقیق بخاری از فحول شعرا بوده - دقت سخنش
از خفت صبا گرو برده - و لطافت ابیاتش آبیوانرا بے نام و
نشان داشته - در اکثر کتب مسطور است که چون اکیلل سلطنت
خوارسان و توران بفرق آل سامان مکتل گردید خواستند که احوال
سلاطین عجم را در سلك نظم انتظام دهند - چون دران وقت مرتبه
نظم عالی نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نپذیرفته هر آینه
از حیث قوه بفعل نمی آمد - چون نویت بامیر نوح بن منصور رسید -

(۱) امیر نوح بن منصور از احفاد امیر نصر سامانی و معاصر

سلطان ناصرالدین سبکتگین بوده - و در سنه مئصد و هفتاد و هفت

(۳۷۷) هجری درگذشت - مفتاح التواریخ //

همگی همتش بدان مصروف گردید که سنای این اراده از مصباح
عطای او بحصول پیوند - لاجرم دقیق را که قدوه شعرای عصر
و زمان بوده مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاذه این خدمت
برقبه او انداخت - و دقیق بقول اقل بیست هزار و بقول اکثر
هزار بیت از داستان گشتاسب در سلك نظم انتظام داده بردست
غلامی کشته گردید چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید * بیت *
جوانی بیامد گشاده زبان * سخنگوی و خوشطبع و روشنروان
بشعر آرم این نامه را گفت من * ازو شادمان شد دل انجمن
ز گشتاسب و ارجاسب بیته هزار * بگفت و سرآمد بدو روزگار
یکایک ازو بخت برگشته شد * بدست یکی بنده برگشته شد
و امروز شعر دقیق بغایت عزیز و نایاب است - انتهى - و در مفتاح
التواریخ همین منقولست - در آتشکده آمده که - دقیق اسمش
استاد منصور بن احمد - در وطن او اختلاف کرده اند بعضی او را از
طوس - و بعضی از بخارا - و جمعی از سمرقند میدانند - بهر حال از
اشعارش چیزی در میان نیست - اما میتوان یافت که دقت طبع
و حلاوت کلام داشته - و ظهورش در زمان آل سامان - و در زمان
غزنویه بدست غلام ترکی که مملوک و معشوق او بوده کشته شد -
انتهی - در بهارستان جامی مرقومست که دقیق رحمه الله علیه
از شعرای ماقدم است - در زمان دولت سامانیان بوده - و ابتدای
شاهنامه کرده است و بیست هزار بیت او گفته کمابیش -

فردوسي آنرا با تمام رسانیده - انتهي - فردوسي در جلد سيم شاهنامه
 اين اشعار دقيقی آورده و ذکر او در آن کرده - کما سيجي *
 ديگر از مثنوی گويان قديم استاد سخنوران ملك الشعرا عنصري
 بوده است - جامي رحمه الله در بهارستان فرمايد که عنصري -
 وی مقدم شعراي عصر خود بوده است و ويرا يمين الدوله
 محمود سبکتگين بنظر قبول ملاحظات فرموده - گویند ويرا
 مثنویاتست بسيار - موشح بمدح سلطان مذکور - يکي ازان موسوم
 بوا مق وعدرا - اما ازانها اثری پيدا نيست - انتهي - دولت شاه
 سمرقندي گفته - ابو القاسم حسن عنصري - مناقب و بزرگواري
 او اظهر من الشمس است - و سرآمد شعراي روزگار سلطان محمود
 بوده - و او را دراي شاعري فضایل است - و بعضی او را حکيم
 نوشته اند - چنين گویند که در رکاب سلطان محمود چهار صد شاعر
 متعين و ملازم بودند و پيش او مقدم همه استاد عنصري بوده و
 همه بشاگردی او معترف بوده اند - و او را در مجلس سلطان منصب
 شاعری با نديمی ضم بوده - و پيوسته مقامات و غزوات سلطانرا
 بقيد نظم در آورده - و در آخر سلطان محمود استاد عنصري را
 مثال ملك الشعرائي قلمرو خود ارزاني داشت - و حکم فرمود که در
 اطراف ممالک هر کجا شاعر و خوشگوئی باشد سخن خود بر
 استاد عنصري عرضه دارد تا استاد غث و ثمين آنرا منقح کرده
 بعرض رساند - ديوان عنصري قريب بسی هزار بيت است مجموع

آن اشعار مصنوع و معارف و توحيد و مثنوي و مقطعات - و مولد
 استاد عنصري ولايت بلخ است - و مسکن دارالملک غزنين - و وفات
 او در شهر سنه احدى و ثلاثين و اربعماية (۴۳۱) در زمان دولت
 سلطان مسعود بن محمود غزنوي بوده - انتهي - در آتشکده نوشته -
 گویند عنصري شبی هزار بيت گفته - مثنوي و امق وعدرا
 او را است - انتهي - در هفت اقليم هم نوشته که عنصري را چند مثنويست
 چون نهر و عين و وامق وعدرا - و خنگ بيت و سرخ بيت - که هر يک
 گنج بدایع و خزانه لطايف است - اما در ينوقت شعرا از مثنويات
 بنظر نيامده - انتهي - بعضی ابیات مثنوي عنصري بجاي خود آيد -
 صاحب مفتاح التواريخ گفته * شعر *

بحين وفاتش ز حور و پري * ندایي بر آمد که - يا عنصري
 - سنه ۴۳۱ -

ديگر از قدماشير بيشه سخنوري اسدي طوسي است - در آتشکده
 گفته که طبعش مستقيم و سليقه اش مانوس و يکي از شعراي
 سبعة است که در خدمت سلطان محمود مي بوده اند - فردوسي
 اکتساب کمال سخنوري از وی کرده - انتهي - در دولت شاهي نيز
 نوشته که - افتخار الفضلا اسدي طوسي - فردوسي شاگرد اوست -
 از جمله متقدمان شعراست - طبع سليم و ذهن مستقيم داشته -
 در روزگار سلطان محمود استاد فرقه شعراي خراسان بوده است - و
 او را بکرات تکليف نظم شاهنامه کرده اند - استعفا خواسته و پيري

و ضعف را بهانه ساخته - و کتاب گرشاسب نامه که بر وزن شاهنامه است از مشهور است - و مناظرها را بغایت نیکو گفته - و از طرز کلام او معلوم میشود که مردی فاضل بوده - و فردوسی را بنظم شاهنامه دایما اشارت میکرد که این کار بدست تو درست میشود - انتهای - و هکذا فی مرآة الخیال و غیره - در مرآة العالم نوشته که اسدی در سنه چهار صد و نه (۴۰۹) بعالم سرمدی شتافت - و بعضی رحلت او در عهد سلطان مسعود بن سلطان محمود نوشته اند - و سنه جلوس سلطان مسعود چهار صد و بیست و یک - و سنه شهادت چهار صد و سی و سه بوده - و الله اعلم *

دیگر پهلوان میدان سخن گذاری ابوالقاسم منصور فردوسی طوسی - شاهنامه و یوسف زلیخا از و هر دو اگر خدا خواهد در آسمان ششم می آید - وفات وی در شهر سنه احدى عشر و اربعمائه (۴۱۱) بوده و قبر او در شهر طوس است بجانب مزار عباسیه - کذا فی دولت شاهي - و صاحب مفتاح التواریخ از طبقات اکبری نقل کرده که فردوسی بسال چهار صد و شانزده هجری فوت کرده *

دیگر حکیم ناصر خسرو علویست - و او خود را در رساله احوال خودش چنین نوشته که - چنین گوید کمترین خلق الله ناصر بن خسرو بن حارث بن عیسی بن حسن بن محمد بن علی ابن موسی الرضا علیهما السلام - در بهارستان جامی مذکور است که - ناصر بن خسرو در مذااعت شعر ماهر بود و در قانون حکمت کامل -

اما بسوء اعتقاد و زندقه و الحاد متهم است - او را سفرنامه ایست که در اکثر معموره سفر کرده و آنرا بنظم در آورده - انتهای - و در دولت شاهي و مرآة الخیال آورده که اصلش از اصفهانست حکیم پیشه بود بعضی او را عارف و موحد نوشته اند - و طائفة طبیعیه و دهریه خوانده - و فرقه ناسخیه - و الله اعلم - و تخلص حجت میکند چه او در آداب بحث - بلما و حکما حجت و برهان محکم بوده - و کتاب روشنائی نامه در نظم از مؤلفات اوست - وفات حکیم ناصر در سنه احدى و ثلاث و اربعمائه (۴۳۱) بود - و صاحب سلم السموات گوید که او را بابهای نظم است و همانا یک بساعات نامه موسوم است - و در بعضی روشنائی نامه - انتهای - ابیات مثنوی او در آسمان سیاه بیاید انشاء الله تعالی *

دیگر فخرالدین اسعد گرگانیست - صاحب مثنوی و یس ورامین که نظم کرد - است بنام شاه رکن الدین ابوطالب طغرل بیگ محمود رقی ایرانی - که سنه جلوس او (۴۲۹) و سنه وفات (۴۵۵) می باشد - و معاصر ارسلانخان شاهشام و القایم بامر الله خلیفه بغداد بوده - و فخری پیش طغرل بیگ محمود شاه منصب داشته - کما فی کشف الظنون - و الله داغستانی در ریاض الشعرا نوشته که - فخرالدین اسعد الجرجانی از اعظم فصحای زمان - و از اکابر بلغای دوزن بوده - صیت بهای فضیلتش سامعه افروز پرده نشینان صوامع ملکوت - و طنط صفاى طبعش زنگزدای

قلوب خلوتیان عالم ناسوت - از قدمای شعراست - محمد عوفی
در تذکره خود نوشته که بغیر از مثنوی ویس و رامین شعر
از وی در روزگار نمانده - و الحق چنین است مگر این قطعه که چند
بیت از آن نوشته میشود

بسیار شعر گفتم و خواندم بر روزگار * یکیک بجهد بر ثقه الملک شهریار
شاخه تر از امید بکشتم بخدمتش * آن شاخ خشک گشت و نیارده هیچ بار
دعوی شعر کرد و ندانست شاعری * و انگاه نیز کرد بذادانی افتخار
زو گو تر ندیدم و نشنیدم آدمی * در دولتش عجب غلطي کرد روزگار
مثنوی ویس و رامین من اوله الی آخره بنظر راقم حروف رسیده -
اگرچه اشعارش ساده واقع شده لیکن حق این است که باوجود
سادگی و بے تکلفی نهایت بختگی و قوت دارد - و در بعضی جا اگر
تساهل بکار رفته باشد - نظر باینکه ابتدای این فن بوده معذور است -
چه در آن وقت جمال عرایس سخن بحالی تکلفات هنوز پیراسته
نشده بود - مانند جاد و نگهان صحرا نشین بے منت سرمه و غازه
صید افکنی دلهای حزین می نموده اند - مع هذا آنقدر سلاست و

فصاحت در آن کتاب درج است که وصف ندارد - حقیقت این سخن
بسختندان روشن خواهد بود - انتهی کلامه - و کنیت او صاحب
هفت اقلیم ابو ذراعه نوشته و قطعه دیگر نیز از او نقل کرده و گفته که
ابو ذراعه معمار دیار فطنت - و معیار دینار صنعت بود - فخر زمان
و اسعد دوران بوده - لطف طبعش بر سپاه لفظ قهرمان - و کمال

هنرش بر ولایت معنی نافذ فرمان - قوت فضل و ذوق شعر از کتاب
ویس و رامین ظاهر میگردد - انتهی *

دیگر حکیم قطران - در دولتشاهی نوشته که حکیم قطران بن منصور
الاجلی از جمله استادان شعر است و انوری شاگرد او بوده - و ترمذیست
امادری بلخ می بوده - و قوسنامه بنام امیر محمد ابن امیر قماچ که در روزگار
سلطان سنجر والی بلخ بوده نظم کرده است - رشیدی سمرقندی و روحی
و اکثر شعرای بلخ و ماورالنهر شاگرد قطران بوده اند در علم شعر ماهر و
صاحب تصنیف است - و رشید و طواط میگویند که من در روزگار خود
قطرانرا در شاعری مسلم میدارم و باقی را شاعر نمیدانم از راه
طبع نه از راه علم - انتهی - صاحب هفت اقلیم بعد از نقل این
میگوید که او را چند مثنویست که هر یک عنوان نامه فصاحت و
برهان دفتر بلاغت تواند بود - انتهی - و می آید - آذر اصفهانی
گوید - حکیم قطران ابن منصور دولتشاه او را ترمذی و محمد
عوفی و سایر ارباب تذکره او را تبریزی نوشته اند نظر باینکه مداح
سلاطین تبریز بوده قول ثانی راجح است - انتهی - و سنه وفات
قطران (۱۴۸۵) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از مثنوی گویان قدیم مسعود سعد سلمانست - در موله
و منشأ او اختلاف است بعضی همدانی دانند - و بعضی جرجانی -
و بتحقیق آزاد بلگرامی هندی المولد - و الله اعلم - در خزانه عامره
نوشته که مسعود سعد سلمان از کبیرای شعراست ادیب صابو

و حکیم سنایی و جمال الدین عبدالرزاق در اشعار خود او را ستوده اند - نام او باضافه نام پدر و جد شهرت یافته و در اشعار خود اکثر هرسه نام را معاً می آرد - و مسعود مثنوی دارد در کمال سلاست و عذوبت - و نظامی عروضی گفته که مسعود تا سنه پانصد و پانزده در حیات بوده - انتهی - و سنه وفات او (۵۲۵) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از حکمای قدما و عرفای شعرا حکیم سنایی غزنویست - علیه الرحمة و الرضوان - در نفحات الانس مسطور است که حکیم سنایی قدس الله تعالی روحه - کنیت و نام وی ابوالمجد مجدود بن آدم است - وی از کبرای شعرای طایفه صوفیه است و سخنان ویرا باستشهاد در مصنفات خود آورده اند - و کتاب حدیقه الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان افواق و مواجید ارباب معرفت و توحید دلیل قاطع و برهان ساطع است - از مریدان خواجه یوسف همدانیست انتهی - درو و در دولتشاهی مرقوم است که - سبب توبه وی آن بوده که سلطان ابوالاسحاق ابراهیم غزنوی در فصل زمستان بعزیمت گرفتن بعضی دیار کفار از غزنین بیرون آمده بود - و سنایی در مدح وی قصیده گفته بود و میفرست تا بعرض رساند - بدر گلخن

(۲) در نفحات و بعضی دیگر کتاب - سلطان محمود سبکتگین -

مرقومست و غالباً سهو بود چه وفات سلطان محمود غزنوی علی الاصح

در سنه (۴۲۱) بوده پیش از ولادت حکیم سنایی - فاحفظ ۱۱

رسیده که یکی از مجذوبان از تکلیف بیرون رفته (که مشهور بود به لای خوار - زیرا که پیوسته لای شراب خورد) در آنجا بود آواز شنید که با ساقی خود میگفت پرکن قدح تا بکوری ابراهیم غزنوی بخورم - ساقی گفت ابراهیم پادشاه عادل خیر است گفت بس مردی فاخته است آنچه در تحت حکم وی در آمده است در حیز ضبط نیارده - و میبرد تا مملکت دیگر گیرد - و آن قدح گرفت و بخورد - باز گفت پرکن قدح دیگر بکوری سنایی شاعر - ساقی گفت سنایی مردی فاضل و لطیف طبع است - گفت غلط مکن که بس مردی احمق است - اگر وی لطیف طبع بود بکار مشغول بود که ویرا بکار آمده - گزافه چند در کاغذ نوشته و نام شعر نهاده و از روی طمع هر روز بها در پیش ابله دیگر ایستاده که هیچ کاری نمی آید و او نمیداند که ویرا برای چه کار آورده اند - اگر روز عرض اکبر از وی سوال کنند که سنایی بحضرت ما چه آوردی چه عذر خواهد آورد - اینچنین مرد را جز ابله و بوالفضول نتوان گفت - سنایی چون آنرا شنید حال بروی متغی شد و پای در راه نهاده بسلوک مشغول شد - و دیوان مدح ملوک را در آب انداخت - انتهی - جامی رح فرموده که ویرا برای حدیقه سه کتاب مثنوی دیگر است همه بر وزن حدیقه اما مختصر - تاریخ تمامی حدیقه چنانچه خود بنظم آورده سنه (۵۲۵) خمس و عشرين و خمسماه بوده است - و بعضی تاریخ وفات ویرا همین نوشته اند و الله

اعلم - انتہی - در مرآة الخیال نوشته که حضرت مولوی جلال الدین رومی که قطب وقت بوده هم در مثنوی و هم در دیوان خود به پیروی او اقرار کرده و با آن همه فضل و کمال خود را از متابعان او دانسته - در مثنوی میفرماید *

* بیت *

دیگ جوشی کرده ام من نیم خام * از حکیم غزنوی بشنو تمام و در غزلیات میگوید

* بیت *

عطار روح بود و سنایی دو چشم او * ما از پی سنایی و عطار آمدیم و حکیم شصت و دو سال عمر کرده - انتہی ملخصا - و آنچه

در مرآة الخیال زمان و تاریخ ولادت حکیم سنایی رح نوشته درست و ثابت نه - در هفت اقلیم نوشته که آنچه امروز از شیخ متداول

است دیوانیست و دیگر حدیقه و ایضا کنز الرموز و کارنامه که شعر هر دو یکیست - وفات شیخ بقول اصح در پانصد و بیست و پنج

بوده - انتہی - و آله داغستانی گوید که حکیم سنایی غزنوی * شعر * کتاب فضل و آداب بحر کافی نیست * که ترکیبی سرنگشت و صفحه بشماري

مصنفات و منظوماتش چهره شاهد حالش را آینه ایست روشن - سخنان معجز آیتش در اثبات علو قدرش حجتیست مبرهن و وفاتش

در سنه (۵۲۵) در غزنین بود - مثنویاتش حدیقه و زاد السالکین و طریق التحقیق - انتہی - و فی کشف الظنون الہی نامه فارسی

منظوم گلشیخ محمد ابن آدم المعروف بالحکیم سنایی - انتہی - و در دیباجه مؤید الفضلا و مدار الافاضل - سنه سنایی مرقوم است -

نزد صاحب مخبر الواعلین تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج یا سی و پنجاه است چنانکه گوید *

* شعر *

آن حکیم زمان سنایی بود * عالم از وی بروشنایی بود

قدوة اولیای حق بوده * زبده اصفیای حق بوده

در جهان بود افصح الشعرا * در زمان بود احسن الفصحا

از تصانیف او حدیقه بدان * بگل و میوه دقایقه بدان

سال نقلش بر تبه و مکنت * گفت هاتف - ز گل جنت

۵۲۵ هـ

عقل تاریخ نقل او گفتا * طوطی اوج جنت والا

سنه ۵۳۵ هـ

و نزد تقی کاشی سنه وفات پانصد و چهل و پنج (۵۴۵) و نزد

دولتشاه پانصد و هفتاد و شش (۵۷۶) و صاحب خزینة الاعفیاء

گوید که تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج (۵۲۵) بر تخته

مزار پیرانوار حکیم سنایی کذده است - و الله اعلم *

دیگر عمیق بخاریست - در بهارستان جامی مسطور است که او

ستاد شعرای وقت بوده انتہی - دولتشاه گفته که عمیق از شعرای

زرگ است و در زمان سلطان سنجر بوده - وقصه یوسف علیه السلام را

ظم کرده است که در دو بحر میتوان خواند - و استاد رشید الدین

طواط سخنان او را در حدایق السحر باستشهاد می آورد و معتقد

است - انتہی - و هکذا فی هفت اقلیم و هفت قلزم و سلم السموات

اوج (۲۴) نظامی عروضی - فصیحی جرجانی

و مجمع الصنایع - آذر اصفهانی نوشته - گویند صد سال متجاوز عمر کرده و مثنوی یوسف زلیخا که در بحرین گفته بنظر نرسیده - و سنه وفات او (۵۱۴۳) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از مثنوی گویند نظامی عروضی سمرقندیست بقول بعض - و او صاحب مجمع النواذر و چهارمقاله است بالاتفاق - در تذکرة الشعرا نوشته که او مردی اهل فضل بوده و طبع لطیف داشته - از جمله شاگردان امیر معزیست و در علم شعر ماهر بوده و داستان ویسه و رامین را بنظم آورده - انتهى - و هکذا فی تشکده - و در هفت اقلیم گفته که او در مثنوی از متقدمان صنعت است چند تالیف در آن پرداخته - انتهى - در و در خزانه عامره دو نظامی دیگر نیز مذکور اند که معاصر نظامی عروضی در مرو بوده اند *

دیگر فصیحی جرجانیست - دولت شاه گفته که از جمله ملازمان امیر عنصر المعالی کیکازس بن اسکندر بن قابوس است و قصه و امق و عدرا بنظم آورده و بسیار خوب گفته است - انتهى - و هکذا فی هفت اقلیم *

پس عهد فرخی مهد نوح الشعرا نظام العرفا استاد سخنوران امام مثنوی گویند شیخ نظامی گنجوی - علیه الرحمة المتوالیه من الله القوی - رسیده - و ازو زبانرا شستگئی - و وزن و قافیه را نظامی - و حقایق و معارف را حسن بیان - و شعر و شاعری را جمالی - و فن

(۱) و فيه نظر - و بجای تحقیقه ان شاء الله تعالی //

اوج (۲۵) نوح الشعرا نظامی گنجوی

مثنوی را کمالی رو داده - و الحق وی منتی عظیم بر سخنوران نهاده - و فصاحت و بلاغت را پایه با سملن رسانده * شعر *

رحمت حق هزار بر جانش * دمبدم باد تا بروز شمار
و از معاصرین او رشیدی سمرقندی و حکیم خاقانی شروانی
و ظهیر فاریابی و حکیم ازرقی هروی و شیخ عطار نیشابوری
علیهم الرحمة مثنوی گفته اند - و مولوی روم قدس سره بسال چند بعد از حکیم نظامی گنجوی بوده - و سیجی *

واضح باد که فقیر در ذکر شیخ نظامی گنجوی رحمة الله علیه بنظر اینکه درین جا او اصل است چیزی طوالت روا میدارم - و عبارت و اعتقاد هر یک نسبت بدو نقل میکنم - و اگر در بعض مقام تکرار رو دهد ناظران خورده نگیرند و در گذرند * ع *

فان المسک ما کرته يتضوع *

ذکر شیخ بزرگوار حضرت نظامی قدس سره السامی
لقب شیخ بزرگوار نظام الدین - و کنیت او ابو محمد بن یوسف بن مؤید است - من دولت شاهی - شیخ نظامی و هو ابو محمد الیاس یوسف ابن مؤید - آتشکده - نام او ابو محمد نظام الدین احمد بن یوسف - اکترا سپرنگر - و فی کشف الظنون نظامی و هو شیخ جمال الدین یوسف بن مؤید الکنجوی - انتهى *

مولد شریف او گنجه است - دولت شاهی و غیره - و در هفت اقلیم

نوشته که شیخ نظامی اگرچه بگنجه منسوب است اما ظاهراً مولد وی از قم بوده چنانچه در اقبالنامه اظهار شده می آرد

• شعر •

نظامی ز گنجینه بگشای بند * گرفتاری گنجه تا چند چند
 چو در گنجه در بحر گنجه گم * ولی از قهستان شهر قم
 انتهی - و آله داغستانی گفته که اصلش از قم بوده لیکن موطنش
 گنجه است - و آذر اصفهانی نوشته که گنجه از اقلیم پنجم شهر
 نزه و خطه دلگشاست - و همین که شیخ نظامی قدس سره از
 عراق رفته در آنجا ساکن شد بخوبی آن دیار دلیلیست واضح -
 و اصل آنجذاب از خاک یک تفرش است که از اعمال قم شمرده
 میشود - او یا والد ماجدش بگنجه که از بلاد معتبر آذربایجان و
 بخوشی آب و هوا مشهور است رفته و آنجذاب در آنجا متولد شده
 و خود در اقبالنامه میفرماید

نظامی ز گنجینه الخ چو در گنجه الخ - انتهی *

شیخ برادر قوامی مطرب است که از شاعران استاد بوده و قصیده
 گفته که تمامی صنایع شعری در آن مندرج است - دولتشاهی
 و هكذا فی ریاض الشعرا - و سلم السموات * و دولتشاه گفته که شیخ
 نظامی بمطربی اشتهار یافته *

(۱) هر چند نسخه اقبالنامه یعنی سکندرنامه بحری که بنظر فتیر

رسیده درو این شعر نیافته ام همان شعر اول است و بس //

و شیخ از مریدان اخی فرج زنجانی قدس الله سره العزیز
 بوده - دولتشاهی و آتشکده *

گویند شیخ در آخر عمر منزوی و صاحب خلوت شده بود -
 و با مردم کمتر اختلاط کرده - درین باب میگوید * شعر *

گل رعنا درون غنچه حزین * همچو من گشته اعتکاف نشین
 دولتشاهی و مرآة الخیال - آتابک قزل اسلانرا آرزوی صحبت
 شیخ نظام بود بطالب شیخ کس فرستاد - نمودند که شیخ منزویست
 و بسلاطین و حکام صحبت نمیدارد - آتابک از روی امتحان
 بدیدن شیخ رفت - و شیخ بنور ولایت و از روی کرامت دانست
 که از روی امتحان می آید و بچشم حقارت بشیخ می نگرد -
 شیخ از عالم غیب شمه بچشم آتابک جلوه گر ساخت - آتابک
 دید تخت پادشاهانه از جواهر نهاده اند و کریاسه دید که صد هزار
 چاکر و سپاهی و تجملهای پادشاهانه و چهره ها با کمر مرصع و حاجبان
 و ندیمان بر پای ایستاده - و شیخ پادشاه وار بران تخت نشسته -
 چون چشم آتابک بران عظمت و شوکت افتاد مبهور شد و
 خواست که از روی تواضع قدم شیخ را بوسه دهد - درین حال
 شیخ از عالم غیب بشهادت آمد - آتابک دید که پیر مردی حقیر
 برپا نهاده بر در غار نشسته و مصحف و قلم و دوات و مصلا
 و عصای پیش نهاده - بتواضع دست شیخ را بوسه داد - و من بعد

(۱) کریاس - بتحانی برون الیاس دربار (۲) چهره - بالضم امرد //

اعتقاد او نسبت بشیخ درجه عالی یافت - و شیخ نیز گوشه خاطر و همت بدو حواله کرد و گاه گاه بدیدن اتابک آمد و صحبت داشته - دولتشاهی و مرآة الخیال و آتشکده - ملاجی می رحمة الله علیه در نفحات بذکر شیخ قدس سره نوشته که وی عمره گرانمایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت و انزوا گذرانیده است - هرگز چون سایر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت ارباب دنیا نکرده - بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند و چنانکه میگوید

چون بعهده جوانی از بر تو * بدر کس نرفتم از در تو
همه را بر درم فرستادی * من نمیخواستم تو میدادی
چونکه بر درگاه تو گشتم پیر * ز آنچه ترسید نیست دستم گیر
انتهی - و هكذا فی هفت اقلیم و آتشکده *

بعمر هشتاد و چار ساله فوت کرده - و مرقدش بیرون شهر گنجه واقع است - مفتاح التواریخ و نزد داکتر اسپرنگر صاحب سن وی شصت و سه سال و شش ماه - و غالباً همین صحیح بود - در نفحات نوشته که تاریخ اتمام سکندرنامه که آخرین کتابهای ویست سنه اثنتین و تسعین و خمسمایه (۵۹۲) بوده است - و عمر وی در انوقت از شصت گذشته بوده است - رحمه الله تعالی سبحانه
انتهی - و در خاتمه سکندرنامه بحری فرموده

بشصت آمد اندازه سال من * نگشت از خود اندازه حال من

وفات شیخ بزرگوار نظامی در عهد سلطان طغرل بن ارسلان در شهر سنه ست و تسعین و خمسمایه (۵۹۶) بوده - مرقد شیخ در نجه است - دولتشاهی - و نزد تقی کاشی سنه وفات ششصد و شش (۶۰۶) و داکتر اسپرنگر گفته و نزد بعضی ششصد و دو (۶۰۲) - صاحب مخبر الواصلین گوید * شعر *

شیخ دنیا و دین نظامی بود * قدوه اولیای نامی بود
گنجه را گنج دین شده حاصل * بطفیل و جود آن کامل
خمس مثنوی ز تصنیفش * برتر از حصر عقل تالیفش
سال نقلش بر فعت و مکنت * شد رقم - گنجوی گل جنت
صاحب مفتاح التواریخ گوید که از مصرعه آخر پانصد و نو و دو حاصل میشود - اما ابیات که نظامی در تاریخ سکندرنامه گفته پانصد و نو و هفت است * تاریخ *

بگفتم من این نامه را در جهان * که تا دور آخر بود در جهان
بتاریخ پانصد نو و هفت سال * چهارم محرم بوقت زوال
سر سال چارم محرم بد است * ز ساعت گذشته چهارم بد است
انتهی و داکتر اسپرنگر صاحب نیز گفته که جلد اول سکندرنامه در سنه پانصد و نو و هفت (۵۹۷) تمام شد و بقول جامی در نفحات در پانصد و نو و دو و انتهای - من میگویم این اشعار تاریخ در آخر هیچیک از نسخ جلد اول سکندرنامه بنظر فقیر نیامده غالباً از نظامی گنجوی نبوده - و رکابت ابیات و تکرار قافیه مؤید این معنی -

و ملاجمی در ثبت تاریخ تصریح جلد اول فرموده کما مر آنفا -
و غرض او اتمام جلد دوم است - شیخ در تاریخ جلد دوم ای
سکندر نامه بحری فرماید * بیت *

جهان بر دهم روز بود از ایار * نودنه گذشته ز پانصد شمار
و در بعضی نسخه - نود دو الخ پس احتمال است که شیخ در همین
نود و دو بعد از اتمام کتاب رحلت فرموده باشد - و بر تقدیر صحت
نسخه نود نه - تاریخ - گنجوی گل جنت - صحیح نبود مگر آنکه -
گل جنت - برسم خط قدما بتحتانی نوشته شود و ششصد و دو
ازان برآید - و از کشف الظنون معلوم میشود که نزد بعضی (۵۹۹) هم
تاریخ وفاتست در آتشکده نوشته که مزار کثیر الانوارش حال نیز محل
زیارت اکابر و اعظم آن دیار می باشد - انتهى *

در تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی مرقوم است که در
بزرگواری و فضیلت و کمال شیخ زبان تحریر و تقریر عاجز است -
سخن او را درای طور شاعری ملاحظه و آنیست که صاحب کمالان
طالب آند انتهى - شیخ آذری اسفراینی رح درین معنی چه
خوش فرموده * قطعه *

اگرچه شاعران نغز گفتار * زیک جام اند در بزم سخن مست
ول با باد بعضی حریفان * فریب چشم ساقی نیز پیوست
مبین یکسان که در اشعار این قوم * درای شاعری چیز دگر هست
و کلام اهل دل سراسر حال می باشد - و دیگر آنرا همین مقال - سخن

که از دل خیزد بد لها جا گیرد - و اگر همین از زبانست غایت عروجش
اینکه بزبانها رسد - نه تشریف قبولی یابد و نه موجب رحمت
گردد * مصرع *

ببین تفاوت ره از کجا ست تابکجا
و شریف ایرانی راست گفته * شعر *

* فرق سخن عشق و خرد خواستم از دل *
* گفت آمده دیگر بود و ساخته دیگر *

و کلام عشاق را نیز مرتبها ست - هر کرا معشوق زیباتر سخن او
رساتر - و هر چند عاشق خسته و شکسته تر کلام او درست و برجسته تر -
ملاجمی رح در نفحات الانس فرموده که شیخ نظامی رحمه الله تعالی -
ویرا از علوم ظاهری و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده است - اما از
همه دست برداشته بوده است - و روی در حضرت حق سبحانه
و تعالی آورده چنانکه میگوید * شعر *

هرچه هست از دقایقهای نجوم * یا یکایک نهفتهای علوم
خواندم و سر هر ورق جستم * چون ترا یافتم ورق شستم
همه را روی در خدا دیدم * و آن خدا بر همه ترا دیدم
مثنویهای پنجگانه وی که به پنج گنج اشتهار یافته است اکثر آنها
باستدعای سلاطین روزگار واقع شده - امیدواری آنرا که نام ایشان
بواسطه نظم وی بر صفحه روزگار بماند استدعا نموده اند - و اکثر آنها
بحسب صورت افسانه است - اما از روی حقیقت کشف حقایق

اوج (۳۲) امام مثنوی گویان نظامی

و بیان معارف را بهانه است^(۱) - یگجا در بیان آن معنی که صرفیه گفته اند که طالبان وصال و مشتاقان جمال حق را دلیل وجود او هم وجود اوست - و برهان شهود او هم شهود او میگوید * شعر *

پژوهنده را یاره زان شد کلید * کز اندازۀ خویشتن در تو دید

کس کز تو در تو نظاره کند * ورقهای بیهوده پاره کند

نشاید ترا جز بتویافتن * عذاب باید از هر درے تافتن

و جای دیگر در همین معنی گوید * شعر *

عقل آبله پای و کوی تاریک * وانگاه ره چو موی باریک

توفیق تو گر نه ره نماید * این عقده بعقل کی گشاید

عقل از در تو بصر فروزد * گر پای درون نهد بسوزد

و یگجا در ترغیب و تحریم بر اعراض از ماسوای حضرت حق

سبحانه و اقبال بر توجه بجناب کبریای وی میگوید * شعر *

برپرازین دام که خونخواره ایست * زیرکی از بهر چنین چاره ایست

گرگ ز روباه بدندان نرسد * روبه از آن رست که پُردان ترست

جهد در آن کن که وفا را شوی * خود ندرستی و خدا را شوی

انتهی - و همین در هفت اقلیم منقولست - و نیز در بهارستان جامی

مسطور است که از شعرائی گنجی شیخ نظامیست - فضایل

و کمالات وی روشن - احتیاج بشرح ندارد - و آنقدر لطایف و دقایق

و حقایق که بکتاب پنج گنج درج کرده است کس را میسر نیست

(۱) * شعر * خوشتر آن باشد که سر دلبران * گفته آید در حدیث دیگران

اوج (۳۳) امام مثنوی گویان نظامی

بلکه مقدور نوع بشر نه -^(۱) انتهی کلامه - صاحب مرآة الخیال

گفته - که بیان فضایل و کمالات او که تا دور قیامت بر زبانها

جاریست درین اوراق گنجایی ندارد -^(۲) انتهی - آذر امفهای در آنشده

نوشته شیخ نظامی در مراتب شاعری از آنچه نویسم افزونست -

و برای فقیری که از ارکان اربعه دیار سخن است -^(۳) انتهی - و در ذکر

انوری گفته که بزعم فقیر از عهد دولت آل سامان که استاد رودکی

قانون شاعری ساز کرده الی الآن که یک هزار و یکصد و هشتاد (۱۱۸۰)

هجریست چهار کس گوی فصاحت از همگنان ربوده - و هر یک

بمفتاح زبان قفل از گنجینه سخنوری گشوده - و درین مدت کس

نیامده که لاف برابری با ایشان بزند - اول حکیم ابوالقاسم فردوسی

طوسی - دوم شیخ نظامی قمی الاصل گنجوی المسکن - سیم شیخ

مصلح الدین سعدی شیرازی - چهارم حکیم اوحالدین انوری

ابیدوردیست - در بعضی نسخها ملاحظه شد که جمعی از موزنان از

جمعی دیگر سوال از تمیز میان سعدی شیرازی و امامی هروی و میان

شیخ نظامی و خسرو دهلوی و میان انوری و ظهیر فاریابی کرده

قطعات گفته - بزعم فقیر این مقوله سوالات از تاثیر ورق الخیال است

و الا باندک ربطی این تشکیک خارج از دایره انصاف است -^(۴) انتهی - در

سلم السموات نوشته - شیخ نظامی گنجی دستور شعری عجم - و

مشهور اقالیم عالم است - تفصیل او بر امیر خسرو دهلوی داده اند -

(۱) این شهادت نسبت بدو از همه بزرگوار یاد داشتنیست //

و خمسة اورا بر کلیات خسروی ترجیح نهاده اند * شعر *

نظامی^(۱) که استاد این فن ویست * درین بزمگه شمع روشن ویست
ز ویرانه گنجه شد گنج سنج * رسانید گنج سخن را به پنج
چو خسرو بدان پنج هم پنجه شد * وزان بازوی فکرتش رنجه شد
کفش بود زانگونه گوهر تهی * زرش ساخت لیکن زرده دهی
و الحق نظامی در نظم سنجی مزید زمان بلکه و حید جهان بوده -
و شیخ نظامی از مبدائی حال خلوت نشین و عزلت گزین بوده -
و بصحبت حکام و سلاطین اقدام نموده - بلکه قزل ارسلان و دیگر
از حکام را که رغبت ملاقات شیخ بوده بصومعه او شتافته فیض صحبت
یافته اند - و شیخ نظامی خود در اشارت این میگوید * شعر *

چون بعهد جوانی الخ اما در منتهای زمان اجابت التماس بعض
ملوک فرموده - و بملاقات ایشان قدم رنجه نموده - او را تعظیم تمام
نموده اند - و بجهت او قیام کرده اند - انتهى - علیقلیخان والیه
داغستانی در ریاض الشعرا گوید شیخ مغفور (یعنی شیخ نظامی رح)
از فحول شعرای زمان - و امجد بلغای دورانست - الحق از آغاز
آفرینش لغایت حال سخنورے مثل او بعرضه وجود نیامده -
آدم عالم فصاحت - و نوح جهان بلاغت است - اگرچه در عرب و
عجم شعرای زبردست عالیمقدار بسیار گذشته اند که هریک در
ملک سخنوری صاحب تاج و لوا بوده - لیکن در فن مثنوی گویی

(۱) این اشعار از جامی رح است و بنامها در آسمان ششم آید //

ارشد و اعظم همه شیخ مغفور است^(۱) گو در فنون غزل و قصیده
دیگران را بروی مزیت باشد - حقیقت این بیان بر سخندان روشن
خواهد بود * مؤلفه *

زبانانان زبانم می شناسند * سخن فهمان بیانم میشناسند
حکایت میکنم از حسن یوسف * عزیزان داستانم میشناسند
اگر اندیشه اطنا نهمی بود از مثنویات خمسة قلیله درین کتاب
بعنوان نمایش درج میکردم - لیکن بیم رفت که مبادا از فرط
علو مرتبه سخن و کمال پایه بیان درگشودن آن کتاب خاطر را
بتدرک هیچ یک از ابیات راضی نتوان کرد - و تا خبر شدن تمام
خمسه درین تذکره نوشته شده باشد - پس حواله بهمان کتاب نمود
انتهی - میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره نوشته - شیخ
نظامی گنجوی استاذ الاقاق است - و سرآمد مثنوی گویان بالاتفاق -
چمن فصاحت را بیدین تربیت او بهار است - و متاع بلاغت را
بطفیل ترویج او روز بازار - فتم *

در آنشکده آمده که رجایی هروی - اسمش مولانا حسن علی
خراسی است گویند در خواب از جذاب افصح الشعرا شیخ نظامی
رجایی تخلص یافته - انتهى *

دولتشاه گفته که در روزگار شیخ خمسه را جمع نکرده بودند
هریک را داستان جدا جدا بوده - بعد از وفات شیخ این پنج کتاب را

(۱) همین قول فیصل است //

در یک جلد جمع کردند - و فضلا خمسة نام نهادند - انتهى - لیکن در شعرا خمسة نظامی گنجوی از آنکه مملو از گوهر آبدار است بلقب پنج گنج اشتهار دارد کما مرّ نقلا عن النّفحات - آری * مصرعه *

* خمسة او هست بهین پنج گنج *

در کشف الظنون نوشته - پنج گنج فارسی منظوم من منظومات النظامی الکنجی المتوفی سنه (۵۹۹) - و نظمه فی غایة اللطافة و الجزالة علی ما شهد به المولی الجامی - انتهى - در آنشده آمده - بعد از آنکه همای روح مطهرش بآشیان قدس پرواز کرد فضلا و عرفای شعرا این کتاب را که امروز از خیالات شیخ در میانست جمع نموده مسمی بخمسه نمودند که هر یک از آن با استدعای صاحب تاج و سریر منظوم شده چنانچه در دیباجة هر یک از آنها خود نقل کرده - اگرچه بتصاریف زمان و عدم ربط کتاب خمسة از آن صحیح نماند اما باز رکنی از پنج گنجی است که مفلسان تهی کیسه بازار نظم جیب و دامن دل و دیده را ازین خزاین جواهر رنگین کرده و میکنند - انتهى *

در بهارستان جامی مرقومست که بیرون از آن کتاب (ای پنج گنج) از وی شعر کم روایت کرده اند و این غزل از سخنان ویست

جوبجو محنت من زان رخ گندم گونست
که همه شب رخ چون کاهم از آن پر خونست

تا آخر - انتهى - اما در دولتشاهی نوشته - دیوان شیخ نظامی و رای خمسة قریب به بیست هزار بیت باشد غزلیات مطبوع و موشحات و اشعار مصنوع بسیار دارد - انتهى - و هكذا فی جواهر العلوم - در کشف الظنون هم مسطور است - دیوان نظامی فارسی من النظامی الکنجی صاحب الخمسه هو ابو محمد بن یوسف - انتهى - آذر اصفهانی گوید که آن دیوان حال در میان نیست - و نزد بنده احمد یلک موجز دیوان شیخ نظامی گنجوی محتوی بر قصاید و غزلیات و رباعیات عارفانه که تخمینا همگی پانصد بیت خواهد بود موجود است - و کتابخانه ام را ازو شرفی نامحدود *

صاحب مخزن الفوائد گفته که - مثنوی گفتن نزدیک اساتذہ از جمیع اقسام شعر مشکل است - و درین فن فردوسی طوسی و خواجه نظامی بدیضا میداشتند - دیگر مثنوی گویان مثل امیر خسرو دهلوی و مولوی جامی و هاتفی متبّع ایشانند - انتهى - فقیر میگویم در مثنوی شیوه قدیم همین ساده گویی و سخن گذاری بوده است - و با این غرابت الفاظ و نامطبوعی اوزان و عدم استحسان قوافی هم بعضی جا وجود میداشت - چنانچه شاهنامه و یوسف زلیخای فردوسی و مثنوی و بس ورامین فخری گرگانی - کما مرّ فی ترجمة الفخری - و خواجه نظامی گنجوی تغیر شیوه قدیم داده - و در مثنوی گویی طرز نو اختراع کرده - و شاهد

سخن گذاری را خال و خط داده - نخست وی این ره باریک دشوار گذار
نموده - و خس و خاشاک الفاظ قبیحه و سنگ و خشت اوزان
نامطبوعه و قوافی ناپسندیده ازین راه پاک فرموده - و ملک
نظم را نظام داده - و چمن سخن را پیرایشه - راست است آنچه
خودش گفته * شعر *

منم سرو پیرای باغ سخن * بخدمت کمربسته چون سروین
سخن چون گرفت استقامت بمن * اقامت کند تا قیامت بمن
همه خوشه چین اند و من دانه کار * همه خانه پرداز و من خانه دار
خلاصه وی در فن مثنوی مبدع است - و درین شیوه مخترع -
چنانکه خاقانی شروانی در قصیده - و سعدی شیرازی در غزل -
و ابن یسین در قطعات - و عمر خیّام در رباعیات - هاشمی کرخانی
گفته و در انصاف سفته * شعر *

چهره گشای صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دریای جود * گوهر شهوار محیط وجود
نکته سرای که بحسن کلام * ملک سخن یافت نظمش نظام

و امیر خسرو دهلوی و ملا جامی که هر یک در سخنوری بعد از خود
نظیر ندارند و دیگر شعرائی متأخر همه متبع و پیرو طرز شیخ نظامی اند
و گام برگام او می نهند و خوشه چین شیوه اویند - چنانچه
اعتراف شاگردی و اتباع و پیرویی شیخ نظامی گنجوی از هر یک بجای
خود آید - صاحب مخزن الفوائد گفته که - از سنه چارصد هجری

شعر فارسی رواج یافت و دران عصر عنصری و عسجدی و فرخی
باستانی شهرت یافتند - بعد ایشان در سنه پانصد هجری فلکی
شروانی و خاقانی و رودکی^(۱) و دیگر چند کس درین فن نام برآوردند
و ازیشان هر یک حکیم وقت بود - چون عهد خواجه نظامی گنجوی
رسید آنچه ثقات سخن بود بر طرف نمود - و بسیار فصاحت
و بلاغت را داد داد - و جمیع شعرائی متوسطین و متأخرین پیروی
او کردند - انقیاد - و در مجمع الفنون همین منقولست باز یاد این
فقره - و او را خدای سخن گفتند *

و آنچه دولتشاه در ذکر فردوسی نوشته که عزیز است * قطعه *
در شعر سه تن پیمبر افند * هر چند که لا نبی بعدی
اوصاف و قصیده و غزل را * فردوسی و انوری و سعدی
انصاف آنست که مثل قصاید انوری قصاید خاقانی را توان
گروت باند که کم و زیاد - و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی
غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه زیباتر - اما مثل اوصاف
و سخن گذاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و کرا باشد - میتواند که
شخصه این سخن را مسلم ندارد و گوید که شیخ نظامی را درین باب
پد بیضا ست - درین سخن مضایقه نیست - و شیخ نظامی
بزرگ بوده و سخن او بلند و متین و پرمعانیست - اما از راه
انصاف تأمل در هر دو شیوه گوین - و ممیز بوده حکم برآستی
(۱) او پیش از عنصریست و وفاتش در سنه سیصد و سی هجری. که امر //

اوج (۱۴۰) امام مثنوی گویان نظامی
 در میان گو بیار - انتہی - حکمت پیش نیست و دعوی بلا دلیل -
 خودش اعتراف این معنی میکند که سخن شیخ نظامی بلند و متین
 و پرمعانیست - و در ذکر شیخ نظامی میگوید که سخن او را
 و رای طور شاعری ملاحظه و آنیست که صاحب کمال طالب
 آند - و از آن فردوسی همین سخن گذاری دیگر هیچ - هر دو شیوه
 جداگانه اما شیوه نظامی احسن و برگزیده تر از شیوه فردوسی -
 و همه شعری متوسطین و متأخرین پیروی طرز نظامی دارند
 نه اقتدای طوسی - انصاف آنست که فردوسی صرف در رزم
 اشعار خوب دارد و درین میدان جز نظامی گنجوی کسی دیگر همسر
 او نه - اما در عشقیه و غیره هیچ - ازینجاست که یوسف زلیخای
 فردوسی که هم بوزن شاهنامه است پر بیمزه افتاده - و درین راه
 بشاگردان نظامی یعنی خسرو جامی هم نمیرسد - و جمهور بترجیح
 نظامی اند بر فردوسی - چنانکه از بعضی استادان بسماع فقیر رسیده
 و در حاشیه معیار بلاغت بنظر هم آمده که یک بقایل قطعه مذکور
 گفته که تو فردوسی و انوری و سعدی را پیمبر فن شعر گفتی -
 و نام نظامی که استاد بے بدل است نبودی - او در جواب گفت که
 من ذکر پیمبران سخن کرده ام و او یعنی نظامی خدای سخن
 است - انتہی - و علیقلیخان والہ داغستانی که قول فیصل او درین
 باب گذشت در ذکر فردوسی می نگارد - اینکه اشعارش خوبست مسلم
 لیکن کیفیت چیز نیست و رای آن - و شیخ نظام امام این فن است -

اوج (۱۴۱) امام مثنوی گویان نظامی
 از انجبت که هر قصه را در بحر که شایان آن بود بکمال
 شایستگی و پختگی و عذوبت و سلاست و صنایع و بدایع که
 مافوق آن متصور نیست ادا فرموده - انتہی - رای دیگران درین باب
 گذشته - و می آید - در شرح الشعرا مذکور است که شیخ نظامی
 رحمہ اللہ در پخته گویی بے بدل و در مثنوی پردازي بے نظیر است
 همه شعری متقدمین و متأخرین متفق اند که همچو او پخته گوی
 در عرصه ظهور نیامده خسرو راست * شعر *

نظم نظامی بلطافت چو در * وز در او سر سر آفاق پر
 پخته از شد چو معانی تمام * خام بود پختن سودای خام
 پنج نسخه در رشته نظم کشیده - شاعران دیگر و امیر خسرو دهلوی
 که در فنون و علوم عربی و فارسی و هندی همچو او بے در جهان
 نخاسته بجواب آن خمسه داد سخنوری داده - اما انصاف آنکه
 به پختگی اشعار نظامی نرسیده - پس بدیگران که جوابش را عازم
 گشته اند چه رسد - اگرچه همعصران نظامی چنانچه بدیل خاقانی
 و انوری و ظہیر فاریابی هر یک علم فصاحت و لوی بلاغت
 برافراشته اما او بنوع گلستان سخن را آب داده که خزان ازو
 محروم - انتہی *

در مخزن الفوائد نوشته - بدانکه هر یک داستان مثنوی را خواه
 قلیل باشد خواه کثیر تمهید شرط است و سلسله ربط کلام واجب -
 و دیباجه مثنوی را چند چیز لازمست - توحید - مناجات - نعت -

مدح سلطان زمان - تعریف سخن و سخنوران - و سبب تالیف و تصنیف کتاب - و این جمیع مدارج دیباجه مثنوی را موجد نظامی گنجویست - و قبل از او نبوده فقط مثنوی از قصه آغاز میکردند - مثل تحفة العراقین خاقانی و مثنوی مولوی روم و دیگر مثنویات قدیم انتهی - بعضی ازین مدارج در بعضی مثنوی قدما یافت شده چنانچه در دیباجه شاهنامه فردوسی توحید و نعت و منقبت و سبب تالیف هست - و در دیباجه ویدس و رامین فخری گرگانی توحید و مدح و سبب تصنیف - آری التزام این همه امور از شیخ نظامی گنجویست - و بیان معراج و نصیحت فرزند - و ابیات ساقی نامه و مغنی نامه نیز از مخترعات اوست - و امیر خسرو و جامی و غیرهم ذکر پیر طریقت و پیر سخن که نظامی گنجوی می باشد هم در دیباجه یا خاتمه مثنوی لازم کرده اند *

الغرض شیخ نظامی رحمة الله علیه در طرز خود مجتهد و امام فن است - و در روش خود مقتدا و پیشوای زمن - نامی رهنمایست مثنوی نگاران - گرامی استادیست داستان گذاران - متأخرین را باوی خیال همسری محال - و متبیین را اندیشه تفوق چه محال - و فات ویرا ششصد سال بیش است - ازان باز هیچ کدام از استادان فن برنخاسته که جز از شاگردی دم زده باشد - یا کلام احده نسبت برابری درست کرده باشد - اگر در بعضی مواقع یک دو شعر متأخری یا پاره کلام متبعی در موازنه برابریا

بہتر برآید قطع نظر از اینکه سخن در عیار شیوہ کلامش از قضیہ کلیہ میروند نہ جزئیہ عجیب را نشاید کہ گفته اند - صدق متابعت صورت کمال خصوصیت و منتج تصحیح نسبت باشد * ع *

* شاگرد رفته رفته با استاد میرسد *

بلکہ اگر نیکو تأمل بکار برون میتوانند یافت کہ ہرگاہ پیشرو چراغ در دست دارد پشروانرا در متاع نیک بدست آوردن و قدمی چست نهادن آسانی باشد - دیگر این مقدمہ خود مسلم است کہ ہر علم و صناعت بتعاقب انظار و تناوب افکار مرتبہ کمال می یابد - با این ہمہ لازم حذاقت و جلالت مولانای ممدوح را کہ قضیہ اینجا بالعکس است - گزین مخترعہ خود را خودش بدان پایہ کمال رسانیدہ کہ پسینانرا دست مکرر و بال بلندپروازی ازان کوتاہ آمدہ - لقد صدق القايل * شعر *

گردیگران امیر بسیم و زرند لیل * این سکہ را بنام نظامی زدند و بس فیضی فیاضی کہ بعد ازو همچو او بی در ہند نبودہ است در قصیدہ کہ ذکر سخنوری شعرائ نامور میکند میگوید * شعر *

* ز سحرکاری گنجور گنجہ خیز مپرس *

* کہ داشت کلکش برگنج غیب ثعبانی *

* بنظم او برسد نظم غیر اگر برسد *

* مخیل متنبی بنص قرآنی *

صاحب شرفنامه گفته * رباعی *

سلطان سخن بجز نظامی نبود * مثل سخنش در گرمی نبود
پیش سخن بسخنش عرض سخن * از پخته سخن برون ز خامی نبود
عالم جذاب استادی حافظ اکرام احمد رامپوری متخلص بضیغم
علیه المغفرة والرحمة که بعصر خود در شاعری خصوص صنایع
و بدایع و عروض و قوافی نظیر نداشته و روزی چند است که
غریب رحمت ایزدی شده در ستایش نظامی و پنج گنج او
فرموده

جلوه ده تاج و نگین سخن * تازگی افزای زمین سخن
در یتیم است پی گنج سنج * همچو حواس بشری پنج گنج
خاتم خوش رنگ نگین سخن * غنچه بستان زمین سخن
آشوب تورانی صاحب صولت فاروقی در ترجیع نظامی گنجوی
بر فردوسی طوسی گوید بخطاب او * شعر *
نظامی بشعر از تو بس برتر است * که شعر تو شعر است و او ساحر است
چه سحر بهر دین و مذهب حلال * نه سحر که بر ساحر آرد و بال
مضامین رنگین عبارات بین * همان شوخی استعارات بین
زینک رنگ صد نقش انگیزختن * بیک لفظ صد معنی آمیختن
کلام حقایق نشانش شنو * ز توحید و عرفان بیانش شنو
بیک پرده صد نغمه را کرد ساز * بمستان نیاز و براهد نیاز
جوانرا زده چشمک نای و نوش * به پیران اشارت که دیگر خموش
بعشاقش از حسین معشوق ناز * بمعشوقش از عشق عاشق نیاز

بجولانگریهای میدان جنگ * کشیدن بر اسبان جنگش تنگ
ز کند سم بور هر رز مخواه * زدن بر فلک گرد آرد گاه
ز غوغای نقاره و طبل جنگ * کفاندن ز هیبت دل خاره سنگ
همین یک سخن پرده صد کمال * بیک پرده اش جلوه صد جمال
بتعریف آن ناظم نکته سنج * ز گفتار او شاهد پنج گنج
در اسکندری قیل و قالش نگر * بشیرین و خسرو مقالش نگر
دگر هفت پیکر که بگفتگو * عروس سخن راست هر هفت زو
غرض هر چه او گفت کار تو نیست * چنین شاعریها شعار تو نیست
چگویم - چقدر کلام امام نظام بطبایع انام از خاص و عام مقبول
افتاده - و اشعار او بزیان و دل موزنان جا گرفته - و کتاب او بچشم
و دست رنگین طبعان بوده و می باشد - در ریاض الشعرا مذکور است
که قاضی محمد رازی بسیار خوش طبع و بامزه بوده و با شاه طهماسب
مصاحبتها کرده - تمام خمسه نظامی را و اشعار دیگر ازان مقوله
از هر کس بسیار در خاطر داشته انتهی میرزا طاهر نصر آبادی
نوشته که ملا واقف خلخال از ولایت خلخالست تتبع اشعار
شیخ نظامی و مثنوی مولانا بسیار نموده چنانچه بحقیقت سخن
ایشان فی الجمله پی برده - اکثر اشعار خمسه و مثنوی بخاطر
داشت انتهی *

و از آثار مقبولیت کلام نظامی است بکثرت بقرائت و مطالعه
آمدن - و تا حال سلسله تتبع و پیروی خمسه او منقطع نگشتن -

اول از نوع ظاهر سرقه آنست که شعر دیگر را بے هیچ تغییری در لفظ و معنی اخذ کنند و این را نسخ و انتحال نامند - و چنین سرقه بسیار مذمومست - و این قسم را شعری صاحب قدرت ارتکاب نمی نمایند مگر بر سبیل توارد خاطر - و نزدیک باین قسم است سرقه که معنی را بتمام اخذ نمایند بے تغییر ترتیب نظم و جمیع الفاظ یا بعضی الفاظ را مترادف بیاورند - چنانکه این دو بیت -
مولوی جامی * بیت *

میل خم ابروی توام پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت نما کرد

* حزین *

بارغم عشق تو مرا پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت نما کرد
اما قسم دوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را با جمیع الفاظ یا بعضی الفاظ اخذ نمایند و ترتیب نظم را تغییر دهند - و این قسم را اغارة و نسخ نامند - و درین قسم اگر شعر ماخوذ از ماخوذ منه ابلاغ باشد مقبول و ممدوحست - و اگر هر دو در رتبه مساری باشند فضل و رجحان اولین راست - و اگر ماخوذ از ماخوذ منه پست باشد مذموم و مردود است چنانچه این دو بیت * ملا محمد صوفی *

چنانم با رفیقان در ره عشق * که مور لنگ با چابک سواران

* حزین *

سلوک در طریق عشق با یاران بدان ماند

که مور لنگ همراهی کند چابک سوارانرا

ظاهر است که شعر اول باعتبار اختصار لفظ ابلاغ است - اما قسم سوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را تمام اخذ نمایند و در کسوت الفاظ دیگر ادا سازند - درین قسم نیز شعر ثانی همان حکم دومین قسم دارد بهر سه حالت - تا قول او - قسم پنجم از نوع غیر ظاهر سرقه آنست که بعضی از معانی شعر دیگر را اخذ نمایند و چیزهایی که مورث مزید حسن کلام باشد بران بیفزایند - ازین باب است این دو بیت - حکیم سنایی * بیت *

کودک از سرخ و زرک نشکبید * مور را سرخ و زرک نفریبید

* خاقانی *

مور از پی لعل و زر نپوید * طفل است که سرخ و زر جوید
شعر خاقانی بسبب لفظ لعل و زر رنگ دگر پیدا کرده - و اقسام غیر ظاهر سرقه نیز بلغا مقبول و ممدوحست بلکه اطلاق سرقه بران روا نیست چنانکه صاحب تلخیص گفته - و اکثر هذه الانواع و نحوها مقبولة - ومنها ما اخرج حسن التصرف من قبيل الاتباع الى حيز الابتداع - و كل ما كان اشد خفاء كان اقرب الى القبول - و باید دانست که حکم بسرقة وقتی می توان کرد که علم باخذ شاعر حاصل باشد - و این اشعار اساتذ که بطریق امثله مذکور شد ممکن است که بر سبیل توارد خاطرها باشد انتهای ملخصا - عبارت تلخیص المفتاح و مختصر المعانی اینکه - فان كان الثاني

(۱) این قسم را سلخ گویند کذا فی التلخیص وغیره ۱۱

ابلاغ من الاول لاختصاصه بفضيلة كحسن النظم او الاختصار او الايضاح
 او زيادة معنى فمدوح - وان كان دونه فهو مذموم - وان كان مثله فابعد
 من الذم والفضل الاول - ودر آخر بحث سرقة گفته هذا كله
 انما يكون اذا علم ان الثانى اخذ من الاول بان يعلم انه كان يحفظ
 قول الاول حين نظم - او بان يخبر هو اى الآخذ عن نفسه انه اخذ
 منه والا فلا - لجواز ان يكون الاتفاق فى اللفظ والمعنى جميعا او
 فى المعنى وحده من قبيل توارد الخواطر - انتهى - وهكذا فى
 مجمع الصنائع و هفت قلزم و خلاصة البدائع - در مجمع الصنائع و
 مجمع الفنون و هفت قلزم نیز نوشته که در جميع اقسام سرقة اگر شعر
 دوم در فصاحت الفاظ و بلاغت معاني و حسن تركيب و غير آن بهتر
 از اول باشد مقبول و احسن مي شمارند - انتهى - در بدائع الافكار
 نوشته - ارباب معني گفته اند چون شاعري را معني دست دهد و
 آنرا كسوت عبارت از ناخوش پوشاند و ديگر همان معني را
 فراگيرد و بلفظ پسندیده ادا كند آن معني ملك او گردد و
 شاعر را فضل السبق بيش نباشد - انتهى - در رساله عبدالواسع
 هانسوي بعد از ذكر اقسام سرقة آورده - اما در معني كلام
 ديگر چندان تصرفات حسنه بكار برد كه بمرتبه كلام جديد برسد
 اين از سرقات شعريه نيست بلكه مستحسن است و اين را در
 اصطلاح اهل بديع ابداع گویند چنانچه عرفي در مضمون اين
 بيت فرخي

* بيت *

طبع من داد لطافت بسخن داد چنان
 كه گهر غرق عرق گشت و بدریا افتاد
 تصرفات بليغه را كار فرموده و لوازم زادن طبع و دل و اصل خویش
 و يتيم را رعايت كرده ميگويد * بيت *
 ز زاده دل و طبعم اگر شود آگاه * باصل خویش بتازد ز شرم در يتيم
 و شمس الدين فقير در خلاصة البدائع گفته اكثر اقسام غير
 ظاهر بسبب خفای اخذ مقبول و ممدوحست بلكه از سرقة
 و اخذ دور و بقصر و ابداع نزديك است - انتهى -
 و ملا جامي قدس سره السامي خودش اين معني را در بهارستان
 بذكر سلمان ساوجي بيان كرده و گفته - كه در جواب استادان قضايد
 دارد بعضی از اصل خوبتر - و بعضی فروتر - و بعضی برابر - اورا معاني
 خاصه بسيار است - و بسيار از معاني استادانرا بتخصيص كمال
 اسمعيل را در اشعار خود آورده - چون آن در صورت خوبتر و اسلوب
 مرغوبتر واقع شده محل طعن و ملامت نيست * قطعه *

معني نيك بود شاهد پاكي ز بدن
 كه بهر چند درو جامه دگرگون پوشند
 كسوت عار بود باز پسین خلعت او
 گرفته در خویش از پيشتر افزون پوشند
 هنر است آنكه كهين خرنه پشمين ز برش
 بدر آرند و درو اطلس و اكسون پوشند

انتهی - در تتبع خمسة نظامی پسرانرا همین مطمح نظر می باشد -
و بعضی جا که صورت سرقه مذمومه مشاهده می افتد جزم بدان
نمیتوان کرد - چه در بعضی قسم آن احتمال الحاق کاتب نیز هست چنانکه
احتمال توارد در همه اقسام آن - کمال اصفهانی گوید * شعر *
نگر توارد خاطر که در مجاری آن
نه ممکن است که کس معترض شود بروی
دو راهرو که برآه روند بر یک سمت
عجب نباشد اگر اوفتند پی بر پی

آغاز اوزان مثنوی

آسمان اول در بحر سریع مطوی موقوف

تقطیعش - مفعّلن مفعّلن فاعلات - دوبار * و جایز است درین وزن اینکه
مکسوف یعنی فاعلن بجای رکن موقوف آید - جامی * شعر *
پنج نماز است به از پنج گنج * به که بدین پنج شوی گنج سنج
بهر تو پنجاه به پنج آمده * طبع توزین پنج برنج آمده
و گاه مقطوع بجای مطوی آید بآیین تسکین یعنی مفعولن
بجای مفعّلن خواه همین در صدر چنانکه نظامی فرماید * شعر *
کاخر لاف سکیت میزنم * دبدبه بندگیت میزنم
خواه همین در حشو چنانکه خاقانی فرموده * شعر *

حلقه ار گم شود از زلف تو * خاتم جم خواهی تاوان آن

یا در صدر و حشو هردو چنانکه هم او گفته
قمری از دستان خاموش گشت * فاخته از لحن فرو ایستاد
در وافیة گفته که این تغیر زحاف را عوام سکنه شعر خوانند انتهی -
و بعضی که درین چنین مقام بتحریر یک خوانند محض بیجاست
چه در مدّه الف حرکت ممکن نخواهد بود *

میرزا قنیل بدریای لطافت گفته که این وزن مثنوی سوای ذکر
حالات عاشق و معشوق طرف هر چیز است انتهی * و هکذا فی معیار البلاغه
(۱) برین وزن است مخزن الاسرار امام مثنوی گوین نظامی
رح - تاحال کدامی مثنوی از متقدمان عهد امام برین وزن
ندیده ام - ابراهیم تنوی شارح مخزن نیز گفته که - پیش از
مخزن الاسرار کتابی درین بحر تصنیف نشده * انتهی -

شیخ نظامی این نسخه متبرکه را با استدعای سلطان بهرامشاه
ابن داودشاه والی روم پیرویه تصنیف داده چنانکه هاشمی کرمانی
در مظهر الاسرار این حکایت را نظم کرده - و می آید - مفتوح مخزن
این ابیات بلند است * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست کلید در گنج حکیم

فاتحه فکر و ختم سخن * نام خداست برو ختم کن

شیخ نظامیست که اول این اقتباس بسمله کرده - و سخن را بهیلولی
آیه نشانده - گنج حکیم کنایه از مضامین عالیّه معارف و توحید و
معانی لطیفه حق و یقین است بموجب - ولله تحت العرش کنز

مفاتیحها السنة الشعراء - و در بیت دوم فاتحه فکرت دلالت برین دارد - در مخزن الفوائد نوشته منقولست که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمعراج رفت زیر عرش مکانه دید مقفل - فرمود که یا اخی جبریل این چه مکانیست - عرض کرد یا رسول الله این مخزن معانیست - و السنة شعراي امّت تو مفاتیحش - فرمود چیزی ازین گنجدان بمن هدیه کن - جبریل علیه السلام دو شعر ازین آورده گذرانید - آنحضرت در خاطر داشت - آخر الامر روزی بحسان ابن ثابت قرطاسی ساده عطا فرمود که يوم الجمعة قصیده حمد و نعت گفته آری - حسان کاغذ از دست مبارک گرفته زمین خدمت ببوسید و در خریطه پیرهن گذاشت - اتفاقا فراموش نمود - چون روز جمعه رسید طلب فرمود که قصیده بخواند - چون نگفته بود - از پاس ادب چیزی نگفت و فوراً بر منبر برآمده و کاغذ ساده از خریطه بیرون بر آورده فی البدیهه قصیده بکمال فصاحت و بلاغت خواندن آغاز کرد - حسب الاتفاق همان دو شعر که جبریل در معراج بآن صاحب المعراج داده بود منجمله دیگر ابیات از زبانش برآمد - آنحضرت فرمود که این دو شعر غیر از من کس نمیدانست حالا جبریل در طبیعت حسان القا کرد - معلوم شد که بدیهه قصیده گفته انشاد نمود - آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار تحسین فرموده در حق او دعای خیر کرد - و نیز از زبان

وحي ترجمان ارشاد شد که معنی در طبیعت شاعر الهام غیبیست بے تأیید الهی حاصل نمیشود - خواجه نظامی گنجوی در مخزن الاسرار این حکایت را تلمیح نموده * نظم *
قافیه سنجان که علم برکشند * گنج دو عالم بسخن در کشند
خاصه کلید که در گنج راست * زیر زبان مرد سخن سنج راست
زاتش فکرت چو پریشان شوند * باملک از جمله خویشان شوند
بلبل عرشند سخن پروران * باز چه مانند باین دیگران
بلبل عرش مراد از طایفه محمود شعرا - و دیگران اشاره بطایفه مذموم - انتهی در بعضی حاشیه این کتاب مستطاب بنظر آمده که گنج حکیم مراد از سوره فاتحه ^(۱) بموجب خبر حضرت خیرالبشر صلی الله علیه و سلم - سوره الفاتحه کنز من كنوز العرش - و اگر گنج حکیم مراد از - و لله تحت العرش کنز - گرفته شود اولی وانسب است زیرا که مطالب مندرجه این کتاب اسرار مکشفه و مراقبه ملاست لهذا تنبیها بذات خود میفرماید که ای نظامی اگر میخواهی که اسرار مستودعه باطن خود را در قید نظم آری - باید که به - بسم الله - که کلید گنج عرش حکیم همین است ابتدای کتاب کن تا ادای مطالب که از عرش آورده باحسن وجه نمایی - انتهی - کمال خجندی رح مصرع دوم بسمله را چه خوش تضمین کرده - میگوید

کرد حکیم ز نظامی سوال * کلی بصر گنج معانی مقیم
 هست در انگشت کمال آن قلم * یا که عصایست بدست کلیم
 گفت قلم نیست عصایز نیست * هست کلید در گنج حکیم
 درین کتاب بعد از توحید دو مناجاتست و چار نعت و در بعضی
 نسخه پنج و بیان معراج و مدح فخرالدین بهرامشاه سلطان روم
 و وجه نظم کتاب و فضیلت سخن و سخنوران - میفرماید * شعر *
 شاه فلک تاج سلیمان نگیں * مفخر آفاق ملک فخر دین
 یکدل شش جهت و هفت گاه * نقطه نه دایره بهرامشاه
 آنکه ز بهرامی او وقت زور * گور بود بهر بهرام گور
 خاص کن ملک جهان بر عموم * هم ملک ارمن و هم شاه روم
 من که سراینده این نوگلم * باغ ترا نغزنوا بلبلم
 عاریت کس نپذیرفته ام * آنچه دلم گفت بگو گفته ام
 شعبده تازه برانگیختم * هیکل از قالب نور بخرم

اشاره است بتجویز وزن نواز برای مثنوی - و مثنویهای پیش
 از نظامی گنجوی ببحر سکندرنامه و مثنوی معنوی - بیشتر بوده -
 و بوزن شیرین خسرو و هفت پیکر کمتر * بیت *

مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو
 ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار رقم فرموده - که اسرار جمع
 سراسر است و سرچیز پوشیده را گویند و در اصطلاح شعر باشد
 مبتنی بر معارف ربانی و مواجید سبحانی و منبئی از قواعد

حقایق تصوف و قوانین دقائق تعریف - چون اشعار شیخ فریدالدین
 عطار و مولانا جلال الدین رومی و شیخ فخرالدین عراقی قدس
 الله اسرارهم و امثال ایشان - و این نوع شعر را بجهت آن اسرار
 خوانند که معانی آن بر بیشتر خلائق پوشیده باشد جز بدست یاری
 توفیق الهی و تایید جذبات نامتناهی بصر حد این سخن نتوان
 رسید انتهای

بر شکر او نشسته مگس * نی مگس او شکر آلی کس
 فوج درین بحر سپر افکند * خضر درین چشمه سبوح بشکند
 نامه دو آمد ز دو ناموسگاه * هر دو مسجل بدو بهرامشاه
 دو نامه اشاره است بحدیقه حکیم سنائی که بنام بهرامشاه بن
 مسعود شاه غزنوی پرداخته شد - و همین مخزن الاسرار که بنام
 بهرامشاه رومی ساخته شد * بیت *

آن زر از کان کهن ریخته * وین دره از بحر نوانگیزته
 یعنی حدیقه سنایی که شعر او همچو زر می باشد بزبان و شیوه
 قدیم است و مخزن اسرار که شعر ترا همچو گهر است بموجب ابداع
 سخن تازه و طرز نو دارد - و ببحر نیست که بیشتر مثنوی بدان نگفته اند -

(۱) ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار نوشته که متقدمان
 گفته اند که ابداع آنست که شاعر معنی بدیع را کسوت لفظ جزل
 پوشاند و معنی انگیزد که دیگر مثل آن نبسته باشد انتهای و
 هكذا فی مجمع الصنایع و هفت قلزم ۱۱

آن بدر آورده ز غزنین علم * وین زده برسکه رومی رقم^(۱)
گرچه دران سکه سخن چون ز راست * سکه نظم من ازان بهتر است
گر کم ازان شد بنه و بار من * بهتر از انست خریدار من
شیوه غریب است مشو نامجیب * گر بنوازش نباشد غریب
این سخن رسته تر از نقش باغ * عاریت افروز نشد چون چراغ
و اشاره بهمعصران خود میکند و شاعران ستایشگر قصیده گو را یاد
می آرد - و در آن وقت همین قصیده گویی شیوع داشت چنانکه
در متأخرین غزل سرایی

گرچه بدین درگه از ایندگان * روی نهادند ستاینندگان
راهروانی که درین راه روند * گر سخن از سر سخن بشنوند
پیش نظامی بحساب ایستند * او دگر است این دگران کیستند
منکه درین منزلشان مانده ام * مرحله پیشترک رانده ام
تیغ ز الماس زبان ساختم * هرکه پس آمد سرش انداختم
ای من شاعران همعصر را پس گذاشته مرحله چند درین راه پیشتر
رفته ام - و تیغ از الماس زبان تیزبیدان ساختم هرکه در شیوه سخنوری
و مثنوی گویی تتبع من کرد سرا و انداختم - آری چون امیر خسرو دهلوی
و ملّاجامی برابر او نتوانستند رفت دیگران کجا باشند * شعر *
گرچه خود این پایه همسریست * پای مرا هم سربالایست
سفره ز انجیر شده صفروار * گر همه مرغ آمده انجیر خوار

سیمکشانے که بزر مرده اند * سکه این کار بزر برده اند
هرکه بزر نکته چون روز داد * سنگ ستد لعل شب افروز داد
منکه درین شیوه مصیب آمدم * دیدم از د که غریب آمدم
شعر بمن صومعه بنیاد شد * شاعری از مصطفی آزاد شد
زاهد و راهب سوي من تاختند * خرقة و زمار در انداختند
سرخ گل و غنچه مثالم هنوز * منتظر باد شمال هنوز
گر بنمایم سخن تازه را * صور قیامت کنم آوازه را
هرکه وجود است ز نو تا کهن * فتنه شود بر من جاد و سخن
صنعت من برده ز جاد و شکیب * سحر من افسون ملایک فریب
بابل من گنج هاروت سوز * زهره من خاطر انجم فروز
زهره این منطقه میزانی است * لجرمش منطق روحانی است
سحر حلال سحری قوت شد * نسخ کن نسخه هاروت شد
شکل نظامی که خیال من است * جانور از سحر جلال من است
بعد ازان چهار خلوت و بیست مقاله در انواع پند سودمند و
حکایات عبرت آیات - و در آخر کتاب اشعار بقلّت زمان تصنیف
می نماید

افچه درین حجله خرگاهی است * جلوه گر چند سحرگاهی است
و آنکه شیخ رحمة الله علیه در شاعری رعایت شرع و ادب میدارد
اشاره بدان میکند

هرسخنی که از لبش دوری است * دست برو مال که دستوری است

و آنچه نه از شرع برآرد علم * گرمم آن حرف دروکش قلم
 گرنه درو داد سخن دادم * شهر بشهرش نفرستادم
 مرغ قلم رای پرواز کرد * بر سر قرطاس دو پر باز کرد
 پای ز سر کرد و ز لب درفشاند * مخزن اسرار بپایان رساند
 بود حقیقت بشمار درست * بیست و چهارم ز ربیع نخست
 از گه هجرت شده تا این زمان * پانصد و پنجاه و نه افزون از آن^(۱)
 شکر که این نامه بعنوان رسید * پیشتر از عمر بپایان رسید
 شکر که این نظم حقایق نظام * گشت بتوفیق الهی تمام^(۲)
 گوهر دریای گرامیست این * مخزن اسرار نظامیست این
 بار خدایا ز کرم عفو کن * از خلل و سهو صاحب سخن
 و آنکه بود طالب این نظم خوش * در خط جرمش قلم عفو کش
 در نظر هر که رسد این کلام * خانمش خیر بود و السلام
 این شعر * شکر که این نامه الخ در آخر بعضی نسخه گلستان سعدی
 شیرازی رح دیده شد پس یا الحاقیست یا توارد - و مستعار خود
 نتواند بود چه دعوی رح در آخر آن نسخه متبرکه بعدم استعارت
 تصریح کرده و فرموده
 کهن جامه خویش پیراستن * به از جامه عاریت خواستن
 در کشف الظنون آورده - مخزن الاسرار نظامی نظم
 لبهوامشاه و اتمه فی اربع و عشرين من ربیع الاول سنه (۵۵۹) ویرا پنج

هزار دینار سرخ و پنج اشتر اهواز بجایزه فرستاد - هکذا ذکر
 فی تاریخ جهان آرا - و فی جوابه و بحره مثنوی خسرو دهلوی
 و خواجو کرمانی و للشّعی - و مرصد الاحرار فی سیر مرشد
 الابرار الی اسحق الکازرونی فارسی منظوم - انتهى - آزاد بلگرامی
 در خزانه عامره گوید که شیخ مخزن اسرار بنام بهرام مشاه رومی
 گفته و پنج هزار دینار سرخ و یک قطار شتر پیوار اقمشه یافته -
 درین کتاب ستایش سخن میکند و حق قدر افزایی موزنان بجا
 می آرد * شعر * قافیه سنجان الخ ببلبل عرشند الخ * شعر *
 پرده راز که سخن گستر بیست * شاهدی از پرده پیغمبر بیست^(۱)
 پیش و پس قلب صف کبریا * پس شعرا آمده پیش انبیا
 شعر برآرد بامیرویت نام * الشعراء امراء الکلام^(۲)
 ما که نظر بر سخن افکنده ایم * مرده اویم و بدو زنده ایم
 و در نعت گوید * بیت *
 بود درین گنبد فیروزه خشت * تازه ترنج ز سرای بهشت
 رسم ترنج است که در روزگار * پیش دهد میوه پس آرد بهار^(۳)
 انتہی - بخطاب حضرت محبوب رب العالمین این بیت چه خوش
 فرموده * شعر *
 بوی کزان عنبر لوزان دهی * گر بدو عالم دهی از ان دهی
 خسرو رح همدارین معنی گفته * فرد *

قیمت خود هردو عالم گفته * نرخ بالا کن که ازانی هنوز
میر مرتضی رضی راست * شعر *

بیا رقیب که قسمت برادرانه کنیم * جهان و هر چه در هست از تو یار از من
ملا طغرای مشهدی در آشوبنامه نوشته - شیخ نظامی چون
در مدینه سخنوری گردیده از خمسة مثنویات به پنجتن پاک
رسیده - چون در خانه فکر کمر نطق بطلب مخزن بست - گرد
نامانی از نزدیک دامن کلامش دور نشست * قطعه *

مخزن او نه چنان رتبه اسرار گرفت * که نگویند کلامش بنظر آیه نماست
مصرع اول آن بسمله را گشت دوم * مقتی این سخن از علم حقیقت طغراست
شرح مخزن الاسرار یکی از محمد بن رستم بن احمد بن محمود
البلخی - و در نوشته که شیخ نظامی عجبوه جهان و نادره گیدانست
چنانکه خسرو که یکی از عجایب خلقت خدای تعالی بوده در
خمس مدح او فرموده * شعر *

نظامی کاسحیوان ریخت در حرف

همه عمرش دران سرمایه شد صرف

چنان در خمسة داد اندیشه را داد

که با سبع شهادش بمنت بنیاد

نظامی خود سخن ناگفته نگذاشت

ز خوبی گوهر ناسفته نگذاشت

و همه سیاب شاعری شیخ نظامی را جمع بود انوری گوید

* نظم *

شاعری را سه چیز می باید * تا که اشعار بر مراد آید

طبع و تحصیل و فیض یزدانی * هر کرا نیست ز اثر میخاید

این شرح در کتابخانه دهلوی است و هم در کتابخانه سوسیته
نمبر (۸۲۹) اما ناتمام - و یکی از ابراهیم تقوی - و یکی از امان الله -
این هردو در کتابخانه دهلوی *

(۲) و برین وزنست مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی که
در برابر مخزن الاسرار گفته - نام او ابوالحسن و لقب عین الدین و
ترك الله - چه پدر او از امرای قبيله لاجین بوده که از اترک نواحی
بلخ اند - و مدعو در قیامت به محمد کاسه لیس گذا فی النفحات -
و در شعرا ملقب بطوطی هند - زاد بلگرامی نوشته اول کسی که
خمس شیخ نظامی را جواب گفت امیر خسرو دهلویست سپس
خواجوی کرمانی انتهای در بهارستان مسطور است که خسرو
دهلوی در شعر متفغن است غزل و مثنوی و زبیده و همه را بکمال
رسانیده - هر چند در قصیده بخاقانی نرسیده اما غزل را از وی
گذرانیده - جواب خمسة نظامی کسی به ازو نگفته انتهای در خزینه
الاصفیا آورده که بر اشعار فی البدیهه گفتن طبعش آنچنان قادر
بود که کتاب مطلع الانوار که در جواب مخزن الاسرار شیخ نظام الدین
گنجوی فرموده است در دو هفته تمام کرد - و این رتبه و شیرین کلامی
محض او را از برکت آب دهن پیر روشن ضمیر خود حاصل

شده که سلطان المشايخ نظام الدین قدس سره از راه عنایت
 بد هانش انداخته بود انتهای دولت شاه نوشته خسته امیر خسرو
 گویند هر ده هزار بیت است و خسته شیخ نظامی بیست و
 هشت هزار بیت - هر آینه ایجاز در فصاحت و بلاغت مطلوب است
 و مرغوب - خواجه خسرو پادشاه عاشقانهست - از انش خسرو نامست - و
 در ملک سخنوری این نامش تمامست - در حق او مرتبه سخن گذاری
 ختم است و امیرزاده بایسنغر خسته امیر خسرو را بر خسته شیخ
 نظامی تفضیل داد - و خاقان مغفور الخدیگ انار الله برهانه
 قبول نکرده و معتقد نظامی بوده - و در میان این دو پادشاه
 بکرات جهت این دعوی تعصب دست داد - و بسبب خستین
 باهم مقابله کرده اند - اگر آن تعصب درین روز بوده خاطر
 نقاد جوهریان بازار فضل این روزگار که عمرشان بخلود ابد پیوسته
 باد راه ترجیح نمودند - القصه معانی خاص و نازکیهای امیر
 خسرو دهلوی و سخنهای پر شور عاشقانه او آتش در نهاد آدمی میزند
 انتهای - سرآمد روزگار او ملا جامی که استادی و حکمی او نزد همه
 مسلم است راه ترجیح نموده و پنج گنج نظامی را پراز در و گوهر
 فرموده و خسرو را از زر ده دهی چنانکه گفته * شعر *

کفش بود زانگونه گوهر تهی * زرش ساخت لیکن زر ده دهی
 زر از سیم اگر چند برتر بود * بسے کمتر از در و گوهر بود

(۱) دیدنیست و با سخنگذاری فردوسی که هم ازو گذشت سنجیدنی //

بر همین قول فیصل اند والہ داغستانی و آذر اصفهانی و صاحب
 سلم السموات و شرع الشعرا و غیرهم کما مر - خسرو ملک سخنوری
 رحمة الله علیه شب جمعه فوت شده است در سنه (۷۲۵)
 خمس و عشرين و سبعماية - و مدت عمر وی هفتاد و چهار سال
 بوده است - و در پائین شیخ خودش دفن کرده اند - طوطی شکر مقال
 مادی تاریخ وفات - در داونی مسطور است - خسرو شاعران علیه الرحمة
 و الرضوان خسته را در سنه (۹۹۸) ششصد و نود و هشت بنام
 سلطان علاء الدین در مدت دو سال تمام ساخته و از ان مطلع الانوار را
 در دو هفته گفته - مولانا شهاب معانی در تاریخ وفات او قطعه
 گفته بر تخته سنگی نقش فرموده بالای مزار میر نصب ساخته و
 قطعه این است *

میر خسرو خسرو ملک سخن * آن محیط فضل و دریای کمال
 نثر او دلکش تر از ماء معین * نظم او صافی تر از آب زلال
 بلبل داستان سرای بیقرین * طوطی شکر مقال بیمثال
 از پی تاریخ سال فوت او * چون نهادم سر بزانوی خیال
 شد عدیم المثل یک تاریخ او * دیگرے شد - طوطی شکر مقال
 مطلع مطلع الانوار *

بسم الله الرحمن الرحيم * خطبه قدس است بملک قدیم

* در توحید باری تعالی *

معرفت آموز شناسندگان * معصیت آموز هراسندگان

رسد باقی که جهان آفرید * کی مرد آن زنده که جان آفرید
انور پانرا ره شعری نمود * عنصر پانرا بر باعی ستود

* در مناجات اول *

گر همه عالم بهم آیند تنگ * به نشود پای یک مور لنگ
جمله جهان عاجز یک پای مور * وای که بر قادر عالم چه زور
به که ز بیچارگی جان خویش * معترف آیم بنقصان خویش
* در نعت اول *

ابلق ایام در آخر گش * زاریه فقر تفاخر گش
گیسوی و رو نور و دخانش بهم * ابوری او با مزه نون و القلم
در مدح پیر خودش سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره
سکه کارش بفروع و مول * تابع قل الله و قل الرسول
عین شریعت بطریقش در است * شرع اگر عین نباشد شراست
مقتخر از وی بگلای منم * خواجه نظام است و نظامی منم
در نیجا خود را بصنعت شاعری نظامی ساخته
* در مدح سلطان علاء الدین *

بیخ نهال که تو آبش دهی * میوه شاخش نبود جز بهی
* در صفت سخن و سخنور *

ملک سخن کان صفت برتر است * نسخه دیداجه پیغمبر است
و آنچه کند اهل سخن باز است * معجزه گرنیست کرامات هست
* در خلوت دوم *

نعره زنان دولت فرخ لقا * متعک الله بطول البقا

* در مقاله اولی *

قول سه کس نیست بدهر استوار * شاعر و قرعه زن و اختر شمار
خسرو من کوش بره صواب * تات شود ترک خدایی خطاب
بدانوی گفته که در نفحات از سلطان المشایخ نظام الاولیا قدس الله
سره العزیز نقل میکنند که روز قیامت هر کس بچیزه نازد و
ناز من بسوز سینه این ترک الله است - و میر خسرو غالباً باین
معنی اشارت میفرماید * بیت * خسرو من کوش الخ انتهی -
و هم خسرو روح فرماید * بیت *

بر زبانت چون خطاب بنده ترک الله رفت
دست ترک الله بگیر و هم باللهش سپار
چون من مسکین ترا دارم همینم بس بود
شیخ من بس مهربان و خالقم آمرزگار
* در مقاله چهارم *

قطره آبه نخورد ماکیان * تا نکند رو بسوی آسمان

دولتشاه گفته که در توحید این بیت خاصه امیر خسرو است -
خان آرزو در سراج نوشته - گویند که بعد خمسه گفتن میر خسرو
خمسه میرا بسبب همین بیت سخن فهمان هندوستان بر خمسه
شیخ نظامی ترجیح دادند - قوسی ایرانی شستری گویند که ای عجب
که بیست و پنج هزار بیت شیخ که هر بیت با نظم ثریا دعوی

برابری میکند یک مرتبه باین بیت نیافتند مع هذا مضمون این
بیت از خاقانیست که در چند موضع تکرار نموده * شعر *

مرغ که آبکی خورد سر سوی آسمان برد

گویی اشارت نیست این بهر دعای شاه را

انتهی در سبب نظم کتاب اشاره بحکیم نظامی و تتبع مخزن الاسرار او
کرده و گفته

* بیت *

آن نمط آرم که همه ناقدان * فرق ندانند ازین تا بدان

کوکبه خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی فکند

در بعضی نسخه - دبدبه خسرویم الخ محمد قاسم هندو شاه استرآبادی

مشهور بفرشته در تاریخ خودش می آرد که در تذکرة الاتقیاء مسطور است

که امیر خسرو نسبت باستان این ماضیه زبان طعن گشوده خصوص

در انوقت که خمسة نظامی را جواب میگفت - و سلطان المشایخ از باطن

ایشان ترسانیده منع کرده و امیر خسرو در جواب گفته که در پناه

شمایم آسیبه بمن نرسد - قضا را وقتی که این بیت گفت * کوکبه خسرویم اه

تیغ برهنه حواله امیر خسرو شد - و امیر خسرو نام شیخ و شیخ

فریدالدین مسعود گنج شکر بزبان آورد - درین صورت دسته پیدا شد

و سر آستین بدم تیغ داد و تیغ ازان گذشته بر درخت گزاره که

در آنجا بود رسید - و امیر خسرو بخدمت شیخ آده خواست

که اظهار آن حال نماید - شیخ سر آستین بدو نمود - من بعد

امیر خسرو سر بزمین نهاد و دعا کرد انتهى و در خزینه الامیفا

نیز بذکر شیخ نظامی قدس سره آورده که چون خواجه

امیر خسرو بجواب کتاب مخزن الاسرار کتاب مطلع الانوار تصنیف

کرد و در وی نوشت * شعر * دبدبه خسرویم اه از غیرت این سخن

شمشیر برهنه از غیب بروی نمودار شد حضرت سلطان المشایخ

نظام الدین بحمایه وی در رسید و آستین مبارک خود در پیش

شمشیر بداشت و آستین آنحضرت قطع گردید انتهى صاحب

غیاث در مفتاح الکذور رقم کرده گویند چون حضرت امیر خسرو بر قبر

حضرت نظامی رفته این بیت خواند * شعر * دبدبه خسرویم اه *

ناگاه از قبر حضرت نظامی رح شمشیر برهنه برآمد مگر حضرت

نظام الدین اولیا شفاعت کردند انتهى رفتن امیر خسرو بر قبر شیخ

نظامی و آنکه اینچنین کلمات بآدبانه بر زبان آوردن استبعاد

تمام دارد - حقیقت آنست که پیشتر منقول شد - شاعر گفته

* نظم *

تیغ نظامی که برآمد چو برق * از سر خسرو سر مو بود فرق

ماه رخسار است دو پیکر شده * گرنشده پنجه پیرش چو درق

* در خاتمه کتاب *

بر سر هر نامه که آصف نوشت * قد رحم الله من انصف نوشت

تا قول او * شعر *

از اثر اختر گردون خرام * شد بدو هفته این مه کامل تمام

در همه بیت آوری اندر شمار * سیصد و ده برشمر و سه هزار

سال که از چرخ کهن گشت بود * از پس ششصدنود و هشت بود
صبح که خورشید جذابش نوشت * مطلع الانوار خطابش نوشت
(۳) و برین وزنست نسخه عجبیه قران السعدین که نغزک مثنوی
است مخاطب بمجمع اوصاف و امیر خسرو رح پیش از خمره آنرا
در بیان ملاقات ناصرالدین بقراخان حاکم بنگاله با پسر خود سلطان
معزالدین کیقباد پادشاه دهلی تصنیف کرده - و دران اوصاف
دهلی و مسجد جامع و مناره و حوض و قصر و فواکه و نوادر انجارا
و چتر و تیر و قلم و دیگر چیزهای شاه را یکیک بخوبترین وجه
باز نموده - و داد سحرپردازی و صنایع داده سیما صنعت ایهام را پایه
برتر نهاده - و در میان بیشتر داستان غزلهای هوش ربا گفته -
و شگرفیهایی داستانرا بنظم بریک قافیه و وزن ادا کرده که اگر همه را
جمع کنند یک قصیده جلوه گر شود - و این از اختراعات اوست
* سرخی اول آن *

شکر گویم که بتوفیق خداوند جهان * بر سر نامه ز توحید نوشتم عنوان
نام این نامه والست قران السعدین * کز بلندیش بسعدین سپهر است قران
* اشعار اول این نسخه *

حمد خداوند به ایم نخست * تا شود این نامه بنامش درست
واجب اول بوجود قدم * نه بوجود که بود از عدم
بیشتر از فکر خردپروان * بیشتر از وهم فراستگران
فکرت صاحبخردان خاک او * معترف عجز در ادراک او

دل متحیر که چه داند و را * روح درین گم که چه خواند و را
کن مکن او را ست ز نو تا کهن * آنچه کند کیست که گوید مکن
مورچه جاییکه نهد پای راست * او بشب تار بداند کجاست
* در نعت *

چون بسریع عرب آن جم نشست * رعب عرب بر همه عالم نشست
کرد لوا نصب در ایران هو * تحت لوا آدم و من در نه
موی بموگیسوی او مشک خشک * فرق نبوده سر موی ز مشک
بے غلط آنجا که چنین موبود * مشک نگریم که از آهو بود
در مدح سلطان معزالدین کیقباد

* شعر *

نافه و خلقت که زد از مشک دم * هردو بهم زاده شد از یک شکم
لیک جزین فرق نشاید گزید * کز طرف مشک شد آهو پدید
* در صفت مناره *

دیدن او را کله افکند ماه * بلکه فتادش گه دیدن کلاه

* در صفت حوض *

بسکه زمین رفت بهمراهیش * گاو زمین شد خورش ماهیش
در ته آبش ز صفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

(۱) کله افکندن - انداختن - کنایه از شادی و خوشحالی نمودن
و فریاد زدن از روی شوق و انتعاش خاطر باشد در بدست آمدن
چیزی که مرد مان همه طالب آن باشند - برهان و مدار //

* سرخی *

صفت آتش و آن گرم و پهاش بدی * که شب و روز بود شمع دل و میوه جان
آتش از آنجا که بدل جای کرد * دود برآمد ز نفسهای سرد
گرچه زبردست عناصر نشست * گشت بسرما همه را زبردست
بسکه جهانسوزی و گرمی نمود * چوب چنان خورد که برخاست دود
* در صفت کشتی گفته و در سفته *

ساخته از حکمت کاراگهان * خانه گردنده بگرد جهان
نادره حکم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم
گاه روش همزه او گشته آب * آبله در پاش شده از حباب
جاریه هند زبانش سلیم * حامل چندین بچه لیکن عقیم
عکس که بنمود با بیل اندرون * کشتی خصمست که بینی نگون
ماه نو کاصل وی از سال خاست * گشت یک ماه بده سال راست
در مدار الافاضل آورده که سال معروف یعنی دوازده ماه و نام
درختیست معروف در هند که از آن کشتی سازند - گویند چون این
بیت امیر خسرو دهلوی بمولوی نورالدین عبدالرحمن جامی
رسید در معنی سال و ماه تردد بسیار کردند و رساله دران باب
تحریر فرمودند اما بمراد نرسیدند الا بهمین قدر که فرمودند - یا
چیز خواسته که بزبان هند مخصوص باشد - دیگر گوید * شعر *
هلال بهر آن مه ساخت از سال * مهیا کرد زورق دایه فی الحال
انتهی در نفایس المآثر نوشته که شیخ جمالی دهلوی در زمان

حضرت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بخراسان زفته و
ادراک خدمت اکابر آن زمان سیمما حضرت مخدومی المولی
الجامی قدس الله سره السامی و شیخ الاسلام و میرعلیشیر نموده -
و رسیده بدانچه رسیده است - منقولست که حضرت ملا ازو پرسیدند
که این بیت حضرت میرخسرو چه معنی دارد * شعر * ماه نوے الخ
شیخ جمالی گفته سال نام چوبیست در هندوستان که کشتی
از آن میسازند انتهى در بیان زمان تصنیف و تاریخ آن میفرماید * شعر *
باز نیامد قلم تا سه ماه * روز و شب از نقش سفید و سیاه
تا ز دل کم هفر و طبع سست * راست شد این چند خط نادرست
ساخته گشت از روش خامه * از پس شش ماه چنین نامه
در رمضان شد بسعادت تمام * یافت قران نامه سعدین نام
انچه بتاریخ ز هجرت گذشت * بود سنه ششصد و هشتاد و هشت
سال من امروز اگر بررسی * راست بگویم همه شش بود و سی
در ختم کتاب *

منکه درین آینه پر خیال * بگر سخن را بنمودم جمال
کس چه شناسد که چه خون خورده ام * کین گهر از حق برآورده ام
ساخته ام این همه لعل و گهر * از خوی پیدانی و خون جگر
هر گهر بیت و کافه درو * هر ورق ملک و جهان درو
صاحب هفت اقلیم گوید که قران السعدین چهار هزار بیتست
و میرخسرو خودش درین باب فرموده
* بیت *

در ز جمل بازگشایی شمار * نهصد و چار و چهل و سه هزار
 بود در اندیشه من چندگاه * کز دل دانفده حکمت پناه
 چند صفت سازم و آبش دهم * مجمع اوصاف خطابش دهم
 باز نمایم صفت هرچه هست * شرح دهم معرفت هرچه هست
 طرز سخن را روش نو دهم * سکه این ملک بخسرو دهم
 نو کنم اندازه رسم کهن * پسر و پدشروان سخن
 درنگرم تا چه در افشاندن ام * تا بچه ترقیب سخن رانده ام
 در آخر بخطاب خود گوید * بیت *

پیشه خموشی کن و دمساز شو * بابل باغ آمده باز شو
 در هوس مثنویت در دلمست * حل کنم این بر تو که بس مشکلست
 در روش کز تو نیاید سرو * گفت بدم مشن و نیکو شنو
 نظم نظامی بلطافت چو در * وز در او سر بسر آفاق پر
 پس چو تو کم مایه و بسیار لاف * در شمری مهر خویش از گراف
 چیست دران کم که بجویش باز * تا چه گفتست که گویش باز
 پخته ازو شد چو معانی تمام * خام بود بختن سودای خام
 زمین دو خیال که ترا کز مر است * جستن آن مایه خیال کز است
 بگذران این خانه که جای تو نیست * وین ره باریک بیای تو نیست
 کالبدی داری و جان اندروست * هرچه تودانی به ازان اندروست
 تا بود این سکه بعالم درست * برتن تو کی بود این شقه چست
 به که درین جنبش طبع آزمای * سر بنهی اول و انگاه پای

گفته اورا شنو و گوش باش * گفت مرا بشنو و خاموش باش
 سحر و رانی که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند
 مثنوی اوراست ثنائی بگو * بشنو و از دور دعای بگو
 این همه ز انصاف نگر زور نیست * گر تو نه بینی دگر کز نیست
 گر نبودی این نمط جان نواز * بوکه دلم را بتو بودی نیاز
 لیک چو سرها همه زان بو خوشست * عود توانجا علف آتشست
 تا بود آواز قمری بیاف * کس ندهد گوش با آواز زاغ
 آنکه چشید دست می خوشگوار * درد کشد درد سر آرد خمار
 در هوست می نگذارد عنان * میکشدد دل بخیال چنان
 کوشش آن کن که درین راه تنگ * زان گل تر بوی دهدت نه رنگ
 از بی بخشش بخدای آر روی * لیک عنایت ز بزرگان بجوی
 سوز سخن را نه بخامی طلب * بختگیش هم ز نظامی طلب
 سوز تکلف خس و خاکستراست * چاشنی سوختگان دیگر است
 لیک اگر پند من آری بگوش * مصلحت آنست که مانعی خموش
 چل شد و در پنجهت آمدنشست * پیش ببین پیش که آفتی بشست
 نوبت توبه است گرانی مکن * روی به پیر است جوانی مکن
 نسخه شرح قرآن السعدین مسمی بنور العین از نور الحق خلف
 شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح در کتابخانه دهلیست ناتمام *

(۴) و برین وزنست مثنوی جلال فراهانی - فراهان

قصبة ایست از اعمال قم - در تذکرة الشعرا مرقومست که قدوة الفضلا جلال الدین بن جعفر فراهانی نور مرقدہ مرد کریم و اهل مروت و فتوت بوده و همواره از دهقانی و زراعت نعمت حاصل کرده و فضلا و شعرا را خدمت نموده - شاعر خوشگوشت و تتبع سخن شیخ عارف شیخ سعدی شیرازی میکند - و جواب مخزن اسرار شیخ نظامی دارد بهزار بیت زیاده ازان - بسیار بے نظیر گفته این داستان از انست

* بیت *

بزرگه داشت یک تاره باغ * لاله درخشنده درو چون چراغ

* تا قول او *

تا نشوی بزرگ آسا جلال * غم نخوری در طلب ملک و مال
این داستان درین تذکره و آتشکده و هفت اقلیم و مجمع الصنایع و هفت قلزم تمام منقولست - سنه وفات سید جلال علیه الرحمه (۷۳۶) نوشته اند *

(۵) و برین وزنست روضة الانوار حواجوي کرمانی که

ملقبست بنخلبند شعرا و معاصر شیخ سعدی شیرازیست - و مرید شیخ علاءالدوله سمنانی - لفظ حواجو مصغر خواجه - در بهارستان جامی مرقومست که خواجه کرمانی در تزیین الفاظ و تحسین عبارات جهد بلیغ دارد لهذا ویرا نخلبند شعرا میگویند انتهى در هفت اقلیم نگاشته که کمال الدین حواجو خمسه را در اثنای سفر نظم کرده - آزاد بلگرامی در خزانه عامره نوشته که

حواجو مداح محمد مظفر بود آخر ازو رنجیده نزد شاه ابواسحاق والی شیراز رفت و مشمول عواطف گردید - و در رسم ختان علی سهل ابن شاه مذکور قصیده گفته بعرض رسانید - شاه طبقه پرزر عنایت کرد حواجو بمجرد مشاهده طبق زر شادی مرگ شد و روح او از فرط انبساط در هوا پرواز کرد فی سنه ثلث و خمسين و سبعمائه

(۷۵۳) مضجع او در تل الله اکبر شیراز است انتهى در دولتشاهی

و مرآةالعالم وفات او در اثنین و اربعین و سبعمائه (۷۴۲) نوشته -

و آنچه در نسخه ریاض الشعرا هشتصد و چهل و دو بفرق یکصد

نوشته غالبا سهواست شعر اول روضة الانوار

زینت الروضة في الاول * بسم الله الصمد المفضل

* در ترتیب کتاب بخطاب خود میگوید *

گرچه سخن پرور نامی تویی * معتقد نظم نظامی تویی

در گذر از مخزن اسرار او * برگذر از جدول پرگار او

خیز ازان پرده نوای بساز * بر خط آن خطه سرای بساز

خازن مخزن دل دانای اوست * مخزن اسرار خرد رای اوست

مخزن اسرار حقیقیدش دان * روضه انوار الهیش خوان

من چو شدم صید عبارات او * کشت مرا کشف اشارات او

از نظرش فیض بقا یافتم * کلّی قانون شفا یافتم

(۶) و برین وزنست مونس الابرار عماد فقیه کرمانی

معاصر حافظ شیرازی - در بهارستان جامی نوشته خواجه عماد فقیه

وی از کرمانست و شیخ خانقاه دار بوده است شعر خود را بر واردان خانقاه خوانده است و استدعای اصلاح میکرده - و از اینجا میگویند که شعری شعر همه اهالی کرمانست انتهى والله داغستانی نوشته شیخ عماد الدین فقیه کرمانی از دانشمندان کامل و از کاملان و اصل بوده در تصوف صاحب سلسله است در زمان محمد مظفر و شاه شجاع بوده - این هر دو از معتقدان وی بوده اند - وفاتش در سنه (۷۷۳) اتفاق شده در شیراز مدفونست - اشعار خوب از وی بسیار ضبط کرده اند انتهى در دولتشاهی نوشته که خواجه عماد فقیه کرمانی با وجود علم و تقوی و جاه و مراتب شاعر کامل بوده - شیخ آذری علیه الرحمه در جواهر الاسرار میگوید که فضلا برانند که در سخن متقدمان و متأخران احیانا حشو و افغ شده الاسخن خواجه عماد فقیه که اکابر اتفاق کرده اند که دران سخن اصلا فتور نیست نه در لفظ و نه در معنی - و از سخن خواجه عماد بوی عبیر می آید بمشام صاحب دلان و هنروران بلکه از بوی جان زیباتر مینماید انتهى -

* مطلع مونس الابرار *

حمد الهی بنگار ای دبیر * چون رقم مشک بروی حریر

* در سبب نظم کتاب *

دل ز خدا دولت توفیق جست * نفحه از گلشن تحقیق جست
وقت مصفا شد و دل شادمان * مثنوی کرد بنا در زمان
چون بصفا روی بهنگامه کرد * نامش ازین روی صفاتامه کرد

نام ز دیوان ادب یافته * مونس الابرار لقب یافته
باد مبارک قدمش بر عماد * یافته در مقدم او هر مراد
* فی موضوع الكتاب *

دوش خرد پیر من و رهنمای * آنکه عزیز است بر اهل رای
گفت که موضوع کتاب تو چیست * راوی این قصه پر غصه کیست
گفتمش ای شمع منیر دماغ * ما ظلماتیم و تو روشن چراغ
آتش فکرت که دلم بر فروخت * عود صفت جمله وجودم بسوخت
تا رسد امروز بهر انجمن * رایحه غبری انفاس من
نظم دهم صد گهر پند را * جمع کنم موعظه چند را
واقعۀ قصه شیخ عزیز * موعظه و حکمت و تاریخ نیز
جمله روایت ز بزرگان کنم * و آنچه از ایشان شنوم آن کنم
بے ادبست آنکه ز خود گفت باز * گر حقیقت شنوی در مجاز
از من سرگشته نه معقول پرس * هرچه بپرسی همه منقول پرس
* فی خاتمة الكتاب *

از در انصاف در آ ای ادیب * تا ز در فضل بیابی نصیب
جلوه گیر بکر ضمیرم نگر * زاده اقام دبیرم نگر
هرچه ز شمع خردش نیست نور * یا بود از قاعده شرع دور
و آنچه ز نور نی کلکم چکید * و آنچه ز عطر نفسم شد پدید
گر همه قند است بآبش در آر * و در همه عود است بآتش سپار
گوش مکن هرچه ز خود گفته ام * در نبود آنچه منش سفته ام

من ز بزرگان چو حکایت کنم * نغز بود ههچه روایت کنم
 نامه ام از خامه بعنوان رسید * درد دل خسته بدرمان رسید
 هفصد و شصت و شش سال بود * کاخر این نظم نکوفال بود *
 (۷) و برین وزنست گلشن ابرار مولانا کاتبی بقول والاجناب
 داکتر اسپهنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده که رساله وار بطبع آورده *
 نام کاتبی محمد و بسبب حسن خط کاتبی تخلص میکند چنانکه
 هرگاه او را با بدر شیروانی مناظره و مشاعره واقع بوده او در حق
 بدر گفته

لقب کاتبی دارم ای بدر اما * محمد رسید اسم از آسمانم
 محمد مرا نام هست و تو بداری * بانگشت از هم ترا بردارم
 و نشان مولد خود چنین میدهد * شعر *

همچو عطار از گلستان نشاپورم و * خار صحرای نشاپورم من و عطار گل
 در دولتشاهی آمده مولانا کاتبی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه
 هدایت ازلی در شیوه سخن گذاری مساعد طبع فیاض او بوده که
 از بحر معانی چندین در بساحل وجود از رشحات کلمات گویبار او
 نثار یافته - ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء - معانی غریبه صید
 دام او گشته - و توسن تند نکته دانی طبع شریف او را رام گردیده -
 باوجود لطافت طبع و سخنوری مذاق او را جامه از خمخانه عرفان
 چشانیده اند بلکه از وادی فقر بسرحد یقینش رسانیده اند - نام
 و شهرت دنیا در نظر همتش خسته نموده - و شاعر طامع نزد او

ناکس بود - نام او محمد است و اسم پدرش عبدالله مولد و
 و منشأ او طرق درویش بوده که من اعمال ترشیز است - و ابتدای
 حال به نیشاپور آمد و از مولانا سیمی تعلیم خط برگرفت تا در
 علم کتابت ماهر شد و زیبا نوشت و تخلص کاتبی بدان سبب بوده
 است - و در علم شعر و شاعری نیز وقوف یافته است و انصاف
 آنست که کاتبی در اقسام سخنوری صاحب فضلست و در هنگام
 فراغت و انزوا بجواب خمسة شیخ نظامی مشغول شده چنانچه
 مشهور است اکثر از کتاب خمسة را جواب گفته بر وجهی که پسندیده
 اکابر است - در ویای عام که در اطراف ممالک در شهر سنه تسع
 و ثلاثین و ثمانمائه (۸۳۹) واقع بود آن فاضل غریب مظلوم در
 شهر استرآباد دعوت حق را لبیک اجابت گفت و ازین پیشه
 پراندیشه بمرغزار جنان رسید رحمة الله علیه - و مرقد منور مولانا
 محمد کاتبی در خطه استرآباد است - و بعد از غزلیات و مقطعات
 و قصاید او را چند مثنویست مثل مجمع البحرین و ده باب تجذیسات
 و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و غیر ذلک انتهای -
 در بهارستان جامی مسطور است کاتبی نیشاپوری ویرا معانی
 خاص بسیار است و در ادای آن معانی نیز اسلوب خاص دارد
 اما شعر وی یکدست و هموار نیست - انتهای * آغاز گلشن ابرار *

(۱) ن - درادوش - ن - و رادس - و در بعضی ازان و در مرقاة الخیال

طرف درویش || (۲) ن - مخزن || (۳) ن - ناصر و منصور ||

بسم الله الرحمن الرحيم * تاج حکومت و کلام قدیم
در فهرست داکتر اسپرنگر صاحب - تاج حکومت بطبع آمده ؟
(۸) و برین وزنست ساقی نامه مسیحی که با رعایت
تجنیس در قافیه بدین وزن گفته - واله داغستانی نوشته مسیحی
نام شاعر است در زمان قدیم بوده - ساقی نامه گفته است این
ابیات از انجاست

ساقی وحدت قدح از خم آر * باز رهن جان مرا از خمار
باده ز جان ده بمن بیخبر * تا کنم از باغ هوس بیخ بر
دست طلب چون بغمت در زدم * حلقه صفت روی بهر در زدم
مژده بجان باد که دلبر یکیست * روی بهر جانب و دل بر یکیست
(۹) و برین وزنست تحفة الاحرار ملا جامی قدس
سره السامی که برای ناقص مجیب درجه دوم است خمسة نظامی را -
جز خسرو و جامی کم کس هر پنج کتاب را جواب بشایستگی تمام
بانجام رسانیده علی التخصیص مخزن الاسرار را که بقول صاحب
هفت اقلیم که مخزن الاسرار معجزه ایست در اشعار - و بقول
امیر خسرو دهلوی علیه الرحمة

سحرورانی که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند
کتاب الجوابست و از انجاست که بیشتر همه چو هاتفی و هلالی
جواب این کتاب ندارند یا بعضی گفته اما دلپسند نیفتاده همچو
مرکزادار فیضی فیاضی و حسن گلوسوز زلالی کما یجیی - دولت شاه

سمرقندی که معاصر ملا جامیست گفته که عارف معارف یقین
نور الملة و الدین مولانا عبدالرحمن جامی ادام الله برکاته - اصل
مولد بندگی مولانا ولایت جامست منشا دار السلطنت هرات -
ابتدای حال بتحصیل علم و ادب مشغول گشت تا سرآمد علمای
روزگار شد - و باوجود علم و فضل دست در دامن طلب میداشت
تا در طلب دامنگیر همت عالیش گشت - و دست ارادت
بجذاب عرفان مآب شیخ الاسلام قبله المحققین و سید الواصلین سعد
الحق و الدین کاشغری قدس الله سره العزیز داد که از خلفای
خاندان مبارک خواجه بهاء الحق و الدین نقشبند بوده - و بندگی
مولانا مدتی در قدم مولانا سعد الملة و الدین بسر برده و خدمات
پسندیده نموده و ریاضات و مجاهدات فقر و سلوک حاصل ساخته -

و ببرکت خدمت همایون آن مرد خدا بندگی مولانا را مقام عالی
در تصوف و فقر پیدا شد - و بعد از شیخ خود خلف الصدق و
جانشین او شد چنانچه سلاطین عالم از دعا و همت بندگی مولانا
استفاده میگیرند و فضالی اقالیم بمجلس رفیع او توسل میجویند -
متع المسلمین بطول بقائه - و آنچه از مصنفات بندگی مولانا
حالا از قوه بفعل آمده و محبوب و مطلوب اکابر و افاضل است
نفحاتست در بیان حالات اولیاء الله العظام در نثر و جواب چند
نسخه منظوم شیخ نظامی مثل مخزن اسرار و غیرهم و چند نسخه
معما و چند کتاب در تصوف - بعنایت ازلی و هدایت

لم یزلی بعد الیوم همواره از امواج این بحر حقیقت و معرفت
درد آنها بساحل وجود خواهد ریخت انشاء الله العزیز - و مؤلف
راست

ای نیر حقایق و دین قرنهای بداب

وی عنصر کمال و یقین سالها بمان

انتہی - ملا عبدالغفور لاری شاگرد رشید مولانا جامی در تكملة
نفحات نوشته که ولادت حضرت جامی علیه الرحمة والرضوان
در خرداد^(۱) جام بوده است وقت العشا ثالث والعشرین من
الشعبان المعظم سنة سبع عشر و ثمانمائه (۸۱۷) لقب اصلی
ایشان عماد الدین و لقب مشهور نور الدین و اسم مبارک ایشان
عبدالرحمن است - در بیان تخلص خود فرموده اند * نظم *

مولد جام و رشک قلم * جرعه جام شیخ الاسلامیست

زان سبب در جریده اشعار * بدو معنی تخلص جامیست

والد حضرت ایشان احمد بن محمد الدشتیست که از دشت
اصفهانست (محله ایست از وی) و خدمت مولانا محمد یکه از
فرزندان امام محمد شیبانی را رحمة الله علیه در عقد نکاح خود
در آورده بوده اند و مولانا احمد که والد حضرت ایشانست از ویست -
و مدت حیات ایشان بهشتاد و یک که عدد حروف کاس است
رسیده بود که ساقی دور در هزدهم محرم الحرام سنة ثمان و

تسعين و ثمانمائه (۸۹۸) از خمخانه وحدت ذوالجلال و الافضل
جام زلال لقای حضرت بر کف گرفت و معاشر عشرتسرای عشق
و محبت را موده رستگاری از تنگنای غربت کرامت فرمود انتہی -
دیگر احوال فرخنده مآل ملا جامی و کیفیت افاده و استفادة و
تالیفات و تصنیفات وی از همین تكملة باید جست - و در سلم السموات
و ریاض الشعرا هم نوشته که اصل مولانا جامی از اصفهانست
و مولدش جام - در مرآة الخیالست - ملا جامی صفای ظاهر و
باطن بدرجہ کمال داشت همه تصنیف او در ایران و توران و
هندوستان نزد اهل دانش مقبول افتاد هیچکس انگشت اعتراض
بر او نتوانست نهاد انتہی در شرح الشعرا نوشته که مولوی عبدالرحمن
جامی جامع علوم ظاهر و باطن همچو او در جهان کم خاسته انتہی
واله داغستانی گوید - عدد تصانیف ملا جامی پنجاه و چهار است
موافق عدد اسمش (ای تخلص او) منظومات بسیار دارد
چهار دیوان و مثنویات سبعة و نیز مثنوی در تعریف کعبه
معظمه گفته - وی در عذوبت کلام و شیرینی سخن و صفای تقریر
و شکستگی نفس و پختگی بیان و حسن ادا و نزاکت معانی و
ملاحات الفاظ و فصاحت گفت و گو و بلاغت طرز عذیم المثل است -
تاریخ وفاتش را امیر علی شیر چنین یافته * شعر *

کاشف سر الهی بود بیشک زان سبب

گشت تاریخ وفاتش - کاشف سراله^(۱)

انتهی آذر اصفهانی در آتشکده آورده مولانا جامی در مراتب نظم کمال مهارت داشته و در همه فنون سخنوری استاد است هفت مثنوی بسلیک نظم در آورده مشهور بسبعة احق - بعد از خمسة نظامی کتابی بآن امتیاز ملاحظه نشده انتهى - ملا جامی رح در دیباجة مثنویات هفتگانه خود فرموده که - و چون این مثنویات هفتگانه بمنزله هفت برادرانند که از پشت پدر خامه و شکم مادر دوات چینی نژاد بسعادت ولادت رسیده اند و از مطموره غیب متاع ظهور بمعموره شهادت کشیده میشاید که بهفت اورنگ (که در لغت فرس قدیم عبارتست از هفت برادران که هفت کوكب اند در جهت شمال ظاهر و حوالی قطب شمال دایر) نامزد شوند * رباعي *

این هفت سفینه در سخن یکنگند

وین هفت خزینه در گهر همسنگ اند

چون هفت برادران برین چرخ بلند

نامی شده در زمین بهفت اورنگند

و در خطبه مذکور که بر تحفة الاحرار نوشته است گفته که این صدف پاره چند است بيمقدار از جست و جوی کارگاه بے سرانجامی گرد کرده شده -

(۱) عدد این ششصد و نود و هفت است و عدد مطلوب ندارد مگر آنکه

در سراله دورا و دو الف که ملفوظست بحساب آورده شود || (۲) این

بر ترجیح سبعة جامی بر خمسة خسرو دهلوی اشعار دارد - و فیه ما فیه ||

و خرف ریزه چند بے اعتبار از رفت و روب بزمگاه شکسته جامی فراهم آورده - چه قدر آن دارد که در سلک جواهر شاهوار مخزن الاسرار حکیم گرامی شیخ نظامی انتظامش دهند یا در جنب جام زرنگار^(۱) مطلع الانوار مورد بدایع لفظی و معنوی امیر خسرو دهلوی نامش برند - چه آن در جودت الفاظ و سلاست عبارات بمنزله ایست که فصیح زبان عجم در بیان اوصاف آن اعجمی اند - و این در دقت معانی و لطافت اشارات بمثابه که نادره گویان عالم در معرض جواب آن معترف بابکمی - اما امیدواری چنانست که چون این میوه نیم خام از باغستان نیستی و پستی رسیده - و این غنچه ناتمام از خارستان فروتنی و زیردستی دمیده - بحکم مَنْ تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللَّهُ - خورای خوان کرم اخوان الصفا افتد - و نافه گشای مشام قبول خلان الوفا گردد * اول تحفة الاحرار *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست ملای سرخوان کریم

* در مناجات چهارم *

اهل دل از نظم چو محفل نهند * باده راز از قدح دل دهند
رشحه ازان باده بجامی رسان * رونق نظمش ز نظامی رسان
قافیه اینجا که نظامی نواست * برگذر قافیه جامی سزا است

* در ختم کتاب و خاتمت خطاب *

خامه که بر موجب جف القلم * خشک بیستاد ازین خوش رقم

بهر دعا از لبِ اُمِّ الْکِتَاب * حرفِ سقا' للهش آمد خطاب
روحِ امین دست بآمین گشاد * چرخِ برین سبک پوزین نهاد
گفت جزاک الله ازین فیض پاک * از تو بسجاده نشینان خاک
نقشِ شفا نامه عیسیست این * یا رقمِ خامه مانیدست این
غنچه از گلین ناز آمده * یا گلے از گلشن راز آمده
صبحِ طرب مطلعِ انوار اوست * جیبِ ادب مخزنِ اسرار اوست
لفظِ خوش و معنی ظاهر درو * آبِ زلالست و جواهر درو
بسته حروفش تنقِ مشکفام * حورِ مقصودات فی الخیام
ماشطه خامه چو آراستش * از قبل من لقی خواستش
تحفة الاحرار لقب دادمش * تحفه باحرار فرستادمش
هیكل آیات گرامیست این * حرزِ حمایت گرامیست این
شکر که این رشته بپایان رسید * بخیه این خرقه بدامن رسید
مهر نه خاتمه این خطاب * شد رقمِ خاتم تم الکتاب
و در اول یک از دواوین او که مسمی بفاتحه الشبابت این بیت آمده
بسم الله الرحمن الرحیم * اعظم اسمی علیم حکیم

و در ابتدای دیوان دیگر این شعر * نظم *

بسم الله الرحمن الرحیم * طرفه خطابیست ز سفر قدیم

(۱۰) و برین وزنست مثنوی کعبه جامی که در مدح
کعبه شریفه زاده الله شرفا فرموده - بعضی اشعار این مثنوی
در بیان فتوح الحرمین محی لاری می آید *

(۱۱) و برین وزنست مثنوی آصفی هروی بقول آذر
اصفهانی - آصفی که دیوان غزلیات او مطبوع شده از تلامذه
مولانا جامیست - در آتشکده آورده که آصفی خواجه نعمت الله
که از اعظم و اعیان هرات بوده صاحب ذهن صافی و سلیقه وافی
و صاحب دیوانست و مثنوی در بحر مخزن الاسرار گفته که
بنظر نرسیده - و بعثت وزارت سلطان ابوسعید آصفی تخلص
میکرده انتهی - و هکذا فی الفهرس المطبوع للداکتر اسبرنجر *

(۱۲) و برین وزنست منظر الابصار قاضی سنجانی قاضی
تخلص - در ریاض الشعرا آورده که قاضی سنجانی از اولاد شاه سنجان
بوده - منظر الابصار از منظومات اوست که در جواب مخزن الاسرار
بنام امیر علی شیر گفته - این یک بیت از انجاست * شعر *
خارش اگر ریخت بپا بولهب * پای گل و خار نباشد عجب
تخلصش قاضی بوده انتهی *

(۱۳) و برین وزنست فتوح الحرمین محی لاری - او از
تلامذه علامه دوانی و جامع فضیلت و سخندانیست در سلك
شعراي سلطان یعقوب انتظام داشت و تازمان شاه طهماسب
صفوی در قید حیات بوده - توفیق زیارت حرمین مکرمین یافته
و بعد معاودت ازین سفر برکت اثر مثنوی فتوح الحرمین بنام
سلطان مظفر بن محمود شاه گفته و صد هزار سکندری جایزه یافته -
کذا فی ریاض الشعرا و خزانه عامره - ابتدای آن اینک * بیت *

ای همه کس را بدرت التجا * کعبه دل را ز تو نور و صفا
در تحریص سفر حج شعر ملا جامی می آرد و میگوید * بیت *
گر بودت از سخن ما ملال * گوش کن از عارف جام این مقال
ای ز گلت تازه سر حُب دل * ماند ز حُب وطنت پا بگل
خیز که شد پرده کش و پرده ساز * مطرب عشاق برآه حجاز
در آخر کتاب گوید * نظم *

محیی ازین هر دو طلب کام خویش * کام دل خویش و سرانجام خویش
و آنکه در فهرست مطبوعه کتابخانه اوده فتوح الحرمین را بملا جامی
نسبت کرده سهواست - سنه وفات محیی (۸۹۹) هـ

(۱۴) و درین وزنست مظهر آثار امیر هاشمی کرمانی -

در هفت اقلیم و فهرست کتابخانه سوسیته نام این مثنوی
مظهر الاسرار رقم کرده - و در آنشکده و غیره مظهر آثار - و آله
داغستانی گوید امیر هاشمی المشهور بشاه جهانگیر قدوس
صوفیان صفا و سرحلقه سلسله اهل وفاست - حضرتش
مرجع فضلا و درگهش ملجأ غربا بوده شرح فضایلش زیاده
از گنجایش تحریر - و بیان کمالاتش افزون از حوصله تقریر -
در مجالس ارغون شاه بر جمیع فضلا و علما غالب آمد - مثنوی
مظهر الآثار از نتایج آن فاضل تحریر است که در جواب مخزن الاسرار
و تحفة الاحرار در سلک نظم کشیده و بسیاری از مراتب تصرف را
در آنجا درج نموده است که قوت طبع و علو فطرتش را برهانیست

ساطع - راقم حروف آن مثنوی را دیده و الحق فیضها برده است -
و تقی ارحدی نوشته که مولوی جامی را دیده و با او صحبتها
داشته است - و از مثنوی مظهر الآثار خلاف این معنی استنباط
میشود - آخر قطاع الطريق در راه کیچ و مکران ویرا بشهادت
زسانیده در معنی قاید صراط مستقیم وصال وی بحضرت عزت
شده اند انتهی و بفهرست انگریزی سنه وصال هاشمی نهصد و
چهل و هشت (۹۴۸) نوشته پس دور نیست که او را با ملا جامی
ملاقات دست داده باشد - و فی کشف الظنون مظهر الآثار فارسی
من خمسة الامیر هاشم نظمها فی مقابلة المخزن - اوله -

بسم الله الرحمن الرحيم * فاتحه آرای کلام قدیم

در نظم کتاب گوید * بیت *

بردم این مهد کهن پرده را * در کشم از روی سخن پرده را
در نظر آرم بهزاران نیاز * از صدف سینه گهرهای راز
باز کنم قفل طلسم سخن * عرضه دهم جوهر قسم سخن
شرح کمالات نظامی کنم * پیروی خسرو و جامی کنم
نقش کنم بر ورق روزگار * وصف هنرمندی مردان کار
همفسان دم روح الامین * نکته سریان سخن آفرین
خاصه حکیم که بسحر حلال * بست زبان همه اهل کمال
چهره گشای صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دریای جود * گوهر شہوار محیط شہود

نکته سرائی که بحسن کلام * ملک سخن یافت ز نظمش نظام
 ساخت طلسم بهزاران خیال * سر بسر از صنعت شعب کمال
 برده سبق کنگر و جش ز عرش * چشمه خورشید درو گشته فرش
 ماند دران طرفه طلسم سپنج * از گهر بحر سخن پنج گنج
 بر در آن مصطفی گنج خیز * ساخته ز الماس سخن تیغ تیز
 کرد پس از کوبه آن بنا * بر همه اصحاب سخن این ندا
 منکه سراینده این نو گلم * در چمن فضل مهین بلبلم
 پیکر از قالب نور بختم * شعبده تازه برانگیختم
 مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو
 تیغ ز الماس سخن ساختم * هر که پس آمد سرش انداختم
 گشت چو آن درج لای تمام * کرد روان مخزن الاسرار نام
 ملک سخن گشت مسلم برو * خواند ثنا جمله عالم برو
 خامه او از خط جف القلم * چون ز پی ختم سخن شد علم
 مهر زد از خاتم تم کتاب * بست بروی همه راه جواب
 لیک در فیض ازل بسته نیست * هیچ در بسته پیوسته نیست
 بسته بقید نیست گشاده کند * هر گره بهر گشاد نیست بند
 هست درین دایره تیز رو * نوبت هر کار بوقته گرو
 چون ز قضا لایحه نو رسید * کوبه نوبت خسرو رسید
 خامه بر آورد بفکر جواب * ماند قلم بر ورق آفتاب
 بر سر دیباجه ز روی که داشت * این دوسه بیت که نوشتم نگاشت

فکرت من چون بفکر اندر خش * یافت ز گنجینه توفیق بخش
 فوج بفوج ز معانی حشر * خوانده و ناخوانده درآمد ز در
 هر نمط را که بر آراستم * بهتر از آن بود که می خواستم
 کوبه خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی فکند
 گرچه برو ختم سخن نقش بست * سکه من مهر زرش را شکست
 خامه خسرو چو گهر بار شد * نامه او مطلع الانوار شد
 کرد دران نامه تکلف بے * گفت جوابی که چگوید کس
 بزم سخن را بسخن ساز کرد * بر همه کس راه سخن باز کرد
 فهم رموزش نکند هر کس * زانکه معانیست بے در بے
 زبده اسرار حقایق همه * محض اشارات دقایق همه
 گفته او در نظر نکته دان * میدهد از علم لدنی نشان
 آنچه درین مایه افکند شور * سر بسر از قوت طبع است و زور
 این می صاف از قدح دیگر است * مستی او را فرج دیگر است
 هست درین بزمکه دلفروز * نوبت هر اهل دل پنج روز
 در قدح طی شد و ساقی نماند * در خم دوران می باقی نماند
 چون می خسرو بتمامی رسید * دور می عشق بجای رسید
 آنکه قلم ابلق میدان اوست * گوی سخن در خم چوگان اوست
 شمع همه باد پرستان عشق * گرمی هنگامه مستان عشق
 در ره معنی بدم پیر جام * از می باقی شده فانی تمام
 زبده اشراق حقایق صفات * عمده اعیان دیار هرات

نادر معموره فضل و کمال * خلوتی انجمن اهل حال
منکه و تقریر کمالات او * عاجزم از شرح مقالات او
لوح طلب کرد و قلم برگرفت * سلسله لوح و قلم در گرفت
انچه ز نظمش دم تقریر یافت * این دوسه بیتست که تحریر یافت
ای کرمت چاره گر کارها * مرهم راحت نه آزارها
اهل دل از نظم چو محفل نهند * باده راز از قدح دل نهند
رشحه ازان باده بجای رسان * رونق نظمش بنظامی رسان
پست چو خاکست بریز از نوش * جرعه از بزمه خسروش
قافیه انجاکه نظامی نواست * بر گذر قافیه جامی سزااست
بر سر خسرو که بلند افسراست * از کف درویش گله در خورااست
این نفس از همیت دون منست * وین هوس از بخت زبون منست
ورنه از انجاکه کرمهای تست * کی بودم رشته امید سست
مد چو نظامی و چو خسرو هزار * شایدم از جام سخن جرعه خوار
گفت جواب بلسان فصیح * روح فزا همچو بیان مسیح
نظم خوش و معنی وافی همه * بحر صفا و در صافی همه
فاتحه لوح معانیست این * ^(۱۱)خمسه مخوان سبعه مئانیست این
ختم سخن گشت بنامش درست * گفت جواب همه شیرین و چست
ملک بیدار ايفصاحت گرفت * خوان سخن را بملاحت گرفت
قلزم طبعش چو گهر بار شد * نامه او تحفه الاحرار شد

(۱) همینست در هر دو نسخه - اما مبعده بجای خمسه انسب ۱۱

کلک بیانش بهزاران صریح * زد رقم مشک بروی حریر
خاتمه بر نامه دوران کشید * ختم سخن بر سر عنوان کشید
لیک بود نقش سخن حرف کن * پیش سخن بند ندارد سخن
گنج سخن تحفه عالی بود * فیض الهی متوالی بود
زین سخن اصحاب یقین آگهند * کین همه صورت کلمات اللهند
هست جهان نسخه انشای او * مظهر اسما و مسمای او
نوبت هر اسم ز قسمه دگر * گردش هر یک بطلمه دگر
بسته بهر اسم بود حکمت * خاصیت و سلطنت و نوبت
کرد پس از دور سنین و شهر * نوبت اسم متکلم ظهور
بعد دو قرن از کرم ذوالمنن * عشق بمن داد کلید سخن
باهمه محتاجی و عجز و نیاز * ساختم از بسمله مفتاح راز
مدراج هر گنج که بشکافتم * چون کف آزاده تهی یافتم
پیشتر از مرتبه اهل فکر * مصطفی گنج سخن بود بکر
چون در آن مصطفی مفروح شد * گنج معانی همه مشروح شد
انچه توان گفت نظامی بود * باقی آن خسرو و جامی بود
از گهر و گنج دران سرزمین * ماند همین جای تهی بر زمین
من بچنین خشک زمین کرده جا * بسته دل خویش بفضل خدا
تا قول او

* شعر *

خواستم از روح نظامی مدد * وز نفس خسرو و جامی مدد

در پایان ستایش ارباب سخن گوید

هاشمی از لوث غرض پاک باش * برتر ازین مشیت غرض ناک باش
دست بزن بر سخنان بلند * تا فرسد بر سر کاخش کمند
باد معنی ز نظامی طلب * چاشنی از خسرو و جامی طلب
اهل سخن را بدعا یاد کن * روح و روان همه را شاد کن
در موعظه دوازدهم

گفته بے فایده بنهفته به * هرچه پسندیده بود گفته به
شیخ نظامی که سخن ملک اوست * گوش کن این نکته که از کلک اوست
لب مگشا گرچه در نوشهاست * کز پس دیوار بس گوشهاست
حکایت رفتن سلطان بهرامشاه بصحبت حکیم گرامی شیخ نظامی
و جهت نیکنامی خود استدعای تالیف مخزن اسرار نمودن
دادگر بود همایون خصال * عادل و در بادل و صاحب کمال
شاه فلک مسند و افجم سپاه * خسرو جم کوکبه بهرام شاه
بسکه نکو طبع و خردمند بود * در طلب موعظت و پند بود
داشت وزیر بنسب نامدار * عارف موزون و فضایل شعار
طرفه شبیه آن شه روشن ضمیر * روی سخن داشت بسوی وزیر
گفت چه سازم که در ایام من * زنده جاوید شود نام من
گفت وزیر از ره تدبیر و رای * کای بهمه گم شدگان رهنمای
آنکه ازو زنده بود نام کس * در دو جهان نام نکو بست و بس
یا خلفه بعد تو در روزگار * از تو و نام تو بود یادگار
شاه ازین نکته چو گل بر شکفت * برگ گل از غنچه برآورد و گفت

انچه تو گفتی همه سنجیده است * دلکش و مطبوع و پسندیده است
زین دو سخن انچه مرا آرزوست * شهرت و آواز نام نکو ست
بوی خلف در گل ایام نیست * گر خلف هست بجز نام نیست
در خم این مهد کواکب گهر * نیست یک چون پدر از صد پسر
حمد خدا را که درین روزگار * شیخ نظامیست ز مردان کار
به که باخلاص روم سوی او * دیده مذکور کنم از روی او
چون بسوی پیر سخن رو کنم * روی سخن را بسوی او کنم
کای سخن در همه عالم پسند * نظم خوش گوهر بحر نرند
لطف کن و بهر دل چون من * ساز کن از گنج هنر مخزن
تا بود از نظم تو نامی شوم * در همه آفاق گرامی شوم
بر سر پا خاست وزیر از نشاط * گفت سلطان ز ره انبساط
خضر رخت هادی توفیق باد * جلوه گیت وادی تحقیق باد
شاه بخیل و سپه نامدار * شد زره صدق و کرامت سوار
رفت سوی شیخ ز بهر طواف * با نظر بیغش و مرآت صاف
بهر هدایا بطریق جمیل * زر بشتر برد و جواهر به پیل
ساده غلامان که بحسن و جمال * یافته بود از همه جا خال خال
ساخت مرصع بطلا جوق جوق * کرد چو خورشید مزین بطوق
مشک سرشتان سواد جمال * مرد ملک دیده ارباب حال
انچه بآن مرد خدا هدیه برد * عقل مهندس نتواند شمره

چون بحضور آمد و ممتاز شد * محترم زاویه راز شد
مکرمیت بیکد و اندازه شد * عهد قدیم از سرفرو تازه شد^(۱)
چون سخن از هر طرف گفته شد * گرد تکلف ز میان رفته شد
شاه سخندان سخن آغاز کرد * قصه پوشیده خود باز کرد
کرد پس از مکرمیت بیقیاس * از کرم حضرت شیخ التماس
تا رقم نسخه مخزن کند * گنج نهان بر همه روشن کند
شیخ مدد خواست ز فیاض جود * ملتمس از^(۲) شاه ولایت نمود
از پی این مرده شه نامدار * کرد بسم نقد گرامی نثار
ساخت یک منظر فیروزه نام * تا بکند شیخ در آنجا مقام
عرصه آن منظر میناسرشت * روح فزا همچو حریم بهشت
اهل صفا معتکف آن حریم * ساده رخاں خادم و انجا مقیم
زرکمران در پس دیوار و در * بسته چو زنجیر بخدمت کمر
حورآزادان ملایک سرشت * ساده بیاضان سواد بهشت
با دل گویا و زبان خموش * چون در دیوار همه چشم و گوش
بسکه درو شمع شب افروز بود * تا بسحر شب همه شب روز بود
بود مهیا همه اسباب او * منعم و خوشدل همه احباب او
با همه قدر و عدم احتیاج * یافت از گنج و بردع خراج
چون دلش از قید جهان ساده شد * خاطر او از همه آزاده شد
سر بگریبان تحویل کشید * پای بدامان توکل کشید

خیمه برون زد ز گل و آب تن * رفت بمعراج بیان سخن
آنچه پس پرده اسرار بود * جمله در آینه او رو نمود
ساخت کتابی که ز اوج برین * نعره برآمد که هزار آفرین
نامه خود بر همه فرخنده ساخت * نام خود و نام همه زنده ساخت
نسخه او معدن امید شد * مخزن گنجینه جاوید شد
هاشمی آنها که نظر یافتند * از نفس اهل هنر یافتند
هست درین پرده سرای کهن * نام نکو باقی و باقی سخن
* در خاتمه گفته *

شکر که این نظم بدایع نظام * گشت بتوفیق الهی تمام
در بلد تنه حریم شمال * حرسها الله عن الاختلال
نهصد و چل بود که از فیض پاک * نقش بقایافت برین لوح خاک
نامه خاصیت مبرا ز عیب * صفحه او مظهر آثار غیب
لاجرم این نامه قدسی نظام * شد ز قضا مظهر آثار نام
۱۵ و برین وزنست گوهرشهرار عبدی جذابدی - در
ریاض الشعرا نوشته عبدی گونابادی اصلش از تونست شاعر
خوب گوی خوش اعتقاد بوده مداحی اهل بیت طاهره میکرده
کتاب گوهرشهرار از تصنیفات اوست از انجاست * بیت *
عشق چو شد قفل بقا را کلید * منت جان بهر چه باید کشید
شکر که به عشق بتان نیستم * چون دگران زنده بجان نیستم
بهاءالدین عاملی در کشکول خودش این چند شعر از او آورده که در

طالع مطالع پیری گوید * شعر *

زود چو شمعت فتد از سر کلاه * چند کنی موی سفیدت سیاه
موی سیه گر بصد افسون کنی * قد که دوتا گشت باو چون کنی
و که مرا بر چهل افزود پنج * وز بی آن قافیه گزیدد رنج
منکه دومویم ز سپهر ائیر * پیش حریفان نه جوانم نه پیر
رام نگردند جوانان بمن * من نکم نیز به پیران سخن
آنکه درین مرتبه داند مرا * هیچ نداند که چه خواند مرا
در نفایس المآثر و هفت اقلیم بسیار اشعار آبدار ازین مثنوی منقولست
۱۶ و برین وزنست مشهد انوار غزالی مشهدی - در هفت اقلیم

و مرآة العالم و خزانه عامره مرقومست که مولانا غزالی طوسی
بفضایل کمالات صوری و معنوی محلی بوده و بغایت رنگین و
و مجلس افروز و خوش صحبت میزیسته - غزال خیال رام او -
و خیل خیل آهوان در دام او * نظم *

آنکه در شیوه گهرباری * ابر خواهد زبیدانش یاری
در قفس کوده صریح قلمش * طوطیانرا ز شکر گفتاری
و مولانا ابتداء بهند دکن وارد شده چنانچه باید اختر مرادش صعود
نمود اجروم علیقلیخان مشهور بخانزمان که از عمده امرای اکبری
و حاکم جونپور بوده شخصی را با چند سراسب و هزار روپیه خرج راه
بوی فرستاده مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که در
بدیهه گفته مستفاد میگردد * قطعه *

ای غزالی بحق شاه نجف * که سوی بندگان بیچون آی
چونکه بیقدر گشته آنجا * سر خود گیر و زود بیرون آی
سر غزالی که غین باشد اشاره بهزار روپیه است - غزالی بجانب
خانزمان خرامید و در مرغزار آسودگی جا گرفت و سالها با او بسر
برد - و اشعار آبدار در مدح او نظم کرد - و بعد از مقتول شدن
خانزمان رو باستان اکبری آورده و بعواطف دارایی و خطاب
ملك الشعرائی تحصیل مباحثات نموده - در مفتاح التواریخ نوشته
که در عهد دولت طبقه تیموریه اول اوست که باین خطاب نامور
شده و پس از فیضی و طالب آملی و قدسی و کلیم هر یک این
خطاب یافته انتهای - غزالی در سنه نهصد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
از عالم گذشته - شیخ فیضی که از معتقدانش بوده تاریخ فوت او
صوری و معنوی گفته * قطعه *

قدوة نظم غزالی که سخن * همه از طبع خداداد نوشت
نامه زندگانی او ناگاه * آسمان بر ورق باد نوشت
عقل تاریخ وفاتش بدو طور * سنه نهصد و هشتاد - نوشت
در نفایس المآثر این چند شعر از مشهد انوار آورده * بیت *
پاکي دامن خود آنکس که جست * دامن ازین خاک بهفت آب شست
آنکه درین لوث نیاورد تاب * نه که بهفت آب بهفتاد آب
ترسم ازین گفید گرمابه گون * از حدت خود جنب آبی برون
خیز غزالی و قلم تیز کن * بحر سخن را گهر انگیز کن

پایه معذی بثریا رسان * کوبه شعر بشعرا رسان
هست جهانگیرتر از مهر و ماه * تیغ زبان من و شمشیر شاه
تا سخنی سوي لب از جان رسد * جان بلب مرد سخندان سد
بسکه شدند از تو ضیعفان دلیر * گشت صف مورچه زنجیر شیر
۱۷ و برین وزنست مرآة الصفات او که در ستایش اکبر شاه
گفته - در نفایس المآثر این ابیات از آنجا آورده * شعر *

آنکه قضا پیشرو تیر اوست * قاب قدر حلقه زهگیر اوست
تاج ده تارک رویین تنان * سرشکن گبر قوی گردنان
شاه فلک مسند خورشید رخس * ملک ستاننده و اقلیم بخش
گر بکشد تیغ جهان سوز را * قطع کند سلك شب و روز را
ور نخورد مهر می از جام او * تیغ شود موی بر اندام او
سوي فلک گرفتند چشم کین * آب شود چرخ و رود در زمین
رای وی از عقل جوان پیرتر * بخت وی از صبح جهانگیرتر
ابر حیا کان کرم بحر جود * تازه گل گلشن چرخ کبود
خسرو عادل د جمشید - درای * اکبر غازی شه گیتی گشای
باد درین سقف برانگیخته * تا بابد ریخته و بیخته
گرد فنا بیخته بر دشمنش * نقد بقا ریخته در دامنش

۱۸ و برین وزنست نقش بدیع او - در هفت اقلیم و خزانه عامره
نوشته که از جمله اشعار که غزالی در مدح خانزمان نظم کرده
نقش بدیع است که هزار بیت دارد و بر هر بیت یک اشرفی صله

یافته انتهی - اشعار نقش بدیع منقول از هفت اقلیم و خزانه * بیت *
خاک دل آنروز که می بیختند * رشک از عشق برو ریختند
دل که بآن رشک غم اندود شد * بود کبابی که نمکسود شد
دیدۀ عاشق چو دهد خون ناب * هست همان خوی که چکد از کباب
بے اثر مهر چه آب و چه گل * بے نمک عشق چه سنگ و چه دل
چند زنی قلب سیه بر محک * سنگ بود دل چو ندارد نمک
ذوق جنون از سر دیوانه پرس * لذت سوز از دل پروانه پرس
آنکه شرر تخم نجاتش بود * شعله به از آب حیاتش بود
سبحه شماران ثریا گسل * مهره گل را شمارند دل
غفلت دل تیرگی جوهر است * خاک بران لعل که بد گوهر است
آهن و سنگ که شرارے دروست * خوشتر از آن دل که نه یارے دروست
در هفت اقلیم این چند شعر هم نوشته * نظم *

از پس این پردۀ سیمابگون * آنچه نبایست نیامد برون
هر سر موی که درین رشته است * از سر یک رشته جدا گشته است
تا نشوی خوار مشو خود پرست * هست بصد خوبی ما هر که هست
پای عزیزان ز سر ما به است * عیب کسان از هنر ما به است
بے هنری زان شدۀ عیب جوی * بے هنر البته بود عیب گوی
نام خود و نام پدر زنده کن * مرده خود را بهنر زنده کن
از پدر مرده مگو هر زمان * گر نه سگی دم مزین از استخوان
خوش پسرانے که سمن غیغ اند * تا خطشان نیست تنک مشربند

کاش خط آرند ز اول برون * تا دل عشاق نسازند خون
بارے اگر نوخط اگر ساده اند * هستی مارا بفنا داده اند
راه دل آنها که نشان داده اند * روی نکو دیده و جان داده اند
روی نکو گرچه سراسر خوش است * بنده آنیم که عاشق کش است
لاله عذارے که جفاجوی نیست * همچو گلے دان که درو بوی نیست
دل نه بهر چشم سیه مبتلاست * تیز نگه کردن خوبان بلاست
در شکن زلف چه سودا که نیست * در خم گیسو چه بلاها که نیست
قوله نام خود و نام پدر الخ درین معنی شعر امیر خسرو دهلوی
علیه الرحمة که در مقاله دوم مطلع الانوار واقع شده خیل
خوبتر است میفرماید * شعر *

از هنر خویش گشا سینه را * مایه مکن نسبت دیویده را
زنده بمرده مشو ای ناتمام * زنده تو کن مرده خود را بنام
از پدر مرده ملاف ای جوان * گرنه سگی چون خوشی از استخوان
۱۹ و برین وزنست قدرت آثار غزالی مشهده بقول داکتر

اسپرنگر صاحب فهرست مطبوعه کتاب اوده وغیره *

غزالی مشهده سر دیوان خود مسمی بآثار الشباب قصیده
دارد بشرح حروف بسمله - مطلعش اینکه * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست شهاب از پی دیو رجیم
در تاریخ بداونی نوشته که غزالی در سجع گفته * نظم *

بسم الله الرحمن الرحيم * وارث ملک است محمد حکیم

۲۰ و برین وزنست منظور انظار رهایی مروی - در مرآة العالم
آورده که رهایی مروی از نبایر شیخ زین الدین خواجیست منظومات
رنگین و اشعار متین دارد و در اوایل ایام سلطنت عرش آشیانی
اکبر پادشاه از خراسان بهندوستان رسیده مثنوی منظور انظار را
که در برابر مخون اسرار گنجور گنجه پرداخته بنام نامی و القاب
گرامی آنحضرت موشح ساخته گذرانید و از انعام و احسان آن پادشاه
فضایز بهر مند گردید - و تاریخ تمامی آن نسخه سامی نهصد
و هشتاد و دو (۹۸۲) مرقوم نموده و پس ازین تاریخ باندک مدتی
مرغ روح آن طوطی هند شکر خایی از قفس تن رهایی یافته بشاخسار
قدس پرواز کرد - این چند بیت که در ستایش عرش آشیانی
از آن کتاب بلاغت ایابست منظور انظار سخن فہمان روزگار باد * شعر *

چرخ که این قبه خرگاه تست * هاله زده گرد رخ ماه تست
ذات تو لعلست و جهان حقه * اطلس چرخ از علت شقه
می زلفت خون جگر میخورد * زهر بدور تو شکر میخورد
مس بقبول تو چو زر میشود * عیب بلطف تو هنر میشود

۲۱ - ۲۲ و برین وزنست دوتا مثنوی نویدی شیرازی

صاحب دو خمسه - در فهرست انگریزی از تذکره تقی کاشی آورده که
خواجہ زین العابدین علی عبدی بیگ نویدی شیرازی صاحب دو
خمسه است بتصانیف دیگر عبدی تخلص میکند - سواي خمسه
جام جمشید هم دارد - در اردبیل سنه (۹۸۸) هجری وفات

یافت انتهای میزاعلاءالدوله کامی قزوینی در نفایس المآثر نوشته که
عبدی نویدی خمسة گفته است با آنکه تمامی روز اوقاتش
صرف استیفا و نویسندگی میشود و در شبها ب فکر شعر می پردازد
ازو اشعار بسیار است انتهای و در ریاض الشعرا مرقومست خواجه
عبدی بیگ مفرد نویسن شیرازی در سلک محرران دفترخانه
شاه طهماسب ماضی انتظام داشته بغایت خوش طبعیت و
عالی فطرت بوده در سیاق و حساب نظیر نداشته - در جواب خمسة
مثنویات جواب دارد نویدی تخلص میکرده - سام میرزای مبرور در
تحفة السامی نیز ذکر وی نموده انتهای محمد امین رازی در هفت اقلیم
نوشته که او دو مرتبه تتبع خمسة نموده انتهای در نفایس المآثر
و هفت اقلیم از مثنوی مخزن او این چند شعر آورده * شعر *

ای دلم آزرده اندیشه ات * غارت خواب و خور من پدیده ات
حرف تواندیشه شبگرد من * وقف خیالت دل پرورد من
کرده نمک لعل تودرمی زخال * گشته بدور لب تو می حلال
شوق کجا تاب صبوری کجا * عشق کجا طاقت دوری کجا

۲۳ و برین وزنست مشاهد داعی شیرازی در سلم السموات

نوشته که شاه نظام الدین محمود داعی شیرازی با سلطان ابوسعید
شاهرخ معاصر بوده - از آثار او مثنوی موسوم بمشاهد بحسن عبارت
و لطف اشارت موصوفست و از انجاست * شعر *

در طلبند اهل جهان دیر شد * هیچ ندیدم که یک سیر شد

در طلب هرچه بسر میبری * آن طلب اوست اگر بنگری
طالب یاری و ندانسته * بر سر کاری و ندانسته
نیستی آگاه که با شوق یار * دست در آغوشی و سر بر کنار
۲۴ و برین وزنست مثنوی قاسم کاهی - ابوالفضل در
آیین اکبری گفته که کاهی عرف میان کالی لخته رسمی علوم
اندوخته بود و بسا از آینده گفته - بدوئی گوید که میان کالی کالی
اگرچه صحبت مشایخ متقدمین و زمان مخدومی مولوی جامی
قدس سر و غیر ایشانرا دریافته اما همه عمر بالحد و زنده
صرف کرده و بالین همه صفت و ارستگی و آزادگی و بذل و ایثار او
بر وجه اتم است انتهای محمد امین رازی گوید در پانزده سالگی
خدمت مولانا عبدالرحمن جامی را دریافت و پس از آن در بکر
بصحب هاشمی کرمانی که شاه جهانگیر نام داشته رسیده منفعت
بسیار یافته عمرش آنچه شهرت دارد صد و ده ساله بود چنانچه
از روی طرفگی میگفته که من از خدا ده سال خورد ترم - تاریخ فوت
او را شیخ فیضی چنین یافته * شعر *

تاریخ وفات سال و ماهش جستم * گفتا - دوم از ماه ربیع الثانی
در آتشکده نوشته که اصلش از سادات گلستانه و در ترکستان متولد شده
و در کابل نشو و نما یافته و مشهور بکابلی گشته این چند شعر او است
چشمه که میزاید ازین خاکدان * اشک مقیمان دل خاک دان
نرگس شهلا نبود هر بهار * آنکه بروید بلب جویبار

چشم بتانست که گردون درون * بر سر چوب آورد از گل برون
در سلم السموات دو شعر پسین را بعد از جاویدی منسوب کرده والله اعلم *
۲۵ و برین وزنست مهر و وفای سالم - گامی در نفایس المآثر
آورده - سالم - محمد بیگ ولد ابوالفتح بیگ ترکمانست - در ایام
جوانی کرکیراق قاضی جهان بود - از ملازمت ایشان بشیراز رفت
و تحصیل نمود و حالا در تبریز است - شاعری بلیغ است و سلیقه
موافق دارد و منظومات او بسیار است مهر و وفا - تتبع یوسف زلیخا -
و شاهنامه - از کتاب مهر و وفای اوست که در صفت پیری گفته * شعر *

چون غم پیری بکس رو نهد * روی بر آینه زانو نهد
هر دم از آینه زانوی خویش * روی اجل را نگر سوی خویش
چشمک اگر چه کفایت چارچشم * یکدو قدم جانکند کار چشم
لرزه در افتد ز ضعیفی بپا * دست شود از پی رفتن عصا
خلعت شیدت چو دهد آسمان * رگ شود آجیده رش از تن عیان

۲۶ و برین وزنست مظهر الاسرار حکیم ابوالفتح دواپی -
محمد طاهر نصرآبادی نوشته که حکیم ابوالفتح دواپی لاهیجی
خلف حکیم دواپیست و طبیب هوشمند است بکمالات آراسته
نسخ و شکسته را خوب می نویسد - و در شعر هم خالی از
لطف نیست - شعر بسیار گفته چنانچه مثنوی در بحر مخزن
مسمی بمظهر الاسرار گفته - اسرار مخفی دران درجست - چون
فقیر قابلیت فهم آن معانی ندارم اکثر نفهمیده ماند خدا توفیق

در یافت آنها کرامت کند - انتهی *

۲۷ و برین وزنست خلد برین مولانا وحشی کرمانی
که هیچگاه به زمزمه دردی و سوز نبوده است و پیوسته عشق
بر مزاجش غالب بوده کذا فی هفت اقلیم - آذر اصفهانی گوید
اصل آنجذاب از باقی من اعمال کرمانست - اما چون اکثر اوقات
مولانای مزبور در دارالعباده یزد بسر می برده مشهور بیزدی شده
الحق سخنانش ملاحظه تمام و خلاصه ما لا کلام دارد - از مراتب عشق
و عاشقی آگاه و غزلیات رنگینش باین معنی گواهست - و سه مثنوی
دارد یکی در بحر مخزن الاسرار مسمی بخلد برین بد نگفته (و دومی
دیگر بجای خود می آید) گویند در مجلس باده پا بعالم بقا نهاده
انتهی - صاحب فهرست انگریزی گفته که سنه وفات او بقول
تقی کاشی نهصد و نود و دو (۹۹۲) - یا نهصد و نود و یک -
و در مرآة العالم نوشته که عزیزه تاریخ فوتش گفته * ع *

بلبل گلزار معنی بسته لب (۹۹۱)

و آنچه در مرآة الخیال نوشته که وحشی دولتآبادی در سنه هزار
و شصت و سه مرغ روحش از قفس بدن پرواز نموده انتهی اگر این
دیگر است نسبت هر سه غزل مندرج آن تذکره که در دیوان وحشی
کرمانی موجود است با و درست نبود و اگر همان یکیست زمان و مکان
غیر معتبر - خلد برین مرتب بهشت روضه است - آغاز آن
خامه بر آورد مدای صریر * بلبل از خلد برین زده صغیر

* تا قول او *

طرح نوع در سخن انداختم * طرح سخن نوع دیگر ساختم
 بر سر این کوی جز این خانه نیست * رهگذر مردم بیگانه نیست
 ساخته ام من بتمنای خویش * خانه اندر خور کالای خویش
 هیچ کس نیست بهمسایگی * تا زدم طعنه به بیمایگی
 با نی مخزن که نهاد این اساس * مایه او بود برون از قیاس
 خانه پر از گنج خداداد داشت * عالم از گنج خود آباد داشت
 از مدد طبع گهرسنگ خویش * مخزن آراست پی گنج خویش
 برد دران گنج فراوان بکار * مخزن صد گنج چه صد صد هزار
 گوهر اسرار الهی درو * آنقدر اسرار که خواهی درو
 هر که بهمسایگی او شتافت * غیرت شاهی جگرش را شکافت
 شرط ادب نیست که پهلوی شاه * غیر شهنرا بود آرامگاه
 منکه در گنج طلب میزنم * گام درین ره بادب میزنم
 * در توحید گوید *

آنکه بما قوت گفتار داد * گنج گهر داد و چه بسیار داد
 کرد بما لطف ز فیض عمیم * نادره گنج و چه گنج عظیم
 آنکه ازین گنج نشد بهره مند * قیمت این گنج چه داند که چند
 بود یک ذات هزاران صفات * واحد مطلق صفتش عین ذات
 زنده باقی احد لایزال * حی توانا صمد ذوالجلال
 زنگ زدای دل دلخستگان * قفل گشای در در بستگان

عقل که هست از همه آگاه تر * در ره او از همه گمراه تر
 راه بکنش نبرد عقل کس * معرفه الله همینست و بس
 این مثنوی که جزو پیش نیست در مطبع لیبی بطبع آمده *
 ۲۸ و برین وزنست مجمع الابرار جمال الدین عرفی شیرازی - بعضی
 جا مجمع الافکار بفا دیده شد و برخی مخزن الاسرار عرفی خوانند - بدوئی
 گوید عرفی شیرازی جوانی بود صاحب فطرت عالی و فهم درست و
 اقسام شعر نیکو گفته اما از بس عجب و نخوت که پیدا کرد از دلها
 افتاد و به پیری نرسید - اول که از ولایت بفتحپور رسید پیشتر از همه
 بشیخ فیضی آشنا شد و الحق شیخ هم با او خوب پیش آمده و او
 در منزل شیخ می بود و محتاج الیه او از وی بهم میرسید و در
 آخر در میانه شکرآبها افتاد و او بحکیم ابوالفتح ربطه پیدا کرد و
 از آنجا بتقریب سفارش حکیم بخانخانان مرتبط شد و روز بروز هم
 در شعر و هم در اعتبار او را ترقی عظیم روی داد دیوان اشعار و
 مثنوی دارد در بحر مخزن اسرار که مشهور آفاقت انتهی -
 داغستانی گوید عرفی شیرازی بختگی و شستگی الفاظ و عذوبت
 کلام و نازکی مضمونرا باهم جمع نموده است الحق از شعرا کم کسی
 باین جلالت شان گذشته انتهی - در خزانه عامره آورده که عرفی
 سی و شش سال عمر یافت و در لاهور سنه تسع و تسعین و
 تسعمایه (۹۹۹) در آغوش زمین خوابید فتم - شیخ ابوالفضل
 در آیین اکبری گوید که عرفی شیرازی از کوتاه بینی در خود

نگریست و در باستانیان زبان طنر گشود غنچه استعداد او نشسته
 پیر مرد انتهی - در تذکره سرخوش حکایت نقل نعلش او بنجف
 اشرف منقولست - صاحب سلم السموات در ذکر عرفی نوشته
 که گاهی معانی بلندش دست میداد و گاهی ناخوشیها در اشعارش
 اتفاق می افتاد - آذر اصفهانی در آتشکده گفته که سید محمد
 متخلص بعرفی در باب استعاره اصرار بسیار دارد بحدی که
 مستمع از معنی مقصود غافل میشود از جمله مثنوی که در برابر
 مخزن الاسرار گفته شاید بر بیوقوف مشتبه شود اما استاد ماهر
 میداند که بسیار بد گفته - چند شعر که خالی از فصاحت نبود
 از آنجا نوشته شد * شعر *

غازه فروش سر بازار شرم * آبله ریز ته دلهای نرم
 سیئه عرفی حرم راز تو * کبک دلش زخمی شهباز تو
 انتهی فقیر نیز از اوایل این مثنوی جز این دو شعر بیتی چند که
 بفصاحت نزدیک بود می نویسم * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * موج نخست است ز بحر قدیم
 تا برم این نامه بتکمیل عرش * زو کنم آرایش قندیل عرش
 به که بنام صمد ب نیاز * نامه نواز آیم و عنوان طراز
 از اثر او صمدیت رفیع * وز گهر او احدیت وسیع
 رنگرز جامه اصحاب شید * دامنه عابد گم کرده صید
 زهر چکان مرده دلبران * حسن فزاینده عصمت و روان

شیر گشایند پستان صبح * یاسمن افشان گریبان صبح
 زمزمه کار لب ناقوس دل * داغ فروز دم طاووس دل
 زبور آواز ناقوسیان * چشمه آرایش طاووسیان
 آستی افشان نسیم صبا * آشتی انگیز اثر با دعا
 جوهر آینه حوری و شان * جرعه پیمانه معنی کشان
 انجمن آرای حرم سماع * نوحه طراز لب گرم وداع
 بر نفس گرم ترحم فشان * وز اثر گریه تبسم چکان
 بال گشای فلک اندر صعود * ناصیه ساری ملک اندر سجود
 سرمه کش عبهر زربین قدح * وسمه نه ابروی قوس قزح
 راه نماینده آیندگان * مایه هستی ده پایندگان
 شمع مه افروز شبستان شب * شیر سحر و ش ز پستان شب
 لوح عمل ساز ورع پیشگان * نامه براندار جزع پیشگان
 شمع فروز حرم احترام * نامیده سوز چمن انتقام
 بر شفق گریه عطارد شمار * بر ورق دیده تماشا نگار
 تابده رشته کوتاه عمر * تا بابد رفته خس از راه عمر
 صورت می داده بباد بهار * نقش کشی کرده خزانها شعار
 گوهر دل شسته بدریای خون * نور اثر داده بدود درون
 جل جلاله علم شان اوست * عم نواله مگس خوان اوست
 برده دل از دست چه یغماست این * گوهر خود زاده چه دریاست این
 خاک نشین در ره او بندگی * مرده بیماری او زندگی

بندگی از داغ قبولش فگار * گردن آزادی ازو طوق دار
بسکه بود تشنه عفو و عطا * دست نیارد بره سهر ما
نغمه ناقوس خروشان ازوست * سینه هر زمزمه جوشان ازوست
لغزش مستانه دهد سهر را * چشمه افسوس کند لهورا
عرفی اگر بلبل اگر زاغ اوست * نغمه توحید زن باغ اوست
آزاد بلگرامی گوید که عرفی در قصیده گویی صاحب بد طولیست
غزل و مثنوی او مرتبه مساوی دارد - اما باعتقاد حکیم حاذق
پسر حکیم همام برادر ابوالفتح گیلانی پایه مثنوی او کم است -
درین باب میگوید

عرفی ما در غزل استاد بود * خانه خراب و ده آباد بود

مثنویش طرز فصاحت نداشت * کان نمک بود و ملاححت نداشت

اشاره است بمثنوی عرفی که در همین وزن گفته مطلعش این است

بسم الله الرحمن الرحيم * موج نخست است ز بحر قدیم

مؤلف گوید بجای لفظ موج لفظ مد مناسبتر است انتهی - من

میگویم اگرچه لفظ مد با بسم الله و بحر هر دو نسبتی دارد اما

بزبان شعرا با بحر مد چندان روان و جاری نیست که موج *

(۳۰) و برین وزنست زبدة الافکار نیکی اصفهانی - در

آتشده آورده که نیکی اصفهانی مرد نیک و حریف بدل نزدیک -

اسمش زین الدین مسعود خلف علی اصلاح اصفهانیست و

و بتجارت روزگار میگذرانید - و اکثر اوقات بسیاحت مشغول می بوده

و طبع خوشی داشته اما بسیار باشعار خود معتقد بوده و خالی
از وقوف نیست - گویند مثنوی در برابر مخزن الاسرار شیخ نظامی
گفته بنظر نرسیده انتهی والله اعلم نانی نوشته - مولانا نیکی اصفهانی
از دانشمندان زمان و هنرمندان دورانست در تصوف و کشف
حقایق یگانه آفاق بوده نهایت ورع و صلاح و تقوی داشته - تقی
اوحدی نوشته که در نه سالگی بخدمت وی در اصفهان میرسیدم
و با مولانا لسانی نیز ویرا صحبتها واقع شده - یکصد سال عمر یافته
در شهر رمضان سنه الف (۱۰۰۰) در حالت سجده بے مرض و الم
در گذشته - این رباعی را تقی اوحدی در تاریخ فوت او گفته است
و الحق خوب گفته

* رباعی *

نیکی که بد از جمله نیکان زمان * مرکز شده در دایره کون و مکان

تاریخ شدش ز بعد رفتن زمیان * نیکی ز میان برفت و نیکی ز جهان

اشعار خوب در روزگار از وی بسیار یادگار مانده انتهی *

(۳۱) و برین وزنست مرکز ادوار شیخ فیضی فیاضی -

کنیتش ابوالفیض - پسر شیخ مبارک ناگوری و مهین برادر شیخ

ابوالفضل علامی - بانواع فضایل و اقسام کمالات اتصاف داشت -

در زمان اکبر پادشاه بمدارج دولت و جاه ارتقا نموده از ندما و مصاحبان

آن پادشاه فلک بارگاه بوده - سالها فیضی تخلص میکرد

در آخر بواسطه موافقت وزن کلمه علامی که خطاب شیخ ابوالفضل

برادرش بود فیاضی تخلص کرد و مد و یک کتاب تصنیف کرده -

کذافی مرآة العالم - شیخ عبد القادر بدائنی معاصر او گوید شیخ فیضی ملک الشعرا در فنون جزئیة از شعر و معما و عروض و قافیه و تاریخ و لغت و طب و خط و انشا عدیل در روزگار نداشت - در اواخر بتقریب خطاب برادر خود که او را علامی می نویسند بجهت علو شان دران وزن تخلص فیاضی اختیار نمود و سازگار نیامد و بعد از یک دو ماه رخت حیات از عالم در بسته تنگ تنگ حسرت با خود برد - تا قول او - مدت چهل سال درست شعر گفت و دیوان و مثنوی او از بیست هزار بیت زیاده است انتهی صاحب مفتاح التواریخ نوشته - آورده اند که در اوایل روز پادشاه فیضی را که بملازمتش رفته بود بیرون کتھر نقره استاده کرد فیضی فی البدیہہ این قطعه خواند *

پادشاه برون پنجره ام * از سر لطف خود مرا جا ده
زانکه من طوطی شکر خایم * جای طوطی درون پنجره به
پادشاه پسندید و مراتب او افزود - در طبقه سلاطین تیموریہ ہند اول کسی کہ بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباحات نمود غزالی مشہدی بود کہ از اکبر پادشاه باین خطاب نامور گردیده - و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازه گشت - و در عهد جهانگیر پادشاه طالب آملی - و در زمان شاهجهان اول محمد جان قدسی پس ابوطالب کلیم باین خطاب نامور شده - ولادت فیضی در سال نہصد و پنجاه و چهار ہجری اتفاق افتاده - و وفات او در دہم صفر سنہ

یکہزار و چہار ہجری بسن پنجاه سالگی بوقوع آمدہ انتہی والہ داغستانی در ریاض الشعرا نوشته کہ مولد و وطنش ناگوراست کہ از مضامات اجمیراست - و اینکه در ایران بدکنی اشتهار دارد غلطست - خلاصہ شیخ فیضی در سخنوری مسلم زمان بوده - انتہی وہم او در ترجمہ ثنائی مشہدی کہ ذکر او در آسمان ششم می آید گوید کہ - الحق چاشنی و عذوبتہ کہ در کلام شیخ فیضی یافت میشود از فیض اثر صحبت خواجه حسین ثنائیست انتہی صاحب ہفت اقلیم کہ ہم معاصر اوست گفته کہ فیضی بموجب فرمودہ حضرت شاہنشاهی تتبع خمسہ نموده در برابر ہر کتاب حکایت چندے گفته اما باتمام نرسانیدہ - باوجود آنکہ از ہمہ علوم بخشہ دارد اما عربیت و حکمت را بیشتر تتبع نموده - و در انشا و مکارم اخلاق و انبساط طبع خود بیہمتاست انتہی ابوالفضل علامی بعد از فوت فیضی کہ بسال چہلم اکبری واقع شدہ بدو سال ابیات مرکزادوار کہ پراگندہ افتادہ بود و نامنظم و نامرتب بود فراہم آورده و خاتمہ منثور دران نوشته کہ بدفتر سیّم مکاتبات علامی منقولست - و ہم ابوالفضل علامی در جلد سیّم اکبرنامہ بواقعات سال سی و نہم از جلوس شاہنشاهی مرقوم کردہ کہ - غرہ دی ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی نلدمن بہ پیشگاہ والا برد و فراوان آفرین برگرفت - سال سی ام الہی نہصد و نہد و سہ ہجری آن فارس عرصہ سخنوری را بسیج آن شد کہ زمین خمسہ را جولانگاہ طبع آسمانگرای سازد و دہ

برابر مخزن اسرار مرکزادوار بسه هزار بیت گوهر افزای بیدش گردد - و مقابل خسرو شیرین سلیمان و بلقیس نوباوه از بستان سرای دانش سر برزند - و بجای لیلی مجنون نلدمن که از داستانهای باستانی هندوستانیست بر سخته آید و هریک بچهار هزار بیت پیرایه بلند نامی گیرد - و در وزن هفت پیکر هفت کشور به پنج هزار بیت پذیرای آبادی شود - و در بحر اسکندر نامه اکبر نامه قرار گرفت که در همان قدر ابیات فهرسته از جرید شکوه شاهى نگاشته آید - در همان روزگار آغاز نخستین نامه شد - و بآیین پیشینیان در رموز حرفی بسمله بیتى چند سامعه افروز گشت - و همچنان در نیرنگی نفس و سخن و قلم و آفرینش و دل و علم و نظر و تمیز داستان داستان از دریایار ضمیر ریزش یافت - و بدیده دري آن یگانه آفاق منظم شد - کشور خدای آن چهره نامی حقیقت را بگرامی خطاب مرآة القلوب روشناس ملک و ملکوت گردانید - و از انجا که همت آویزه پیشطاق آگهیست خاطر شمیمه بهیچ چیز نمی پرداخت - و بجهت سرگرمی و دلآویزی هر زمان نقش دیگر بر روی کار می آورد - در کمتر زمانه عنوان هر پنج نامه با برخه داستان هوش افزا نشاط آرای سوامع آگاه دلال سخن شناس آمد - چون بنیاد شعر و شاعری بر تخیل و ناراستی نهاده اند گیهان پیرا بدان کمتر پردازد - و بالین حال آن یکتای بزم شناسایی را بنظر شاعری نگریسته خواهش سخن گذاری میفرماید - و او از ارادت درستی و

سعادت یاری خویشتن را از گروه باد سنجان قافیه پیمای بر کناره دارد و همزمان خاموشی بوده بحکمت نامهای باستانی ژرف در نگرد - و پاس گرمی انقباس داشته در ایزدی آفرینش دور بیدش بکار برد - هر چند دمسازان در برافراختن آن پنج کاخ والا اساس بر کوشند در نگردد - از معنوی گشایشهای روز افزون همگی آهنگ خاطر ستردن نقش هستی است نه نگارین ساختن پیشطاق بلند نامی - تا آنکه درین سال (ای سال سی و نهم الهی) اورنگ نشین فرهنگ آرایي آن دانای رموز انفسی و آفاقی را طلب داشته اهتمام بپایان بردن آن پنج نامه فرمود - و اشارت همایون بران رفت که نخست افسانه نلدمن بقراری سخن سنجی بر سخته آید - در چهار ماه چهار هزار بیت بالغونه انجام پیراسته گشت انتهای و در خاتمه مرکزادوار بعد ازین میگوید - شب رام بیست و یکم مهر ماه الهی سال چهارم یکشنبه دهم صفر هزار و چهار هجری (۱۰۰۴) آن آزاد خاطر آگاه از آهنگ باز بسین بشهرستان تقدس خرامش فرمود - تا قول او - با خاطر پژمان و حالتی نرزد بخیال همزمانی آن دمساز دل افروز و بتصور بقای ذکر جمیل در گردآوری تصانیف آن قسطاس دانش فراوان کوشش پیش گرفت - روشن شد که از دشوار پسندی و بالاروی از شعر پیشین نقش پنجاه هزار بیت از صفحه هستی سترده آمد و آن لعبقان تخیل گاه را از پیشطاق شناسایی انداخته - سال چهارم و دوم الهی بتکاپوی خاطر سراسیمه و دلی مدجای در گرو

پنجاه هزار بیت از نظم و نثر یکجا نگاشته آمد - امید که همگی تازه رویان شبستان حقیقت و تمامی نورسان آن بوستانسرای آگهی فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند - درین دواو جای بیاض شوریده خط که در ایام بیماری خامه نگار آن سفرگزین ملک تقدس بود بنظر در آمد - بوزن مرآة القلوب ابیات دشوارخوان چهره افروز شد - بهمزبانان محفل آن یکتای روزگار برازگویی نشست - چون ترانه نو میدی آن گروه سامعه کوب آمده پای همت افشوده بنور آگهی و نیروی دل برخوانده لخت لخت گردانید - و هر طایفه بطومار نگاشته بیت بیت آنرا بکار تمیز جدا ساخت - و بر سطح کاغذین پیوند داده سامان داستان نمود و بترتیبی گزین و سرسخی تازه آرایش یافت - از بدایع برکات هر گوهرین داستان که اندیشید ازان مسوده نامنظم ابیات آن چهره نمایش افروخت - و هر در شاهوار که در سلك انتظام بایستگی داشت ازان لجه آگهی برگرفته آمد - و از آنجا که فطرت قافله سالار بود و بخت یاور آن منظوم و منثور که سخن شناسان بزم فیاضی انتظام آنرا نمی اندیشیدند غازه حسن تالیف بر روی کشید - و بتأییدات سمایی برادرزاده والانواد خود را پیام زندگانی جاوید آورد - مرا شادمانی و این گروه را حیرت فرو گرفت

* شعر *

دل من ازین داستان تازه شد * دماغ نشاطم پر آوازه شد
بیفزود ازان گوهر هوش من * چو گوهر شد آویزه گوش من

بوکه دلہای آسوده را سرمایہ تنومندی آید و پیرایہ تقدس آن نورانی پیکر گردد - از آنجا که آلاء دلان بیدار مغز سرنوشت انجام را از ناصیه سرآغاز برخوانند و حسن خاتمت را که از فروغ قبول دلہا پدید آید از عنوان نیک سگالی و خیر بسیجی برگیزند نسیم پذیرایی بر نزهتگاه دل می زند - و نوید جاویدنامی در کاخ صماخ فطرت خروش نشاط می اندازد

بحمد اللہ این داستان نخست * بطرز فریبنده کردم درست
نشاط اندر آرد بخوانندگان * مفرح رساند بدانندگان
باین نامہ نامور دیر باز * بماندم برو نام اوزا دراز
دل دوستانرا بدو نور باد * وز طعنه دشمنان دور باد
تمت - سرآغاز مرکزادوار

* بیت *

بسم اللہ الرحمن الرحیم * گنج ازل راست طلسم قدیم
گنج ازل چیدست کلام خدای * مہر ابد کردہ بنام خدای
بسته در گنج بمہر خفی * دادہ کلیدش بکف مصطفی
نقد و کونست درین مایہ خرج * چار کذبست درین آید درج
فیضی اگر یافتی از حمد بوی * بسم اللہ حمد خدا را بگویی
* در توحید *

زمزمه سنج نفس آتشین * لخلخه ساي دل آتش نشین
باد چکان لب آتش رخاں * آبدہ خندہ گل پاسخان
مہرہ کش تحفہ میزای صبح * پنجه گشای بد بیضای صبح

موفن محراب مناجاتیان * ساقی مهدی خراباتیان
 پرده کش بلبل نیلی عبا * منطقہ بند گل زرین قبا
 بتکده آرای بتان بهار * تابده مغد لالهزار
 ذره درین دشت سرافراز او * ریگ روان قافله راز او
 نه کره را بر سر کرسی نهاد * هرچه درین دایره پرسی نهاد
 معرفت از خالت درش ناامید * عجز بسرچشمه او روسفید
 عقل کجا فکرت یزدان کجا * بر در واجب ره امکان کجا
 دیده مدسناج و جهان پر شعاع * عقل تهیدست و دکان پر متاع
 نطق یکے والہ گفتار او * درک یکے مفلس بازار او
 عقل درین سلسله دیوانه ایست * علم درین قافله بیگانه ایست
 من که و این کلک نیایش سرا * چند گشایم سر این ماجرا
 کل لسانه خط پیشانیم * طال بیانه دم روحانیم
 هوکه درین بزم قدح درکشید * باده باندازه ساغر کشید
 شیشه کشته کز بس و کز پیش بود * نیم نمے نه کم و نه بیش بود
 منکه درین خمکده فیاضیم * از می و خون هرچه رسد راضیم
 * پدرايه آغاز *

انچه برون جست ز مد هوشیم * روح قدس گفت بسر گویشیم
 حکمت از پرده بساز آورم * مغز فلاطون بگداز آورم
 بر سر آنم که بساز فراق * بر کشم از هند نوای عراق
 گور روان چون نشوم آذر * ره همه یک گام و دو صد راهزن

ره نه باندازه پای من است * گر روم از دست سزای من است
 خضر درین بادیه گم کرده راه * نوح فرو رفته درین موجگاه
 نیست مرا چون بره دل قدم * رفته ام این راه بهای قلم
 وه چه کنم با قلم رهگرای * بادیه آتش و چوبینه پای
 * تا قول او *

فادره طفلے ببقا نامزد * عمر طبعیش ازل تا ابد
 جوش صنمخانه بالاست این * غلغل ناقوس مسیحا ست این
 کاخ نخست از رصد کبریا * ریخته از بیخته کیمیا
 از پی هنگامه کشیدم ز جیب * یعنی از پرده نشینان غیب
 غمزه زنان چون شود ابرونما * گوهر انصاف بود رونما
 از رخ این شاهد شیدائیان * تا چه ببینند تماشائیان
 * تا قول او *

فیضی ازین فیض دلت تازه باد * مغز ز جوش تو پر آرازه باد
 * در مدح و تسمیه کتاب خود گوید *

مستی طبع است درین بوستان * فیل شود مست بهندوستان
 از گل و می مجلس انگیزه * بوی گل و می بهم آمیزه
 خضر یک سبزه بستان او * نوح یک شبنم طوفان او
 مجمل اسرار الهی ببین * قافله سالار معانی ببین
 در خم این چنگ فسونکار بین * پنج نوا بسته بیک تار بین
 پی بفلک می برد این پنج راه * راه سخن میزند این پنج گاه

چون شود این پنج گهر تابناک * غوطه خورد پنجه قلم بخاک
نقش ازل بین که بسطی بسیط * مرکز من دایره را شد محیط
آنکه چنین جنبش پرگار کرد * نام ورا مرکزادوار کرد
* درستایش سخن *

با رفته عالم بالاست این * بهر سخن رتبه بالاست این
* تا قول او *

شعر باندازه جمع ظریف * پیروی قافیه هست و ردیف
رفته و خود را بعبارت زده * فکرتشان خانه غارت زده
تا ز تو آراسته گردد سخن * معنی نو باید و لفظ کهن
در ره دل پیش رو و پس مگرد * گرد بگرد سخن کس مگرد
تصفیه باطن مرتاض کن * رو بسوی مبدأ فیاض کن
دزد سخن راه بجای نبرد * کز کف او باز قفای نخورد
چند بتاراج سخن ساختن * بزم ز شمع دگر انداختن
چند خیال دگر انداختن * کیسه پی نقد دگر دوختن
گر بتو گویم که خیال تو نیست * وین همه اندیشه مجال تو نیست
بانگ بر آری که نکو بسته ام * معنی او را به ازو بسته ام
گرچه تو این حرف کزو بسته * خود بگرفتم که نکو بسته
ما شطه با غالیه و سندروس * دعوی شویی نکند بر عروس
قطع نظر رکن ز خیال دگر * زانکه پسر خوانده نگردد پسر
هرچه خداداد بآن شده باش * طالب معنی خداداد باش

قصه خیال دگران تا بکی * جود بمال دگران تا بکی
که بتواند علم افراختن * گاه بتضمین سپر انداختن
اینهمه از کودکی راه تست * وین همه از فکرت کوتاه تست
فیض ازل را نبود انقطاع * ملک ابد را نبود افتزاع
* درستایش قلم *

کرد دوات از پی خلوت گزین * همچو فلاطون که شده خم نشین
راز سفیدی و سیاهی درو * حرف الهی و مـالاهی درو
طرح سلیمی و خطایی درو * صورت بومی و همایی درو
* فروغ خسروی *

برق تجلی چو سحر تاب زد * شعشعه بر عقل ره خواب زد
گوهر دل مخزن اسرار کرد * جوهر جان مرکز ادوار کرد
بزم قدح مطاع انوار شد * عقل بصد مشعله بیدار شد
* در مقصود بکف آوردن با وجود کشاکش دنیا *

شکر که جمّاره بمنزل رسید * زرق اندیشه بساحل رسید
گام فحست از قدم جست و جوست * منزل اول زره آرزوست
شد چو ز فیض ازل انجام او * مبدأ فیاض فهم نام او
ملا عبد القادر پاداری که در حق گوئی و حقیقت نگاری ملاحظه
اکبر پادشاه هم کم داشته - در ذکر فیضی جای که انتخاب از دیوان
و مثنویات او میکند میگوید - از مثنوی مرکزادوار که در زمین
مخزن خیال کرده بود و مبارک نیامده * بیت *

تا بچه درويزة برين در شدم * تا بدل و دست توانگر شدم
 كم طلبيدم گهرم بيدش رفت * پس بنشستم قدم پيش رفت
 (۳۲) و برين وزنست مثنوی زاهد - ملا عبد القادر بداوني
 در ترجمه علمي از شعراي اکبري نوشته - علمي الملقب بمير
 مرتضى از سادات دوغلباد و از امراي معتبر خانزمانست
 چند گاه بداون در حوزه تصرف او بود - بسمت فضيلت و حيثيات
 اتصاف داشت - و از حد گذار خوش طبع بود - چون چهارخان نام
 يکي از اکابر بداون زاهد تخلص اين بيت از مثنوی خویش که در
 تعريف بسمله واقع شده خوانده

* شعر *

کنگره سين چو خندان شده * خنده او از بين دندان شده
 مير گفت که کنگره سين چه باشد بر شعر شما در ديوار خندانست -
 انتهی - اظهار نون غنه نیز خنده انگيز *

(۳۳) و برين وزنست مثنوی نامي در رياض الشعرا
 مذکور است که مير محمد معصوم خان نامي از امراي نامي
 اکبر پادشاهست در سنه (۱۰۱۲) ويرا بعنوان ايلچي گري بخدمت
 شاه عباس صفوي فرستاده بود - در اصفهان با حکيم شفايي و
 محمد رضای فکري و تقی اوحدي صحبت داشته - و از انجا بتبريز
 در خدمت شاه مغفور رفته است - وي اشعار بسيار گفته و تتبع
 خمسه نیز نموده است - هميشه سنگتراش همراه داشته در هر جا
 بوسنگها نقش ميکرده انتهی - دکتر اسپرنگر صاحب از تذکره تقی

کاشي آورده که امير محمد معصوم نامي از امراي اکبري پنج
 مثنوی دارد تخميني ده هزار بيت يکي بجواب مخزن و يکي حسن و ناز
 بوزن يوسف زليخا و يکي پري صورت بجواب ليلى مجنون و يکي بجواب
 هفت پيکر و يکي بجواب سکندر نامه انتهی *

(۳۴) و برين وزنست مثنوی نشاني - نام او مولانا

علی احمد نشاني تخلص - در تاريخ بدواني مسطور است مولانا
 * علی احمد نشاني ولد مولانا حسين نقشي دهلوي مهرکن است
 که فاضل ولي مشرب و استاد شاهزاده بزرگ (ای جهانگیر شاه)
 بود و پدر و پسر هر دو اين فن را بکرتي نشانیده و در گذرانیده اند -
 بفضايل علمي و کمالات انساني متصف است - گاه گاه طبع روشن
 و ذهن باریک بين او بشعر مي پردازد و بمناسبت شیوه خود
 تخلص اختيار مي نماید انتهی داغستاني گوید - مولانا علی احمد
 نشاني مشهور بمهرکن از فرقه اوليا و زمرة اصفيا بوده معيشتش
 از اجرت مهرکني مي گذشته - و پیوسته بعبادات و رياضات مشغول
 بوده بسيار از طالبان راه حق از خدمت فيض موهبتش
 بمنزل مقصود رسیده هدايت یافته اند - روزی در حضور جهانگیر
 پادشاه که صوفي سرگرم سماع و تواجد بودند مطربه اين بيت را
 ميخواند

* شعر *

هر قوم راست راه دين و قبله گاه

من قبله راست کردم بر سمت کج گاه

جهانگیر پادشاه از امرا و حضار مجلس معنی این بیت می پرسد -
همگی خاموش میشوند - مولانا که در سماع بوده از سوال پادشاه
اطلاع یافته در عین ذوق و کمال شوق که در آنوقت بر مولانا غالب
بوده رقص کنان و دست فشانان نزدیک تخت آمده میگوید که در
یکه از ایام اعیاد هنود که آن جماعه از ذکور و اناث با کمال آرایش و
تقطیع بکنار دریای جون بجهت غسل فوج فوج و جوق جوق
میرفته اند حضرت شیخ نظام اولیا از خانقاه برآمده تفرج
آن جماعه میفرموده اند این مصراع بر زبان مبارک میگردد که * ع *
* هر قوم راست راه دین و قبله گاه *

و در آنوقت طایفه شیخ بر سر مبارکش کج شده بود - امیر خسرو
دهلوی که از مریدان شیخ است حاضر بود عرض میکند که * ع *
* من قبله راست کردم بر سمت کج گاه *

و مولانا دست بر سر می برد که طایفه خود را کج کند تا پادشاه
بنماید که باین نحو کج شده بود - کج کردن طایفه همان بود و صیحه
زدن و قالب تهی کردن همان بوده - حضار مجلس بر سرش هجوم
آورده گمان کردند که غش نموده - و جمعی را مظنه آنکه بزرگ و تزویر
خود را بیهوش کرده است - چند آنکه تدابیر کردند سودمند نشد -
اطبّار گمان رفت که سگته شده باشد - فرق مبارکش داغ کردند
و پادشاه از تخت فرود آمده سرش را بدامن گرفته هر سعی که
که مقدور بود فرمود - اثری مترتب نشد - آخر مولانا را در تابوت

گذاشته با هزاران ناله و آه بخاکش سپردند - وقع هذا الامر سنة عشرين
بعد الالف من الهجرة النبوية (۱۰۲۰) مولانا را با شیخ فیضی
مباحثات و مشاعرات بسیار بوده و مکرر کذایات بوی فرموده اند -
از انجمله درین مثنوی - و الحق ازین چند بیت کمال قدرت طبع
و قماش نفس مولانا میتوان یافت

* این زمزمه آن مرغ شناسد که بدامست *
انتبهی - بدانوی نیز نوشته - و از جمله اشعار که در باب یک
از محتشمان ستمظریف ابداً جنس گفته اینست که * شعر *

چند زنی لاف که در ساحری * سامریم سامریم سامری
هر نفس معجزه عیسویست * شعله نور شجر موسویست
در سخنم نادره روزگار * اهل سخن را منم آموزگار
هر نفس برده ز جادو شکیب * هر سخنم سحر ملایک فریب
خسرو ملک همه دانی منم * حاکم اقلیم معانی منم
جوهری سلک سخندانیم * صیرفی نقد سخندانیم
این منم امروز درین داوری * شعله آتش بر زبان آوری
دعوی ایجاد معانی مکن * شمع نه چرب زبانی مکن
شعله سرشت ز گهرهای پاک * لاف من نیست چو در کیسه خاک
طبع تو هر چند در هوش زد * یک سخن تازه نشد گوش زد
انچه تو گفتی دگران گفته اند * در که تو سفتی دگران سفته اند
خانه که از نظم بیارستی * آب و گلش از دگران خواستی

سقف منقش که در آن خانه است * رنگ وی از خامه بیگانه است
 طبع تو دارد روش باغبان * ساخته باغ ز نهال کسان
 سبزه آن باغ ز راغ دیگر * هر گل رعناش ز باغ دیگر
 غنچه آن گرچه روان پرور است * لیک ز خون جگر دیگر است
 بید که بے میوه سر بر کشید * برگش از آن دانه مشجر کشید
 تازگی آن نه ز باران تست * از خویی پیشانی یاران تست
 چند بی نقد کسان سوختن * چشم بمل دیگران دوختن
 جمع مکن نقد سخن پروران * کیسه مکن پر ز زر دیگران
 شربت بیگانه فراموش کن * آب ز سرچشمه خود نوش کن
 گر خضری آب حیات تو کو * در شکری شاخ نبات تو کو
 نخل صفت سر بفلک میبری * میوه بجز خسته نمی آوری
 سرو که بر چرخ بساید سرش * چاشنی میوه نباشد برش
 بر سخن خویش تفاخر چراست * بر من دلخسته تمسخر چراست
 من اگر از شرم نگویم سخن * حمل به بیدانشی من مکن
 نه چو رطب سینه پر از خسته ام * همچو صدف پر در لب بسته ام
 من اگر از بند گشایم زبان * لب نگشایند زبان آوران
 طعنه چو ابلیس بآدم مزن * حالت من درنگر و دم مزن
 سامریم من که بزور فسون * لعبتی از سحر برآرم برون
 غلغله در زهره و ماه افکنم * نسخه هاروت بچاه افکنم
 این مدام آن ساحر جاد و مزاج * کز سخنم یافتی جاد و رواج

منکه بجاد و سخنی شهره ام * هم فلک و هم مه و هم زهره ام
 سامریان در گرد موی من * بابلیان در چه جادوی من
 دولت این کار بکام منست * سکه این ملک بنام منست
 از سخنم طرز سخن یاد گیر * عار مکن دامن آستاد گیر
 هر که باستاد ارادت برد * در دو جهان گنج سعادت برد
 یک سخن از نظم تو نبود درست * مضحکه اهل سخن نظم تست
 گرچه بروی تو نگوید کسی * عیب تو پیش تو نجوید کسی
 لیک بغیب تو ملامت گران * انجمن آرای سخن پروران
 شعر ترا گر بمیان آورند * عیب تو یکدک بپای آورند
 شعر ترا پیش تو تحسین کنند * وز پس تو لعنت و نفرین کنند
 نه تو بکس یار و نه کس یار تو یار * عیب تو بر تو نشود آشکار
 وه که یک یار نداری دریغ * مونس غمخوار نداری دریغ
 تا بقو عیب تو نماید که چیدست * و آنچه مجیب تو گشاید که چیدست

(۳۴) و درین وزنست تحفه میمونه - داکتر اسپرنگر صاحب
 فهرست انگریزی رقم فرموده که تحفه میمونه از محمد حسن
 دهلوی در نعت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بر وزن
 مخزن - مطلع آن * بیت *

بسم الله الرحمن الرحیم * کرد خدا رحمت خود را عمیم

او در تاریخ وفات یکی از دوستان خود نظم کرده * بیت *
 بود ثلاث و عشر سال فزون از هزار * قطب حرم فوت شد حضرت عبد الوهاب

۱۰ و برین وزنست مثنوی شانی تکلو - داغستانی
گوید - مولانا شانی تکلو - نامش نشف آقاست - اگرچه مولانا
مزبور در سخنوری چندان مایه نداشته لیکن بحکم سلیقه اشعار
خوب دارد انتهای در آتشکده آورده که مولانا شانی اصلش از اویماق
تکلو بوده و گاه در ری و گاه در همدان روزگار میگذرانیده و در
اشعار خود اعتقاد تمام داشته انتهای در مفتاح التواریخ نوشته
که شانی شاعر در عهد شاه عباس ماضی بوده و در سنه هزار
و بیست و سه (۱۰۲۳) هجری در ایران فوت نموده - پادشاه
سخن - تاریخ فوت اوست - داکتر اسپرنگر صاحب گفته که شانی
مثنوی دارد بر وزن مخزن در مدح شاه عباس * مطلع آن *
بسم الله الرحمن الرحيم * ماهچه رایت امید و بیم
کام خود از بسمله اول بشوی * پس سخن از حمد خداوند گوی

در مناجات

ای کرمت قاضی حاجات ما * صبح غمت شام مناجات ما
پیشه ما تخم گنه کاشتن * شیوه تو ناشده انگاشتن
عذرپذیر گنه بنده * عذرپذیرم که پذیرنده
تا چون نظامی کنم از آگهی * سگه ده پنجهی خود ده دهی
باغ دلم را ثمر معنوی * تازه کن از مایه خسروی
ای شده شایسته پایدگی * از تو خدایی چو ز ما بندگی

در مقاله اولی

حکم دوسنگ آمده ارض و سما * دانه تویی در دهن آسیا
تا مگر از گردش این کوز پشت * نرم شود طینت نفس درشت
در کتابخانه اشیا تک سوسیتی کلکته این مثنوی هست *
(۳۶) و برین وزنست منبع الانهار ملک قمی - واله
داغستانی گوید - مولانا ملک قمی ملک ملک سخنوری و شهریار
کشور بلاغت گستری بدکن آمده دران ملک سکونت اختیار
کرد و مدت چهل سال درانجا گذارید - سلاطین دکن شفقت
بر احوالش داشتند - و تفقد بسیار بوی میفرمودند - مولانا
ظهوری فرزند خوانده و داماد او بوده و تربیت از وی یافته است -
مولانا ملک را دو سه مثنوی خوبست لیکن بنظر راقم حروف
نرسیده است انتهای در مفتاح التواریخ مسطور است - ملا ملک
حی در سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزوین برآمده سرے بدیار
دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد او از
برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت - و در بیجاپور دامن دولت
ابراهیم عادل شاه والی انجا گرفته از مقربان بساط عزت او گردیده -
و چون جوهر قابلیت ملا ظهوری درانجا مشاهده کرد فریفته
گردیده دختر خود را در حباله نکاح او در آورد - شیخ فیضی وقتی
که از درگاه اکبری بسفارت برهان شاه والی احمدنگر مامور شد در
عریضه خود از احمدنگر باکبر شاه نوشته بود که در احمدنگر
دو شاعر خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند

یکه ملک قمی و دیگر مآظهوری - و ناظم تبریزی میگوید که
ملا ملک قمی در سنه یک هزار و بیست چهار (۱۰۲۴) فوت شد -
و مآظهوری یک سال بعد از وی - و ابوطالب کلیم بیست و پنج
نظم کرده - انتهای بدآونی گوید - او را ملک کلام میگیرند -
در خزانه عامره مرقومست - که خان آرزو میفرستد مولانا ملک
قمی و ظهوری در برابر مخزن کتاب تصنیف کردند و یک شتر بار
زر از عادلشاه گرفتند - ذهنی کاشی درین باب گوید * رباعی *

در مدح و ثنایت ای شهنشاہ دکن * معذورم دار گر نگفتم مخزن
مپسند که بهر یک شتر زر گیرم * خون دو هزار بیت بد در گردن

مطلع منبع النهار

بسم الله الرحمن الرحيم * اهدنا الصراط المستقیم

اگر کسرۀ دال و صاد اهدنا الصراط را باشباع خوانند مصرع ثلثی
بوزن مصرع اول مستقیم و راست بود *

(۳۷) و برین وزنست دیدۀ بیدار حکیم شفایی اصفهانی -

داغستانی گوید اسمش شرف الدین حسن - طبیب حاذق
اما عجبش دشمن جان بیمار - و شاعر عاشق لیکن از کبرش
خلقه در آزار - در مجلس شاه عباس صفوی رتبه مذاکمت یافته
طبع خوش داشته صاحب دیوانست اما اشعارش بالنسبه بهم تفاوت
بسیار دارد انتهای و هکذافی آشکده - میزرا طاهر نصرآبادی
گوید - حکیم شفایی که طبعش در کمال استغنا بوده در سنه

(۱۰۲۷) فوت شد ملا شاه عرشی تاریخ فوت او گفته * ع *
بشاه دین شفایی داد جانرا * گویند صاحب خمس است
سه مثنوی او در تذکرها مذکور و در کتابخانه سوسیته کلکته
موجود - یک این و مطلعش آنکه

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ الهیست بدست حکیم

در نظم کتاب گوید

هائقی از جانب گنج سخن * گفت که ای خونی طرز کهن
پایه معنی ز تو بالانشین * خاک سخن از تو ثریشین
زین همه افغان که دلت چیده است * نغمه شناس نپسندیده است
در نظر جوهریان سخن * جوهر خود را بمحک عرض کن
بلبل ترنغمه نظامی کزو * یافته گلزار سخن رنگ و بو
نغمه و شیون بهم آمیخته * برده و بر طاق دل آویخته
هرکه باو نغمه نظیر آورد * زودش ازان پایه برآورد
حلقه زده پنج کمان هنر * هر یک ازان دیگر پرزورتر
کرده برو خامه دعوی رقم * کاین عمل فطرت جاد و قلم

تا قول او

مژده شفایی که ز روز نخست * فیصل این کار حواله بتست
رخصت از طرز نظامی بخواه * معذرت از خسرو و جامی بخواه
یک بیک این پنج کمانرا بشست * صاف بکش گر بتوانی شکست
ازین مثنوی دو نسخه در اشیا تک سوسیته کلکته هست *

(۳۸) و برین وز نسبت زبدة الاشعار قاسمی گونابادی
بقول خودش - در ریاض الشعرا نوشته - میرزا قاسم گونابادی
کلیم طور کلام بوده - جامع کمالات صوری و معنویست - در ریاضی
ریاضت تام کشیده و درین علم سرآمد سروران گردیده - در مجلس
میرزا الغ بیگ بامولانا علی قوشچی مباحثات نموده است -
و تتبع خمسہ شیخ نظامی کرده است انتہی در آنشکده نوشته که
قاسمی اسمش میرزا محمد قاسم از سادات جناب است شاعر
معروف و ببلندی موصوف - و بیشتر اوقات در مثنوی گوئی
شکفته و باتمام خسرو شیرین و لیلی مجنون و شہنامہ کہ
باسم شاه طہماسپ صفوی گفته توفیق یافته انتہی میرزا علاء الدولہ
قزوینی کامی تخلص کہ یکے از امرای اکبری و معاصر قاسمی
بودہ در نقایس المآثر نوشته کہ قاسمی جناب دی در خراسان و
عراق بمزید فہم و استعداد ممتاز و معروفست و در فنون شعر
عروض و معمّا سرآمد امثال و اکفاست - و از اقسام شعر بمثنوی
بیشتر می بردارد - الحق دران وادی داد سخنوری و بلاغت داده -
و در ادای تشبہات و خیالات بے نظیر افتاده - و فضایل و کمالات
بسیار دارد - و در ریاضیات بے بدل زمان خود است - استفادہ
علوم در خدمت علامہ دہر استاد البشر میر غیاث الدین منصور
شیرازی نموده - در فرصت کہ جامع این کلمات متوجہ دیار ہند
بود در بلدہ کاشان بصحبت ایشان رسید - این چند کلمہ بر سبیل

عریضہ بہ ہندگان حضرت اعلیٰ قلمی فرمودند - شرح منظوماتش
فی الجملہ ازان معلوم میگردد و العبارة ہذہ *
بندہ کمترین قاسم جناب دی بذروہ عرض ملازمان درگاہ عرش اشتباہ
پادشاہ خلیق پناہ خلد اللہ تعالیٰ ظلال دولتہ و معدلتہ علی
مفارق العالمین - میروساند کہ فلانی در گذرگاہ کہ متوجہ سفر ہند
بودند این کمینہ بخدمت ایشان رسیدم - و فرصت بغایت تنگ -
ازین مخلص استدعای بعضی ابیات کردند - عجالۃ الوقت خود را
بر وسیلۃ صفت معراج حضرت نبوی مذکور ضمیر منیر اقدس
اخت - انشاء اللہ تعالیٰ کتاب شہنامہ ماضی کہ چہار ہزار و
پانصد بیت است و شہنامہ نواب اعلیٰ کہ آن نیز اینقدر است
شہر خنامہ کہ پنج ہزار بیت است و لیلی مجنون کہ سہ ہزار
بیت است و خسرو شیرین کہ آن نیز سہ ہزار بیت است -
زبدة الاشعار کہ چہار ہزار و پانصد بیت است بمخزن الاسرار -
و گوی و چوگان کہ دو ہزار و پانصد بیت است تمامی بخدمت
فرستادہ میشود - و الامر اعلیٰ - پس ازان مجموع کتب و اشعار
مذکور بدرگاہ معلی حضرت اعلیٰ فرستادند و در مقابل تحف و
ہدایای پادشاہانہ سرفراز شدند انتہی از مثنویات او یکے شہنامہ
است دوم لیلی مجنون سیوم کارنامہ کہ گوی و چوگان نیز اورا نامست

(۱) در نسخہ نقایس المآثر کہ پیش نظر است اینجا بدین وتیرہ مرقومست
کہ - زبدة الاشعار کہ چہار ہزار و پانصد بیتست و مخزن الاسرار

چهارم شیرین و خسرو پنجم شاهرخنامه ششم عاشق و معشوق هفتم زبده اشعار - و جز سیومین و هفتمین باقی پنج مثنوی او بیک جلد بخط ولایت در کتابخانه اشیانک سوسیته کلکته هست *

(۳۹) و برین وزنست دولت بیدار ملاشیدا - در خزانه عامره آورده - شیدا دیوانه گرفتار زنجیر سخن - شیفته رنگ و بوی این چمنست - از طایفه تکلو بود - پدرش از مشهد مقدس بهند افتاد - مولد و منشأ شیدا فتحپور از توابع اکبرآباد است - ابتدای حال در سلك احدیان جهانگیر پادشاه انتظام داشت و بعرفه و اقطاع کامیاب بود - و در عهد صاحبقران ثانی شاهجهان در ذیل بندگان شاهی درآمد - آخر مستعفی شده در کشمیر گوشه گیر گشت - و بمواجه از سرکار صاحبقران موظف گردید - و در عشره ثامن بعد الف (۱۰۸۰) همانجا شربت ممات چشید - انتهای در ریاض الشعر نوشته که مولانا شیدا بسیار بلند طبعیت واقع شده لیکن پست فطرت بوده زیرا که اکثر اشعارش مآخوذ از مضامین دیگرانست نه اینکه بعنوان توارد واقع شده باشد بلکه درین امر عامد و مصر بوده - در تذکره میرزا طاهر نصرآبادی مرقومست که شیدای هندی خیالش غریب و افکارش لطیفست - شعر بسیار گفته چنانچه مسموع شد که پنجاه هزار بیت گفته اما از بیدماغی تمام بهاره کاغذها نوشته در اشعارش بندرت شعر بلند بهم میرسد - بسیار تذخو بوده کم الفت بمردم میگرفت - وضعش هم کثیف بوده چنانچه

ملا رشیدی باو شباهت داشت - پیوسته بمحض توهّم از اقران و امثال که حاجی محمدجان قدسی و طالب کلیم است و هر یک بصفات حمیده یگانه آفاق اند میرنجیده انتهای در سرآزاد آورده که از منظومات اوست مثنوی مسمی بدولت بیدار در برابر مخزن اسرار - مطلعش اینست *

بسم الله الرحمن الرحيم * آمده سرچشمه فیض عمیم

انتهای میرزا طاهر این دو بیت ازان مثنوی آورده * شعر *

خامنه من تیر شد از راستی * دور ز ننگ کجی و کاستی

تیر چوبه پر نشود کارگر * گشت سه انگشت برو چون سه پر

(۴۰) و برین وزنست مثنوی بهایی - شیخ بهاءالدین

عاملی بهائی تخلص معاصر شاه عباس صفوی بوده - در مفتاح التواریخ

و تذکره نصرآبادی نوشته که او را شیخ حسین است در صغر سن

بتحصیل علم مشغول گردیده - در جمیع فضایل و کمالات باندک روز

سرآمد افاضل اعصار گردید - بر روز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین

و الف (۱۰۳۰) در اصفهان در گذشت - نعش او را بموجب

وصیتش در مشهد برده مدفون ساختند انتهای در آتشکده و

ریاض الشعر نوشته که اصلش از جبل عامل که از مضافات

شامست و اصفهانرا وطن ساخته اشعار عربی و فارسی دارد - انتهای

نان وحلوا - شیر و شکر - خلاصه الحساب - کشکول - جامع عباسی

در قفله اهل تشیع ازو - و بعضی که او را آملي بالف نوشته اند

سہواست چه آمل بالف شہرست از مائزندان و عامل
بعین در شام - شیخ مصلح الدین سعدی شرازی رحمۃ اللہ علیہ
فرمودہ *

گوش تواند کہ ہمہ عمر وی * نشود آزار داف و چنگ و فی
دیدہ شکبہ ز تماشای باغ * بے گل و نسوین بسر آرد دماغ
گر نبود بالش آگندہ پیر * خواب توان کرد حجر زبر سر
در نبود دلبر ہم خوابہ پیش * دست توان کرد در آغوش خویش
در نبود مرکب زرین لگام * پای تواند کہ رود چند گام
این شکم بے ہنر پیچ پیچ * صبر ندارد کہ بسازد پیچ
بہاء الدین عاملی در تتبع او گفتہ *

گر نبود خنگ مظلالم * زد بتوان با قدم خویش گام
در نبود مشربہ از زر ناب * باد و کف دست توان خورد آب
در نبود بوسہ خوان آن و این * ہم بتوان ساخت بندان جوین
در نبود جامہ اطلس ترا * دلق کہن ساتر تن بس ترا
شانہ عاج آر نبود بہر ریش * شانہ توان کرد بانگشت خویش
جملہ کہ بینی ہمہ دارد عوض * وز عوضش گشتہ میسر غرض
آنچہ ندارد عوض ای شہریار * عمر عزیز است غنیمت شمار
(۴۱) و برین وزنست حسن گلو سوز زلالی خوانساری -

در مرآۃ الخیال مرقومست - بلند پرواز اوج بے مثالی سرآمد
وقت ملا زلالی شاگرد میرزا جلال اسیر است - و استاد سخنوران

غامض تقریر - خیلے صفای شامہ استعداد باید تا بوی از گلہای
معانی رنگینش تواند شنید - و فراوان دقت نظر شاید تا بشرفہ
ایوان انداز بلندش تواند رسید - کیفیت صہبای خیالش بر
صدر نشینان مصطبہ ہشیار مغزی خم خم بادہ شوق پیماید - و
سرجوش سبوی فکرش گرمروان بادیہ طلب را بشراب عشق و
محبت رہبری نماید - انتہی و در ہفت اقلیم نوشتہ زلالی
خوانساری - شاعرست کہ آب سخنش خاک کدورت خاطرہا
فرو نشانیدہ و آتش فکرش بک را در تگابوی غیرت افکندہ - والہ
داغستانی گوید مولانا زلالی خوانساری زلال افکارش اکثر درد آمیز است
اما آنچه صاف افتادہ کوثر را درخوی خجلت نشانیدہ - در زمان
شاہ عباس ماضی بودہ مداحی میر محمد باقر داماد بسیار
نمودہ نوازشہا از وی یافتہ - چند مثنوی در سلک نظم کشیدہ
است - و در ذکر میرنجات اصفہانی گفتہ کہ - زلالی خوانساری
و میرزا جلال اسیر را در بعضی اشعار راہ ہوادہی مہملات افتادہ
باعقاد خود این روش را نزاکت گویی دانستہ اند و حال آنکہ
از قوط توجہ درین وادی پی غلط کردہ از منزل مقصود دور
افتادہ اند - از عہدہ روش نزاکت بندی ملاحظہ فرمایید ترشیزی بقوت
طبع و زور مایہ برآمده - و ہر کس تتبع او کند البتہ کارش بمہمل گویی
می انجامد - انتہی آذر اصفہانی نیز گوید کہ زلالی از ارباب نظم
خوانسار است اما بہمت و بلند در اشعارش بسیار است - طبعش در

کمال سلامت - اما بصحت و سقم شعر مربوط نبوده بهرحال بیشتر اوقات صرف مثنوي کرده و هفت مثنوي دارد - محمود وایاز - آذروسمندر - شعله دیدار - میخانه - ذره و خورشید - حسن گلوسوز - سلیمان نامه - و قصاید نیز دارد انتهای آزاد بلگرامی گفته که زلالي خوانساري زلال طبعش در مثنوي طوفان میکند - و نيسان کلکش درین بحر لالي شاهوار مي افکند - انتهي هفت مثنوي زلالي را سبعة سیاره و هفت آشوب لقب است - و او در بهمرسانیدن مصراع بسمله خیل طبع آزماییها کرده چنانکه در دیباجه مثنوي سبعة سیاره گوید - چار مصراع بسمله فرقانی چنین پرداختم * بیت -

بسم الله الرحمن الرحيم * نص صحیح است و کلام حکیم

بسم الله الرحمن الرحيم * پنجه اعجاز و عصای کلیم

بسم الله الرحمن الرحيم * سرو سیه پوش ریاض نعیم

بسم الله الرحمن الرحيم * ابروی خوش رسمه حسن قدیم

آغاز مثنوي حسن گلوسوز * نظم *

بسم الله الرحمن الرحيم * تیر شهابست بدیو رجیم

این مصرع بمصرع غزالي مشهدی که گذشت اقربست - و میرزا

طاهر نصرآبادي بسمله حسن گلوسوز بدین اسلوب نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * اره کش تارک دیو رجیم

بعضی این را نیز از زلالي نوشته اند * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * مطلع دیباجه نظم قدیم

سبعة سیاره که در کتابخانه اشیاتک سوسیته و غیره هست در آن جز محمود وایاز از هر شش باقی ورق چند مرقومست چنانچه حسن گلوسوز شانزده ورقست و بهر صفحه چارده بیت - داغستانی در ترجمه میر نجات جای که ذکر مهملات زلالي میکند میگوید - از حسن گلوسوز زلالي * بیت *

ای ز تو جستن پی دیدن سراغ * هست سبکباري حفظ دماغ
تا قلم مارگ گردن بود * طوق بر ابلیس نوشتن بود
(۱۴۲) و برین وزنست مثنوي باقر کاشي خرده - داکتر

اسپرنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده نوشته که باقر کاشي خرده

گویند برادر خرده ملا مقصود کاشیست و معاصر شاه عباس -

داغستانی گوید باقر خرده کاشي - بنسبت مقصود خرده فروش

که از شعرای مقرر کاشان و برادر او بود باین لقب علم شده - وي

صاحب اخلاق حمیده و عاشق پیشه بود از ایران بدکن آمده در

بیجاپور مدتها اقامت داشته انتهي هم صاحب فهرست میگوید که او

مثنوي دارد در بیان خلوت و غربت و خوف و رجا و وحدانیت

و رسالت که مطلعش اینست * شعر *

بسم الله و به نستعین * تنزیل من رب العالمین

وفات باقر کاشي در سنه (۱۰۳۸) - اسپرنگر *

(۱۴۳) و برین وزنست مثنوي قدسي - محمد طاهر

نصرآبادي گفته که حاجي محمدجان مشهدي قدسي تخلص میکرد -

آسمان اول (۱۱۴۴) مثنوی قدسی و سلیم

و حقا که قدسی خلقت مردم طینت بود - بمعادت مکه معظمه
مشرف شده - از طول سخن او کمال شاعری ظاهر است - ازین
ولایت دلگیر شده بهند رفت کمال عزت و قرب منزلت داشت
در خدمت پادشاه و امرا و شعرا بحدی که طالبای آملی که
بمنصب ملک الشعرائی ممتاز بود جهت مراعات او در دربار
پادشاهی پایین دست او می ایستاد - درانولایت فوت شد -
استخوانش را بشهد مقدس آوردند - این بیت از مثنوی اوست
پاکي دامان ز نکوبان نکوست * آینه را زخم قفا رو بروست
در سرو آزاد سنه وفات محمدجان قدسی (۱۰۵۶) مرقومست *
(۱۱۴۴) و برین وزنست مثنوی سلیم - اسش محمدقلی
میرزا طاهر نصرآبادی گفته که سلیم از طهرانست من اعمال ری -
طبعش لطیف و سلیقه اش در غایت انگیز است - اگرچه شهرت
در اخذ معنی مردم دارد اما معانی غریب لطیف هم زاده
طبع خود دارد - چنین مسموع شد که بدخوبوده و لطیفهای بیجا
ازو بیشتر سرزده انتهى سنه وفات سلیم در سرو آزاد (۱۰۵۷) نوشته -
در کلیات او که نسخه ازان خوشخط در کتابخانه اشیاک سوسیته
میباشد چند مثنویست - بوزن مخزن مثنوی پنج رقه اولش اینکه
بسم الله الرحمن الرحيم * هست عصای ره طبع سلیم
* حکایت دوم *

ساده دل از پی سامان دور * داشت خرد همچو مسیحاضور

آسمان اول (۱۱۴۵) مثنوی حاذق - ناز و نیاز

در آتشکده نوشته که سلیم مثنوی در مطایبه گفته این سه بیت که
در وصف خر گفته ازو نوشته شد * شعر *
از فرس عمر سبکتازتر * از خر طنبور خوش آوازتر
بانگ زراکب نشنیده است سخت * چوب ندیده است مگر درخت
کار نه با نیک و بد مردمش * به بود از ریش منافق دُمش
(۱۱۴۵) و برین وزنست مثنوی حاذق - در سرو آزاد

مرقومست که حکیم حاذق بن حکیم همام گیلانی واقف فن است -
و نبض شناس سخن - مولد حاذق فتحپور سیکریست - در عهد
جهانگیری بمنصب شایسته سرفرازی داشت - صاحبقران ثانی
شاهجهان در سال اول جلوس خود حکیم حاذق را بسفارت نزد
مام قلیخان والی توران رخصت فرمود - حکیم حاذق بعد ادای
مفارت مراجعت نمود و از درگاه خلافت بمنصب سه هزار و
ندمت عرض مکرر بعرض امتیاز درآمد - و پایان عمر در
مستقر الخلافه اکبرآباد گوشه انزوا گرفت و بسالیانده پانزده هزار روپیه
از سرکار موظف گردید و تا سنه اربع و خمسين و الف سالیانده او
یاضاتهای متعدد بچهل هزار رسید - حکیم در شوال سنه سبع و
ستین و الف (۱۰۶۷) در اکبرآباد شریف فنا چشید انتهای شعر این
مثنوی در ذکر عرفی گذشت *

(۱۱۴۶) و برین وزنست ناز و نیاز نجائی گیلانی - و آله

داغستانی گوید مولانا نجائی گیلانی از شعرای زمان شاه عباس

صفوی بود - صاحب مثنوی ناز و نیاز است چون این مثنوی مشهور نبود و از مولانا نجاتی شعر دیگر بدست نیامد لابد قطعه از قطعات آن مثنوی که بعنوان مثل وقوع یافته بود بصورت تحریر نمود و آن اینست

گشت ز تائیر هوا تلخ کام * شور عرب لیلی شیرین کلام
ز آتش تب یافت عذارش گزند * خال رخس ریخت با آتش سپند
گشت شفق گونه عذارش ز تب * پر در تبخاله شدش درج لب
لجّه اعجازی آمد بجوش * معدن یاقوت شدش در فروش
بر طبق نقره طلا کرد حل * گشت بزر صحنه سیمش بدل
داشت عیار زار او بیم شک * میری حل زدش بر محک
دست چو آورد به نبض سقیم * کرد اشارت سوی فصدش حکیم
دید چو فصاد ترازوش کرد * رشته جان بستند بازوش کرد
نشتی آردش استاد کار * بر سر خونریز چو مرگان یار
چون سر نشتر رگ او برگشود * شعله نمایان شد و برخاست دود
لیک از آنجا که ز عین و داد * هست میان دل و جان اتحاد
بود دران واقعه پرتعب * بر طوف بادیه مجنون بتب
در تب غم صبر و تسلیش نه * آگهی از تب لیلیش نه
ناگه از اشباه دویی گشت فرد * نشتر عشقش سر رگ باز کرد
شد چو نوید سنده لوح آن قلم * صورت لیلی همه جا شد رقم
(۴۷) و برین وزنست مثنوی الهی بقول والاجذاب

دکتر اسپرنگر میگوید میر الهی ابن حجة الدین سعد آبادی -
(سعد آباد قریب همدانست) او بوقت تقی اوحدی بوده و نیز یار
محمد جان قدسی - سنه وفات (۱۰۶۰) یا (۱۰۶۴) - غنی
کشمیری تاریخ او چنین یافته * ع * برد الهی ز جهان گوی سخن *
مثنوی دارد بوزن مخزن در مدح شاهجهان - اولش اینکه * شعر *
بسم الله الرحمن الرحيم * قافله سالار کلام حکیم
در تذکره سرخوش مذکور است که میر الهی در اواخر عهد جهانگیر
از ولایت همدان بهند آمده شاعر نازک مزاج و خوشخیال بوده نام
الهی تخلص خود کرده انتهى *

(۴۸) و برین وزنست مثنوی ادهم - سرخوش نوشته
ابراهیم ادهم سید عالی نسب صفوی نژاد است در زمان شاهجهان
پادشاه بهند آمده دیوانه مشرب بوده طبعش بطور ایهام میل تمام
داشت انتهى ملخصا - کیفیت دیوانه مشربی ادهم در تذکره
سرخوش و ریاض الشعرا مفصلا مرقومست - در فهرست کتابخانه
اوده نوشته که میرزا ابراهیم ادهم در سنه (۱۰۶۰) مرد یا کشته شد -
مثنوی دارد بوزن مخزن که مطلعش اینست * شعر *
بسم الله الرحمن الرحيم * راه حدیث است بسوی قدیم
فاتمام نسخه که در کتابخانه اشیانک سوسیته کلکته هست
دران - راه حدیث - بنظر فقیر آمده - و آنچه در فهرست کتابخانه
اوده نام این مثنوی رفیق السالکین نوشته سهواست - و در آسمان

آسمان اول (۱۴۸) مثنوی غافل و فدایی

سیم حال رفیق السالکین او می آید *

(۱۴۹) و برین وزنست مثنوی غافل - محمد طاهر نصرآبادی
گفته که غافلا محمد تقی نام داشت گویا از طالقانست در معنی سنجی
ترازوی انصاف در کف داشت درد سخنش بحدی بود که از
استماع معنی لطیف حالتی او را دست میداد حقا که در سلسله
موزوفان بسوز و درد او کم دیدیم هیچگاه به سوز و محبتی نبود -
در زمان شاه عباس ثانی فوت شد - شعرش اینست از مثنوی
بسکه جهان تیرگی اندود شد * آب در آینه گل آلود شد
تخم درین خاک میفشان دلیر * دانه بدھقان کشد از خوشه تیر
(۱۵۰) و برین وزنست مثنوی فدایی در تذکره نصرآبادی
مرقومست که محمود بیگ فدایی تخلص از ایل تکلو و ساکن طهرانست
مدتی قبل ازین از قید غلابی فجات یافته در لباس فقر درآمد -
خویشان و اقربا که عداوت طبیعی ایشانست در لباس مهربانی
آن بیچاره را از جامه آرام عریان ساختند و باصفهان آمده در خدمت
اغورلوخان بود - درین سال فوت شد شعرش اینست * مثنوی *
بسکه شده خاک پسندیده اش * قالب خشتی شده هردیده اش
در سرش از حسرت گل شور بود * هر دو لبش چون دو لب گوز بود
آینه اش گشت چو خشت لحد * دیده درو صورت هر نیک و بد
(۱۵۱) و برین وزنست مثنوی مولانا غیاث سبزواری -

(۱) گویا بجای گویند درین تذکره بسیار مستعمل است || (۲) در نسخه تکلو ||

آسمان اول (۱۴۹) مظهر الانوار و مثنوی غیاث و صفا

در ریاض الشعرا آورده که مولانا غیاث سبزواری فاضل و طبیب بوده
تبع مخزن الاسرار کرده است انتهی *

(۱۵۲) و برین وزنست مظهر الانوار هاشمی بخاری -
در آتشکده آمده که هاشمی از سادات عالیمقدار و شیخ الاسلام
بخارا ست آخر الامر سفر حجاز کرده در مدینه مظهر بجنت
خرامیده - گویند مثنوی مظهر الانوار در برابر مخزن الاسرار شیخ
نظامی گفته اما بنظر نرسیده انتهی *

(۱۵۳) و برین وزنست مثنوی صفا - میرزا طاهر نصرآبادی
گوید - مولانا محمد باقر نایینی در حدائق سن از جمیع علوم
بهره برده و زنگ تعلقات را از مرآت خاطر سترده صفات او بیانی
نیست - در اوایل جوانی یکسال قبل ازین فوت شد و دل فقیر را
قرین هزار گونه محنت ساخته - صفا تخلص داشت شعرش اینست
بسم الله الرحمن الرحیم * هست عصای ره امید و بیم
این چه عصائیست که در دست ما * آید ازو کار دل و چشم و پا
ای همه معدوم و توأمیل وجود * وی همه محتاج و تویی عین جود
چون قلمت مد زمان می کشید * نقطه خورشید و مه آمد پدید
در ره توجنبش پنج و چهار * گرم عنان ز ابلق لیل و نهار
(۱۵۴) و برین وزنست مثنوی ملا صبحی در تذکره طاهر
نصرآبادی نوشته که بیرم بیگ صبحی تخلص توی سرکانیست و از
کدخدایان معتبر آن ولایتست و در کمال مردمی و آدمیت بود -

دلیلش آنکه گوهر صدفِ فضیلت و آدمیتِ آخوند کمالا ست -
مدتی در اصفهان از شاگردانِ خلفِ علامی آقا حسین بود - توفیقِ
زیارتِ کعبه یافته - الحال مسموع شد که از مجلسیانِ عالیجاه حسین
علیخان حاکم کرمانشاهانست - مجلا ملا صبحی خوش طبعیت
بوده و لطیف سخن شعرش اینست * مثنوی *

ای که چو نی از نفسِ زنده * اینهمه آرازه چه افکنده
تا نفسِ میکشی ای سست پی * جای تو خالیست چو آواز نی
(۵۵) و برین وزنست مثنوی ملا شریف طاهر نصرآبادی
گفته که ملا محمد شریف از قریه درنوسفادران من اعمال
اصفهانست از اقربا و شاگردان ملا عبدالحی ست - مثنوی
در بحر مخزن الاسرار گفته چند بیت از نوشته شد * شعر *

کرد ز زانود جواهر نشان * طوق مه و منطقه کهکشان
شیشه دل را می خونابه داد * بیرق اسلام بسبابه داد
کوه بدل بمت که راز است این * شعله بجان رخت که ناز است این
بار غمش در دل و در دیده اشک * کوه در انباده و دریا بمشک

(۵۶) و برین وزنست مثنوی فایز - نصرآبادی نوشته که
میرزا علاءالدین محمد از جانبِ والده صبیحه زاده شاه عباس ماضی
و از جانب پدر خلف میرزا رفیع صدر مسالک خامه که از اعظم
سادات شهرستان من اعمال اصفهانست - میرزا صایب تخلص فایز
بایشان دادند - در ترتیب نظم نهایت قابلیت داشت - مثنوی

گفته و این چند بیت از انست * شعر *
ریخته از ششپیر هیبت شکوه * مورچه زلزله در مغز کوه
عزم جهانگیریش ار دم زند * هر دو جهان چون مره برهم زند
سکه بنام تو زند آسمان * بر زر خورشید که گردد روان
دوش یلانرا سپر پر شکوه * مهر درخشان زیر پشت کوه
(۵۷) و برین وزنست مثنوی طاهر وحید میر غلام علی آزاد
بلگرامی در سرو آزاد نوشته که میرزا محمد طاهر وحید قزوینی یگانه
عصر بود - و در فنون علوم و نظم و نثر گرو از همعصران می برد - الحق
در ایجاد مضامین تازه و ابداع مدعا مثل به نظیر افتاده و آنقدر
دوشیزگان معانی که از صلب طبیعتش زاده دیگر حرف آفرینانرا
که دست بهم داده - ابتدای حال بتحریر دفتر از دفاتر توجیه نویسی
شاه عباس ثانی صفوی که در سنه اثنین و خمسين و الف
(۱۰۵۲) بر تخت فرمانروائی برآمد مامور بود - رفته رفته
بمجلس نویسی شاه که عبارت از وقایع نگاری کل باشد سر بلند
گردید - و در عهد شاه سلیمان که در سنه سبع و سبعین و الف
(۱۰۷۷) بر مسند دارائی نشست نیز چندگاه دران کار مستقل
بود و بکمال تقرب اختصاص داشت - آخر الامر بوالا پایه وزارت
متصاعد گشت - و در آغاز عهد سلطان حسین میرزا که در سنه
خمس و مایه و الف (۱۱۰۵) جلوس نمود مورد عتاب گردید -
تا آنکه از کدورت هستی و لست و رخت سفر ازین عبرتکده بعالم دیگر

بست - چند مثنوی دارد - یک مقابل مخزن اسرار مطلعش اینست
 بسم الله الرحمن الرحيم * هست نهال ز ریاض قدیم
 در صفت تیغ * شعر *

بسکه بود تیزی تیغش رسا * لفظ توان کرد ز معنی جدا
 (۵۸) و برین وزنست مثنوی و الهی قمی در ریاض الشعرا

نوشته میر و الهی قمی از استادان فصیح زبان و شعرای شیرین بیانست
 اشعار نمکین و افکار رنگین دارد - موسیقی را خوب ورزیده بود دران فن
 تصانیف درست کرده - در سنه (۱۱۰۶) در عرصة حیات بوده انتهای

و نیز در آنشکده ذکر او آمده - در یکتا بیاض کتابخانه اشیا نیک سوسیتی
 کلکته دو مثنوی او دیده شد - یک بوزن مخزن این اشعار از انجاست

بلبل خوش نغمه بستان جود * دفتر گلزار سخاوت گشود
 گفت که جمعه ز دیار یمن * بار بیستند بعزم ختن
 جمله ز شهر از پی سود آمدند * بر در دروازه فرود آمدند

عارضشان مطلع انوار بود * قلب همه مخزن اسرار بود
 مهر چو شب رو بعدم باز کرد * قافله هم عزم ره آغاز کرد
 رفت بهر سوی دران دشت تار * مردم آن قافله بیجان چو مار

مشعلی از دور بران کاروان * مهر صفت در دل شب شد عیان
 بر اثر روشنیش تافتند * راه بسرم منزل جان یافتند
 مرقد آمد بنظر آشکار * بام و درش لعل و زبرجد نگار

زننده دل بود برین کاروان * مرد جهان دیده شیرین زبان

رفت بآن مرقد والامقام * داده بآداب کریمان سلام
 گفت که این مقبره خوش با صفاست * راستی این جای کدام اولیاست
 عارفی از دور دران انجمن * گفت بآن طوطی شکو شکن
 مرقد سلطان سخا حاتمست * پای چراغ همه عالمست
 (۵۹) و برین وزنست مثنوی واله هروی - نام او درویش

حسین تخلص واله - اماد اغستانی و الهی هروی بیا نوشته و گفته
 که او در عهد سلطان حسین مرزا بایقرا بوده - انتهای چند مثنوی
 دارد صاحب بهار عجم از مثنوی مخزن او این شعر که در حمد
 باری تعالی واقعست آورده * بیت *

خنده طراز لب گلپای باغ * دیده گشای دل عاشق ز داغ
 (۶۰) و برین وزنست مثنوی سنجر کاشی - در ریاض الشعرا

و آنشکده نام او میر محمد هاشم خلف میر حیدر معنائی
 کاشی نوشته - غلام علی آزاد بلگرامی در سرو آزاد آورده که سخفش
 هموار است و گهرش آبدار - دیوانش بنظر اصعان در آمد غزل و قصیده

و مثنوی یک رتبه دارد - در سلك ملازمان اکبر پادشاه انتظام
 داشت - در اواخر عهد اکبری جانب بیجاپور حرکت کرد و در
 ظل عنایت ابراهیم عادل شاه قرار گرفت - در ایام اقامت بیجاپور

فرمان طلب شاه عباس ماضی با خلعت فاخره بنام او صدور یافت -
 اما پیش از وصول فرمان منشور اجل فامزد او گردید و این صورت
 (۱) بجای واحد چنانچه نظام الدین اولیا - و عبیده الله احوار //

در سنه احدی و عشرين و الف (۱۰۲۱) رو داد * مصرع *

افکند پادشاه سخن چتر سنجری

تاریخ است - مورخ دو عدد زاید را بحسن تعمیه افکند تم کلامه - در بهار عجم این شعر از مرقومست * بیت *

شمع چو در جلوه به بیند قدش * خیزد و تقدیم دهد بر خودش

(۶۱) و برین وزنست مثنوی 'میرزا فصیحی' هروی -

در مرآة العالم نوشته که میرزا فصیحی هروی انصاری در زمان شاه عباس ماضی خطاب ملک الشعرائی داشت و شاه انجم سپاه در احترام و اعزاز آن فصیح نکته طراز بغایت میکوشید انتهای - میرزا جلال اسیر که از شاگردان اوست میگوید * بیت *

آنانکه مست فیض بهار اند چون اسیر * ته جرعه ز جام فصیحی کشیده اند دیوان وی که در کتابخانه اشیا تلک سوسیته کلکته است در آن دو مثنوی از دیده شد یک بوزن مخزن که درستایش سید محمد امین گفته آغاز آن * بیت *

بدر شرف مهر صفاهان سپهر * نسخه نقش قدم ماه و مهر

بوسه بهای کف پایش جهان * غاشیه بردوش درش آسمان

یکه نشین صف دین مبیس * قبلة اسلام محمد امین

(۶۲) و برین وزنست مطلع الانوار میرزا قرداماد اشراق

تخلص - در ریاض الشعرا آورده که میر محمد باقر داماد اشراق

قدوة فضایی عالیمقدار و زبده حکمای روزگار بوده و برآ ثالث

المعلمین گویند - تصانیف عالیه اش مدار علیه فضایی نامدار و حکمای والامقدار - از فوط شهرت محتاج بتفصیل نیست - مجله جناب میر ثمره شجره و جود مسعود میر شمس الدین الشهبیر بداماد است یعنی داماد مجتهد شیخ علی عبدالعال است -

جناب میر مدتها در خراسان و عراق در خدمت دانشمندان مشغول تحصیل علوم شد - در تصفیة باطن و تزکیة نفس ریاضات عظیمه کشیده - مشهور است که چهل سال پهلوی بر بستر نگذاشته - در عهد شاه صفی باتفاق بزیارت عتبات عالیات رفته در نجف اشرف عباس عاریت را انداخته در جوار آن امام البشر آسود - ملا عبدالله امینی تاریخ فوت آن قدوة الفضلا را چنین یافته * ع *

عروس علم و دین را مرده داماد (۱۰۴۶)

حضرت میر در انشای شعر طبع بقوت و قدرت داشته اشراق تخلص میفرماید انتهای - در بهار عجم این دو شعر از آن مثنوی آورده - در توحید گوید * بیت *

در شرف در صدف دل نهاد * در افق بر کمر گل نهاد

سرمه ده چشم عدم از وجود * نرده جبهه چرخ از سجود

(۶۳) و برین وزنست مثنوی 'میرزا جلال اسیر' شهرستانی

اصفهان - در سرو آزاد نوشته که میرزا جلال اسیر ابن مرزا مومن شاعر

ادبند است و موجد اندازهای دلپسند - اسیر اگرچه تلمیذ

فصیحی هرویست املا میرزا صایب اعتقاد تمام دارد و مکرر

نعمه ستایش می سنجد و جای میگوید * شعر *
 با وجود آنکه استاد فصیحی بوده است مصرع صائب تواند یک کتاب من شود
 میرزا از اجله سادات شهرستان اصفهانست و بمصاهرت شاه عباس
 ماغی ممتاز زمان - اما با گردش جام شراب و شرب مدام آنقدر
 خوگر شد که در عین جوانی بر بستر ناتوانی افتاد و در سنه تسع
 و اربعین و الف (۱۰۴۹) غبار هستی بباد فنا داد انتهی - و اله
 داغستانی گوید که چون اکثر سرمست باد ارغوانی بود و در آن
 حال شعر میگفت عرایس بعضی ابیاتش از لباس معنی عور مانده
 اما اشعار خوش بسیار خوبست انتهی ملخصا - در کلیات او که
 در کتابخانه فقیر است چند موجز مثنوی بنظر آمده یک بوزن
 مخزن اولش اینکه

خسر و دریادل غفران پناه * مرشد جم مرتبه خلد از تپاه

(۶۴) و برین وزنست مثنوی میر یحیی کاشی - داغستانی
 گوید که میر یحیی بعضی ویرا کاشی و بعضی قسی دانسته اند انتهی -
 میرزا طاهر نصر آبادی قاضی یحیی کاشی و میر یحیی قسی دو شخص
 نوشته - صاحب بهار عجم بیشتر یحیی کاشی و بعضی جا میر یحیی
 شیرازی ثبت نموده - و آزاد بلگرامی در خزانه عامره چنین
 تحقیق کرده که میر یحیی کاشی شیرازی الاصل بود پدرش در کاشان
 طرح توطن انداخت لکن با کشیان بسیار بد بود مذمت اینها
 بسیار کرده در مثنوی که در دم اکولی گفته میگوید * شعر *

پددم این خطا بعرفان کرد * که ز شیراز جا بکشان کرد
 در عهد شاهجهان از ولایت بهند آمد و در سلک ننگستران پادشاهی
 منخرط گردید و چون قلعه ارک شاهجهان آباد با سایر عمارات بصرف
 مبلغ شصت لک روپیه در سنه ثمان و خمسين و الف (۱۰۵۸)
 انجام گرفت میر یحیی شاعر تاریخ بر آورد * ع *

شد شاهجهان آباد از شاهجهان آباد

و پنجمزار روپیه از پادشاه صله یافت - میر روزگار بکام میگذرانید تا آنکه
 در شاهجهان آباد سنه اربع و ستین و الف (۱۰۶۴) طومار عمر را
 بانجام رسانید - این مصرع تاریخ وفات اوست * ع *

احیاء سخن چو کرد یحیی جان داد

مخفی نماند که همزه که بعد الف می آید مورخان فرس بخلاف
 عرب اکثر او را بجای الف در تاریخ حساب میکنند و گاهی حساب
 نمیکند زیرا که شکل از شکل حروف تهجی ندارد - و در تاریخ
 میر یحیی مورخ همزه احیاء را محسوب نساخته انتهی - و سرخوش
 نوشته که این بیت را با آن تاریخ بر لوح مزارش نوشته اند * شعر *

ای که از دشواری راه فنا ترسی متوس

بسکه آسانست این ره میتوان خوابیده رفت

در بهار عجم این چند شعر از منقولست در صفت باغ * بیت *
 بلبل خوشخوان چو آهنگ زد * بر دل مستان چمن چنگ زد
 شعله صفت لاله ز جا جست تیز * گشت بفرغان طلاقه ریز

در صفت تاریکی شب * بیت *

یک قلم از تیرگی شب جهان * پر ز سیاهی شده چون حبر دران

در صفت زن حیاله * بیت *

دهر ز مکرش دل پر ناله * هر سر مویش دله محتاله

در بیان مسافری گفته * بیت *

داشت دران بلده یک خانه خواه * بر درش افکند ز خود گرد راه

(۹۵) و برین وزنست مثنوی اشرف مازندرانی - در

سرو آزاد آورده که ملا محمد سعید اشرف پسر ملا صالح مازندرانیست

و صبیحه زاده ملا محمد تقی مجلسی - فاضل صاحب جودت بود و

شاعر و الا قدرت - طبع چالاکش معانی تازه بهم میرساند و عجایب

گلها در دامن سامعه می افشاند - در آغاز جلوس خلد مکانی بهند

رسید و بملازمت سلطانی استسعاد یافت و بتعلیم زیب الذسابیگم

خلف پادشاه مقرر گردید مدتی باین عنوان بسر برد - آخر حب الوطن

مستولی گشت و قصیده در مدح زیب الذسابیگم مشتمل بر

درخواست رخصت بنظم آورد - و در سنه ثلث و ثمانین و الف

(۱۰۸۳) باصفهان معاودت نمود - و گرت دیگر قاید روزگار زمام او را

جانب هند کشید و در عظیم آباد با شاهزاده عظیم آلشان بسر می برد -

شاهزاده خیل طرف مراعات او نگاه میداشت و بنابر کبر سن در

مجلس خود حکم نشستن کرده بود - ملا در پایان عمر اراده بیت الله

کرد و خواست که از راه بنگاله در چهار نشسته عازم منزل مقصود

شود در شهر مونگیر از توابع پتنه سزاو اول اجل در رسید و او را بعالم

دیگر رسانید - قبر ملا در انجا مشهور است - اولاد او در بنگاله

می باشند - دیوان ملا محمد سعید اشرف بمطالعه در آمد انواع

شعر قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و غیرها دارد و همه جا حرف

بقدرت میزند انتهی - در بهار عجم این شعر ازو منقولست * بیت *

گشته یلی زن همه بر بانگ نی * همچو زنان یله از بهر می

(۹۶) و برین وزنست مثنوی خفاف - حال او معلوم

نشده - در نوادر المصادر این بیت ازو آورده * شعر *

تا یکی از عجب گرازیدنت * در نظر خویش بر ازیدنت

(۹۷) و برین وزنست مثنوی ابوشعیب - حال او نیز

معلوم نشده - غالباً این غیر ابوشعیب هروی باشد که معاصر

رودکی بوده - این شعر در نوادر المصادر ازو آورده * شعر *

افشره خون دل از چشم او * ریخته پالون مرگان فرو

(۹۸) و برین وزنست مثنوی صادق - در ریاض الشعرا

نوشته که آقا صادق تفرشی از شاگردان حکیم ربانی مولانا محمد صادق

اردستانیست بسیار بشعور و لطافت طبعست و در شعر صاحب مذاق

خوشیست - با شعار مولوی جامی بسیار مانوسست و خود مثنویها

گفته بیشتر بطور مثنوی شیخ بهایی - و اقسام دیگر شعر کمتر

میگوید - شنیده شد که الحال در حیات و در تفرش میگذراند انتهی -

آذر اصفهانی در ذکر معاصرین خودش نوشته که محمد صادق

سید و الانوار و عالم پاك اعتقاد قطع نظر از کمالات در مراتب نظم
و فخر کمال مهارت داشته *ع* از کوزه همان برون تراود که دروست *
و گاهی اشعار عاشقانه بصفحه خاطر می نگاشت و بگفتن مثنوی
بیشتر مایل بوده و باسم تخلص میکرده و غزل و رباعی نیز میگفته -
صحبتش مکرر اتفاق افتاده و کمال شفقت از او دیده - این چند بیت
از مثنوی اوست *

نه بفرازنده این نه سپهر * نه بفروزنده این ماه و مهر
کار دنیا و بعقبام نیست * غیر خدا هیچ تمنام نیست
گرچه زبون فلک قوسیم * من نه ابوالقاسم فردوسیم
شاعری و شعر نه کار منست * شعرفروشی نه شعار منست
این دوستی که تقاضای حال * پرده بر افکنده ز روی مقال
شعر نه شعرای یمانیست این * ثانی ترکیب مثنایست این
بارقه طور تجلیست این * شعشعه ناقه لیلیست این

(۹۹) و برین وزنست مثنوی لایق - غلام علی آزاد بلگرامی
در سر آزاد بذکر میر عبدالجلیل بلگرامی آورده که میر محمد مراد
متخلص بلایق جونپوری که در عنفوان جوانی بشوق ملاقات میرزا صایب
پیاده از هند بصفاهان رفت و روزگار بخدمت میرزا بسر برده
بهند بازگشت - و از پیشگاه خلد مکان مدتی بسوان نگارچی دارالسلطنه
لاهور سرافرازی داشت با علامه مرحوم (یعنی میر عبدالجلیل)
بسیار مرتبط بود و با اشاره ایشان خمسه در سلک نظم کشید - چهار

کتاب از خمسه او بنظر راقم الحروف رسیده - در خاتمه مثنوی
مقابل مخزن اسرار تصریح بتکلیف علامه مرحوم میکند و زبان
بستایش والا میگذاید که *

راقم این نامه معنی سواد * محور سخن بنده محمد مراد
بود شب انجمن آرای فکر * داشت سر گرم ز سودای فکر
یافته از قید تعلق خلاص * خامه بکف منتظر فیض خاص
از درم القصه درآمد درون * اهل سخن را بسخن رهنمون
نشسته سر جوش خمستان هوش * از پی تحقیق سخن چشم و گوش
صورت ازو گشته بمعنی دلیل * سید علامه عبدالجلیل
کرد بموزنی طبع سلیم * طالب خویشم چو کلام کلیم
میدهد از لفظ بمعنی پیام * زودتر از نکبت گل با مشام
می برد از طرز بمطلب سراغ * گرمتر از نشئه می با دماغ
دید که فکر سخن پیشه است * دل گرو صورت اندیشه است
گفت سخن ساده و پرکار به * تابکش سبزه و زقار به
بس بود از بهر سخنور کرا ؟ * معنی بیگانه لفظ آشنا
گفتن او فکر مرا تازه کرد * روی سخن را بنفس غازه کرد
شد ز پریشان دل جلوه گر * خیل معانی ز پی یکدگر
خامه بتحریر گرو ساختم * نقش دلاویز بهر ا ختم
از مدد باطنی گنجوی * طرز سخن یافت ز فکرم نوبی

(۷۰) و برین وزنست مطمح الانظار حزین - احوال او

در ریاض الشعرا و خزانه عامره و تذکرة المعاصرين که خودش نوشته
مفصلاً مرقومست - خلاصه اینکه شیخ محمد علی حزین اصفهانی
که بعلم عقلي موصوف - و در سخنوری و شاعری معروفست
سلسله نسبش بهجده واسطه بشیخ زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی الدین
اردبیلی که جد سلاطین صفویه است منتهی میشود - تولد شیخ
در ماه ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و سه (۱۱۰۳) در اصفهان
واقع شده - و او شاگرد محمد مسیح فسایی و او شاگرد آقا حسین
خوانساریست در ابتدای حال پا در سیاحت ایران دیار گذاشته
اکثر بلاد خراسان و دارالمرز و عراق و فارس و آذربایجان را سیر کرد -
و از فضایل دهر اکتساب علوم نمود - و با شعرای معاصرین صحبت
داشت - و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه (۱۱۴۳) سفر حجاز اختیار
کرد - و هنگام معاودت گذارش بر بلده لار افتاد - در آن بلده از آشوب
زمانه که بسبب نادر شاه بوده توقف نتوانست کرد بالضروره خود را
بساحل عمان رسانید و از آنجا به بنادر فارس آمد - و از آنجا آبخورش
بکرمان کشید - و بعد چندی وارد هندوستان گشته - و آله داغستانی
گوید که تا حالت التحریر در شاهجهانآباد تشریف دارد - پادشاه و
امرا و سایر ناس کمال محبت و مراعات نسبت بوی مرعی میدادند
لیکن از آنجا که مروت جبلی و انصاف ذاتی حضرت شیخست
عموم اهل این دیار را از پادشاه و امرا و غیره هجوهای رکیک که
لابق شان شیخ نبود نموده - هر چند او را ازین ادای زشت منع کردم

فایده نبخشید - و تا حال در کار است - لابد پاس نمک پادشاه و حق
صحبت امرا و آشنایان بے گناه گریبانگیر شده - ترک آشنایی و
ملاقات آن بزرگوار نموده این دیده را نادیده انگاشتم - آفرین بخلق کریم
و کرم عمیم این بزرگان که با کمال قدرت در صدد انتقام بر نیامده
بیشتر از پیشتر در رعایت احوالش خود را معاف نمیدارند -
اینمعنی زیاده موجب خجالت عقلای ایران که درین دیار بیدلای
غربت گرفتار اند میشود * شعر *

هر که پا کج میگذارد ما دل خود میخوریم

شیشه ناموس عالم در بغل داریم ما

القصة بعضی از غیوران این مملکت کمر انتقام بسته تیغ هجا بروی
کشیده در نظر ارباب خرد خفیفش کرد - از جمله سراج الدین علی
خان آرزو که از شعرای این شهر است و در فضیلت و سخنوری
گویی از میدان همگان میریاید اشعار غلط بسیار از دیوان شیخ برآورده
رساله مسمی به تنبیه الغافلین نوشته و ابیات مذکور را یک یک
ذکر کرده و تعریضات نموده انتهای آزاد بلگرامی هم که از همصحبان
اوست گفته که عمدة الملک امیرخان متخلص بانجام سیورغالی
سیر حاصل برای شیخ از فردوس آرامگاه محمد شاه گرفته داد - و بآن
ماده توکل فارغبال آسوده حال در دهلی میگذرانید - قضا را شیخ
اهل هند را هجو کرد از انجمله است این بیت * بیت *

نسئاس سیرت نیست تمثای مردمی

از دیوالخ هند که انسان نداشته است

شعراي شاهجهانآباد بشور آمده متصدی جواب شدند - شیخ اقامت
دهلي بے لطف دیده باکبرآباد قدم رجه کرد و از انجا بارادہ بنگاله
ببنارس پس بعظیم آباد پٹنه شقاوت - و فسح عزیمت بنگاله نموده
ببنارس عود کرده آن شهر را دلفیاد توطن ساخت - الحال در انجا
عافیت خانہ ترتیب داده چشم بر راه داعی حق است انتہی -
در مفتاح التواریخ نوشته که در بنارس قبر از برای خود ساخته
انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر زبانش میگذاشت که اینقدر
دیر چراست انتہی قانکہ در سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد (۱۱۸۰)
راہی منزل فنا گردید - و در همان قبر مدفون گشته - شخصہ این
تاریخ بتعمیه گفته

تہی گشت ہیہات روی زمین * ز شیخ محمد علی حزن
در مجموعہ مثنویات شیخ کہ در کتابخانہ دہلي و اشباتک سوسیٹی
کلکتہ بنظر فقیر رسیدہ از ہر یک ورقہ چند بیش نیست چنانچہ
ازین نسخہ ہمین دیباچہ دو ورق است در حمد و نعت - ظاہراً بعض
صورت اتمام نیافتہ باشد - شعر اول مطلع الانظار

ای دل افسردہ خروشت کجاست * خامشی از زمزمہ جوش کجاست
(۷۱) و برین وزنست مثنوی حکیم قانای - او ابوالفضایل

میرزا حبیب اللہ شیرازی متخلص بقانای خلف میرزا ابوالحسن
گلشن تخلص - حکیم قانای کہ در پسینان اعجوبہ روزگار است و بعد

از علی حزن شاعر باین جلالت شان از ایران برخاستہ بنای
وسیع الفضای هنر را بارکن اربعہ زبانہای چارگانہ فارسی و عربی و
ترکی و فرانسوی استوار نموده و بہر یک از زبانہای دیگر ہم بجای رسیده
کہ اگر بتغیر صورت و لباس رفع شبہ و التباس نمیشد کس واقف
از ان نمیکشت کہ گویندہ پارسی است یا پارسی عربیست یا ترکی -
و از انجا کہ او بنیان بیانرا بر وضع خوش و روش تازه نہادہ از پیشگاہ
ابوالنصر فتحعلی شاہ مجتہد الشعرا لقب یافتہ - و چون در قصاید
خاقانی ثانی بودہ پادشاہ جمجاہ ماضی محمد شاہ غازی اورا
حسن العجم خواندہ - و انعام و اکرام شاہ و شاہزادہ آناً نسبت
باو می افزود تا آنکہ در سال (۱۲۷۰) پدرود جهان فانی نمود و عالم را
حزن و حسرت آگین فرمود - اینست نبد از احوال حکیم کہ در
اول کلیات او (کہ در بمبی در سنہ ۱۲۷۷ بطبع آمدہ) مفصلاً
مرقومست - موجز مثنوی در بیان قصہ صحبت بانوی و سرا و
برہ او بوزن مخزن گفته - اوایل آن اینکہ

بانوی شہ قبلہ اہل حرم * گلبن رضوان گل باغ ارم
مہر فلک شیفتہ چہر او * زہرہ و مہ مشتری مہر او
راہزن زہرہ دو ہاروت او * لعل جگر خون ز دو یاقوت او
در آخر گوید

ای دل از معنی ہر قصہ * کوش کہ بارے ببری حصہ
قصدم ازین قصہ نبد یکسرہ * صحبت بانوی و سرا و برہ

بانو روحست و سرا روزگار * بره همان سیرت ناسازگار
جا چو کند سیرت بد در بدن * روح گریزد بضرورت ز تن
کوش که از سیرت بد واره‌ی * تا بسرای ابدی پا نه‌ی
هرکه بجان سیرت بد ترک کرد * صحبت نیکان جهان درک کرد

(۷۲) و برین وزنست مثنوی درد و داغ غالب - نام

او اسدالله خان - تخلص غالب - او خودش گفته * بیت *
غالب نام آدم نام و نشانم می‌رس * هم اسداللهم و هم اسداللهیم
عرف میرزا نوشته - اکبرآبادی المولد دهلوی المسکن - شاگرد میرزا
عبدالصمد اصفهانی که پیشتر هر مزد نام داشته - قوت طبع و قدرت
سخنگذاری نظماً و نثراً مرا را مسلمست بلکه بیشتر نثر او دلربا تر -
لیکن حال سخن‌دانی او سیما کیفیت قاطع برهان او که پستر
درفش‌کاریانی خطابش کرده و همچنین جوهر تیغ‌تیز او از مطالعه
جوابهای آن خصوصاً مؤید برهان و شمشیرتیزتر بر تماشائیان سخن
حالیست - در لارنس گزیت میرتبه مطبوعه ۲۷ فبروری
سنه ۱۸۹۷ ع نوشته عمر او تخمیناً هشتاد و دو سال بوده است -
مولوی عبدالحکیم جوش تخلص مدرس اسکول میرتبه تاریخ وفات او
که در سنه * ع * یکهزار و دویست و هشتاد و پنج * واقع شده چنین یافته
* ع *
اما شمس‌الملک مظفرالدین حیدرخان بهادر مظفر جنگ فرماید
* شعر * سال میلاد اوست لفظ - غروب * سال فوتش - بمرد غالب آه *

پس عمر هفتاد و سه باشد - آغاز این مثنوی (که پنج ورقه بیش
نیست و در کلیات او بطبع آمده) اینکه * بیت *
به ثمره بزرگ‌ری پیشه داشت * در دل صحرای جنون ریشه داشت
انچه از اعتراض و اصلاح برین شعر * خوک شد آه واقع شده
در مؤید برهان صفحه (۴۶۲) مرقوم گشته فلانکره *

(۷۳) و هم برین وزنست مثنوی رنگ و بوی او - که

همین چار ورقست - اولش اینکه * بیت *
بود جوان دولتی از خسروان * غازه کش عارض هندوستان

(۷۴) و هم برین وزنست مثنوی یک ورقه او - که در

تهنیت عید الفطر بابوظفر بهادر شه نوشته - ابتدایش اینکه * بیت *
باز بر آنم که بدیباى راز * از اثر ناطقه بندم طراز

(۷۵) و هم برین وزنست دیگر مثنوی یک ورقه او - که در

تهنیت عید بولیعهد فتح‌ملك رقم کرده - سرآغاز اینست * بیت *
منکه درین دایره الجورد * کرده ام از حکم ازل آبخورد

قایده بلهجه قدما - الفاظ و تراکیب متقدمان در کلامش بسیار
یافت میشود - هرچه دلش خوش میکند می‌نویسد قبیح بود یا
فصیح - در پایان این مثنوی گفته * بیت *

گرچه به از نظم نظامیست این * مدح مخوان خط غلامیست این
(۷۶) و برین وزنست مثنوی تاج سخن از وحیدالعصر

مخدومی والا جذاب مولوی محمد عبدالرؤف متخلص برحید

دام افاضته که امروز درین شهر بزم سخنوری ازو منور است -
و در نثر و نظم کم همتا - این مثنوی تقریباً چار صد ابیاتست در
موعظت - اما هنوز پیرایه اتمام نیافته - بیتی چند از اوایل آن اینست
بسم الله الرحمن الرحيم * تاج سخن راست چو دریتیم
تاج سخن چیست ثنای خدای * کوست بجای بگه و نه بجای
جان بتن آمای حکیم و کریم * بے تن و جان پای رؤف و رحیم
آنکه بود معنی لفظ قدم * آنکه برآورد وجود از عدم
آنکه بود واجب یکتا بذات * مظهر او آینه ممکنات
واحد مطلق احد بے نشان * قادر برحق صمد مهربان
هفت زمین هفت فلک آفرین * جن و بشر حور و ملک آفرین
اوست که این بزم جهان آفرید * تا بچه فر و بچه شان آفرید
از پی این بزمگه پُرسور * کرد مه و مهر قنادیل نور
کرد درین بزم ز حکمت بها * مروح جنبان نسیم و صبا
و هم او فرماید بر عنوان رساله تحفة الحاج

بسم الله الرحمن الرحيم * کعبه جان و دل اهل نعیم

(۷۷) و برین وزنست مثنوی مشرق الانوار - مولوی

عبد الرحیم گورکھپوری تمنا تخلص عرف عام دهري صاحب
فرهنگی دبستان که بعد از تحصیل علوم رسمیّه و فنون حکمیّه نزیل
کلکته شده در سنه (۱۲۷۳) رحلت کرده - بفارسی نیکو مهارت داشته -
بزبان انگریزی کتابی نظم در پند و اندرز محتوی بر شصت و چار

حکایتست که بنام گیز فیصل شهرت دارد حکایت اولینش را تمنا
بفارسی بوزن مخزن نظم کرده و شاگرد رشید او و الجذاب مولوی
عبید الله عبیدی تخلص که از بزرگ شاعران میدنی پور و مدرّس
مدرسه محسنیه می باشد در پی اتمام آن گشته - و نام او
مشرق الانوار کرده - سه بیت اولش از کلام عبیدی * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست علاج از پی قلب سقیم

در دلت را نبود ای لبیب * بهتر از اسم الهی طیب

نام خدا طرفه پزشکیست هان * و چه پزشکی که مسیحایی جان

بیتی چند از حکایت اول من کلام تمنا

طرفه حدیثیست شنو پیش ازین * بود شبان سره صحرانشین
خاطرش آسوده ز سود و زیان * پاک گهر پاکدم و پاک جان
دیده در آگاه دل و تیز هوش * وز بد و نیک همه عالم خموش
پاس گله شام و سحر داشته * شب بگلّه چرخ نظر داشته
آمدن و رفتن لیل و نهار * کرده بدش پُرخرد و هوشیار
گردش گردنده صیف و شتا * معرفتش کرده فزون و دها
از اثر بوقلمون زمن * مشکش کافور و بنفشه سمن

(۷۸) و برین وزنست مثنوی چاره بیمار از

ابوالعاصم عبدالحلیم عاصم تخلص که یکی از تلامذه فقیر و از نومشقان
این شهر است - و طبیعتی و سلیقه نیکو دارد - بیمار بوده که
طبعش این مثنوی را آغاز نموده - اولش اینک * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * حرف نخست است ز نظم حکیم
در حمد خداوند یگانه

حمد خداوند تعالی کنم * مرتبه نظم دو بالا کنم
حمد خدا تازه بهار سخن * حمد خدا حسن نگار سخن
حمد خدا مخزن اسرار ذکر * حمد خدا مطلع انوار فکر
حمد خدا نوگل گلزار جان * حمد خدا زمزمه انس و جان
در تعریف سخن و سخنوران

گنج معانی بسخن آورم * معنی نو لفظ کهن آورم
چیت سخن مظهر اسرار قدس * چیت سخن سایه دیوار قدس
تا قول او

بود نظامی بسریر سخن * پادشه طرز جدید و کهن
ملک سخن ملک نظامی بود * شکیلی از خسرو و جامی بود
وله ایضا

بسم الله الرحمن الرحيم * خال رخ آرای عروس قدیم
بسم الله الرحمن الرحيم * گیسوی مشکین نگار قدیم
بسم الله الرحمن الرحيم * زلف گرگیر عروس قدیم
بسم الله الرحمن الرحيم * گوهر یکدانه درج قدیم
بسم الله الرحمن الرحيم * نغمه مرغان ریاض نعیم
بسم الله الرحمن الرحيم * هست ز گلزار الهی شمیم
بسم الله الرحمن الرحيم * مخزن اسرار خدای کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * درغم و اندوه و مصیبت ندیم
بسم الله الرحمن الرحيم * غنچه سربسته راز حکیم

ذکر چند مصرع گویان بسمله

میرزا علاء الدوله قزوینی کامی تخلص که یکی از شعرای اکبری
بوده در اوایل نقایس المآثر که تذکره علایی نیز گویند نوشته * شعر *
بسم الله الرحمن الرحيم * مطلع انوار کلام قدیم
زینت دیباجه ام الكتاب * زبده نامه فصل الخطاب
قفل گشای در گنج سخن * راهنمای سخن اندر دهن
سردیوان عبدالحد و حدت تخلص نبیره حضرت سیده احمد مجدد
الف ثانی رح * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * وسمه ابروی عروس قدیم
لا أعلم - بسم الله الرحمن الرحيم * گوهر اکیلل عروس قدیم
لا أدري - بسم الله الرحمن الرحيم * مصرع برجسته نظم قدیم
استاد فی خدایامرز خواجه اسدالله کوب یکی از بزرگ شاعران جهانگیرنگر
بسم الله الرحمن الرحيم * هست کلید در فیض کریم
والاجذاب مولوی ذوالفقار علی معنی مرشد آبادی که ناظم
مناظم سخن و بزرگ مدرّس مدرسه عالیّه انگلوپرشن میباشد *
بسم الله الرحمن الرحيم * خال و خط شاهد نظم قدیم
بسم الله الرحمن الرحيم * مدّ تفامیل حساب قدیم
بسم الله الرحمن الرحيم * حاصل هر چار کتاب قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * فيه شفاء لقوا سقيم
بسمله با دوست عصای کلیم * بسمل این تیغ عدوی لئیم
شد و مد خطبه شاهیست این * طغری منشور الهیست این
طره طغراش فصل الخطاب * هم خط پیشانی ام الكتاب
جاسوه انوار جمال آمده * خود شجر طور جلال آمده
نقش مراد دل معنی گرای * هیکل طفل خرد رهنمای
نامه کزین نام نشانه نیافت * جسم سیاهیست که جان نیافت
برادر عزیزم سید محمود آزاد که پیشتر شیدا تخلص داشت و امروز
در نظم و نثر دستمایه دارد و شایستگی و فیض پذیری و بهروزی
از ناصیه کلامش برتابد * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * زینت عنوان کتاب قدیم
بسم الله الرحمن الرحيم * لوح طلسم سر گنج حکیم
بسم الله الرحمن الرحيم * آیت الطاف خدای کریم
بسم الله الرحمن الرحيم * رهبر گنجینه فیض عمیم
بسم الله الرحمن الرحيم * پرده گشای رخ حسن قدیم
بسم الله الرحمن الرحيم * نو گل گلزار ریاض نعیم
بسم الله الرحمن الرحيم * هست دلیل ره گنج کریم
بسم الله الرحمن الرحيم * خال رخ افروز جمال قدیم
مولوی معراج الدین واصف تخلص از تلامذه فقیر

بسم الله الرحمن الرحيم * مفتاح الباب لکنز الحکیم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست نمک بر سر خوان کریم
بسم الله الرحمن الرحيم * در گرانمایه بحر قدیم
مولوی محمد اشرف خان متخلص با شرف از شاگردان فقیر
بسم الله الرحمن الرحيم * غازه رخسار عروس قدیم
بسم الله الرحمن الرحيم * هست نسیم ز ریاض نعیم
حسان الهند میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره بترجمه
عرفی شیرازی گوید که فقیر هم مصراع برای بسم الله
بههم رسانیده ام که * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ سیاه تاب رسول کریم
اما شیخ نظامی علیه الرحمه در آغاز مخزن اسرار قصب السبق از
مصراع گویان بسم الله ربوده انتهى کلامه *

به گزینی و امتیاز در مثنویهای این بحر

صاحب فرهنگی دبستان نوکیز خامه تحقیق کرده که - اول
کس که سفینه مثنوی درین بحر شیرین دلاویز روان ساخت - و
بآب و هوای دل افروزش طبائع سیاحتگران آن دریابار را بنواخت -
شاید نظامی بود که نخستین نامه از پنج گنج خود مخزن اسرار را
دران منظوم کرد - پاکي و تذک اندامی الفاظ و بلندی و نازکی
معانی این نامه پس آیندگار را چندان محو جمال و کمال خود
گردانید که مدتها سودای بهم رسانیدن جواب شایسته آن بختند -
شاید آن خسرو از همه به گزینست و خیل شیرین انتهى - آری

In 1872, he published his *Risálah i Ishtiqaq*, an excellent elementary Persian Grammar.

The *Haft Ásmán* is the last work of Ághá Ahmad 'Alí. It was originally written as an Introduction to Nizámí's works, to accompany the Society's edition of the *Sikandarnámah i Bahrí*. It contains a valuable history of the Persian Masnawí. As Masnawís are written in seven metres, the work was entitled *Haft Ásmán*, or the 'Seven Heavens.' Although only the first *Ásmán* has been completed, the book forms a whole, and will be found to contain invaluable hints on Persian poets and their works.

Ághá Ahmad 'Alí died of fever on the 6th Rabi' II, 1290, (June, 1873), at Dháká, deeply regretted by his numerous friends and pupils. His genuine enthusiasm for Persian literature, his profound knowledge of the language, his self-sacrificing kindness and singleness of mind, made him a general favourite. His pupils have lost in him a most excellent teacher, and the Asiatic Society a painstaking and conscientious editor, whom it will be difficult to replace.

H. BLOCHMANN.

Calcutta, Madrasah,
1st December, 1873.

به گزیني و امتياز

(۱۷۴)

آسمان اول

مخزن الاسرار بقول جمهور خود معجزه ایست در اشعار - اما در جوابها
اول مطلع الانوار خسرو بعد از آن تحفة الاحرار جامی پس مظهر الآثار
هاشمی کرمانی - در نفائس المآثر گفته که - الحق تحفة الاحرار
را کسی به از هاشمی کرمانی تتبع ننموده تم کلامه - و در موجزات
خلد برین وحشی کرمانی *



BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR.

The late Maulawí Aghá Ahmad 'Alí was the son of Aghá Shujá't 'Alí, whose family came with Nádir Sháh to India, and was born at Dháká on the 10th Shawwál, 1255, as indicated by his *tárikhí* name of Mazhar 'Alí. He distinguished himself at an early age by his extensive knowledge of Persian literature. In 1862, he founded at Calcutta the Madrasah i Ahmadiyah, over which he presided till his death. In 1864, at the recommendation of Prof. Cowell, he was appointed a Persian teacher in the Government Madrasah at Calcutta, and in the following year he published his *Muayyid i Burhán* (Royal 8vo, 475 pp., printed at the Mazharul-'Ajáib Press, Calcutta). This work is a critical review of the well known Persian Dictionary entitled *Burhán i Qáti'*, and its object is to defend the author of the lexicon against the hostile criticisms of the Dihlí poet Ghálib. A reply by the latter drew forth Ahmad 'Alí's rejoinder, entitled *Shamsher i Teztar* (lithographed at Calcutta, 8vo. 1868, pp., 106). Both works, the *Muayyid i Burhán* and the *Shamsher i Teztar*, are of the greatest importance to Persian lexicographers. In 1866, he wrote the *Risálah i Taránah*, a work on the Rubá'í of the Persians, which the writer of this notice printed as the tribute of a pupil in 1867 (Royal 8vo., pp. 28).

For the Asiatic Society of Bengal, Aghá Ahmad 'Alí edited the Masnawí entitled *Wís o Rámín*, the *Sikandarnámah i Bahrí* (or *Iqbálnámah i Sikandarí*) by Nizámí, the *Iqbálnámah i Jahángirí*, the *Muntakhab uttawárikh* by Badáoní, the *Maásir i 'Alamgírí*, and the first two fasciculi of Abul Fazl's *Akbarnámah*.

THE
HAFT ÁSMÁN
OR
HISTORY OF THE MASNAWÍ
OF THE
PERSIANS.

BY
THE LATE MAULAWÍ ÁGHÁ AHMAD 'ALÍ,
PERSIAN TEACHER, CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

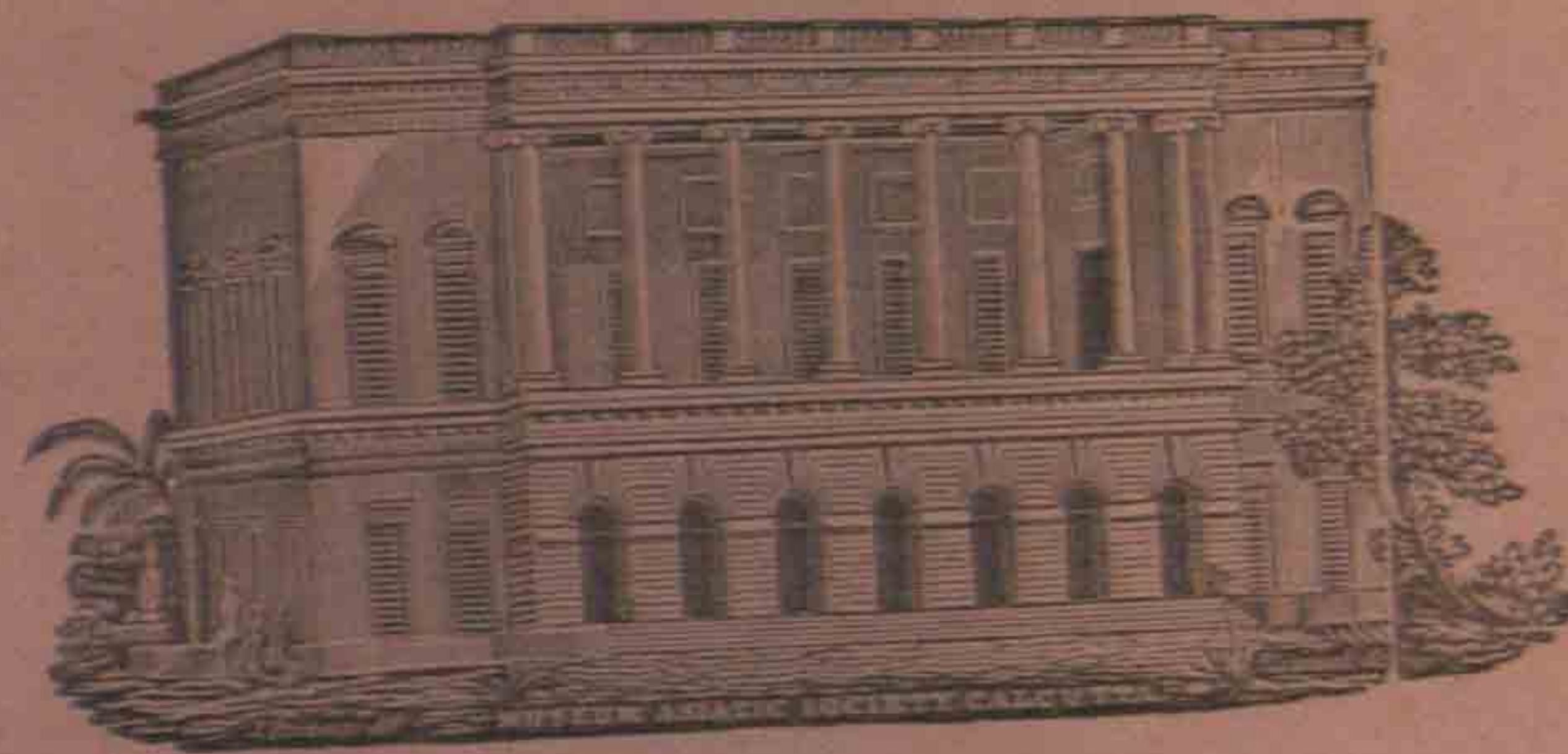
WITH A BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR,
BY H. BLOCHMANN, M. A.

CALCUTTA:

PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST MISSION PRESS.

1873.

BIBLIOTHECA INDICA :
A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS
PUBLISHED BY THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.
NEW SERIES, No. 294.



THE
HAFT ÁSMÁN
OR
HISTORY OF THE MASNAWÍ
OF THE PERSIANS,

Being an Introduction to Nizámi's Iqbálnámah i Sikandari.

BY
THE LATE MAULAWÍ A'GHA' AHMAD 'ALÍ,
SECOND PERSIAN TEACHER, CALCUTTA MADRASAH.
(With a biographical notice by H. Blochmann, M. A.)

CALCUTTA :

PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST MISSION PRESS.
1873.

